

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

دوم

سیاست دولت انگلیس در افغانستان

انگلیس :

در اقلیم انگلستان که سرد ومرطوب ، احتیاجات اهالی بسیار، وضیق معیشت زیاد است، اول «سلتها» وبعد ا جرمن ها واسکاندیناویها وارد شدند. کشور معادن مهم آهن وذغال بسیار داشت ، واهالی که تاقرن پانزدهم کشتی های سایر ملل را در بحر شمال یغما مینمودند، به‌تدریج مشغول تجارت وصنعت گردیدند. انگلیسهابیشتر مردمان عملی وریالست بوده، طبیعت سرد ومحزون دارند. طوریکه دانشمندان‌روحیات ملل اروپا میگویند : غایه انگلیس «حسن» نی بلکه «حقیقت» است ، البته حقیقت در نزد او آنست که‌برایش مفید باشد. انگلیس دلداده «قوت‌وقدرت» است‌وتشبث و کار بغرض استحصال بیشتر، هدف اوست، زیرا اوحیات را بازیچه نی‌بلکه جدی تلقی میکند ودر برابر شداید طبیعت مجادله‌مینماید. اماشدت عمل‌برای موفقیت‌وکسب ثروت، انگلیس رابه تحقیر ضعفا وفقرا وامیدارد. روح انفراد پرستی، انگلیس را در برابر دیگران سرد ومتکبر وامینماید اماهمان قدرکه مردم انگلیس در امور داخلی ودر تعاون وتساند اجتماعی ودر مناسبات انفرادی ، ساعی وشریف وباناموس اند، طبقه حاکمه انگلیس در مناسبات بین المللی سنگدل وظالم وفریبنده وبی‌وفا است .

دولت انگلیس کمتر مجبور شده که بغرض دفاع از جزیره خود، دست‌به‌شمشیر برد، زیرا کمربند بحر، دست هر دشمن را از خانه او بدور نگهداشته است. پس اشتراك او در جنگهای بین المللی نه از جهت ضرورت ودفاع بلکه ازسبب حرص و جهانگیری وحصول فائده بوده است. زیرا فقدان ثروت وفقر درنظر او مرادف جنایت و دنائت است، پس درراه حصول ثروت، ظلم وفریب رامباح شمردند. ترقی صنعت وتجارت دولت انگلیس را برا ی‌استملاك واستثمار ملل رهبری کرد، واو از قرن هژدهم درآسیا وافریقا وامریکا وآسترالیا وجزایر تجاوز نمود، ودر راه استعمار ازحدود اعتدال تجاوز کرده، ملیون ها نفوس بشری را برده وفقیر وناتوان ساخت .

درعهد ملکه الیزابت گفته میشد: ایرلندی باید ازگرسنگی بمیرد. باهمین‌اعتقاد بود که دولت انگلیس نژاد «سرخ» را درکانادا محو نمود، وهندرا تاراج کرد. پارلمان انگلستان که مادرپارلمان های اروپاست، هنگامیکه شهر بیگناه ودو صد هزار نفری اسکندریه مورد بمباران قشون انگلیس قرار گرفت، ویا بازار وعمارات وارگ کابل آتش زده شد، مثل روز عید شادمانی نمود. البته حریت فردی، متانت حکومتی ، ترقی صنعتی وتجارتي، علمي وفلسفي، ادبی وهنری انگلستان درجهان مشهور ومعروف است. فلسفه انگلیس روی ترصد وتجربه تکمیل گردیده، وادبیات دلنشین اومحزون وعمیق ودقیق است. معهذا طبقات حاکمه انگلیس در چیزهائیکه به‌تمام بشریت تعلق دارد، ازهمه نازلتراند .

تاریخ :

هفت قرن قبل ازمیلاد هنگامیکه کتاب اویستا در افغانستان مردم را به‌تمدن و

شهر نشینی وزراعت ومبارزه برضد شر وستم رهنمونی میکرد، تازه در انگلستان سلت‌ها (گالها وبرتین ها) از اروپای غربی وارد شده وباتوحشی که درآنها باقیمانده بود، جای وحشیان قدیم راگرفتند، وبه مالداری وتجارت پرداختند. در قرن اول هنگامیکه دولت مقتدر کوشانی د رافغانستان بوجود آمد، برتانیه جنوبی ازطرف قوای کلادیوس سزار (درتعقیب هجوم های جولیوس سزار) بیك ایالت امپراتوری روم تحویل یافته وسه ونیم قرن دیگر تابع‌روم ماند. درقرن پنجم قبایل وحشی «وای‌کنگ» ومنجمله انگل وساکسون از سواحل بحر شمال داخل انگلستان شدند وبعدها طوایف «نارمن» (از ناروی ودنمارك) مثل «اسکاتها» (از اسپانیا)، دراین جزیره ریختند و به‌این ترتیب ملت انگلیس تشکیل گردید .

درقرن یازدهم نورمانهای فرانسه بقیادت ویلیام به‌انگلستان حمله وفتح کردند وهارولد پادشاه انگلیس کشته شد. همین نورمانها بودند که به متمدن ساختن انگلیسها توجه کردند، در حالیکه افغانستان دراین وقت درنصف النهار ترقی وتمدن سیر میکرد. از اوایل قرن سیزدهم بمساعی ملاك واسقف بزرگ انگلستان «فرمان کبیر» ترتیب وجان پادشاه انگلیس برآن امضا گذاشت. ازاین ببعد بود که اختیار پادشاه دراخذ مالیات مقید ومجازات مجرم محول به‌محاکم گردید. یعنی نخستین پارلمان انگلستان در اواخر این‌قرن، بشمول بارون وشاپ ونمایندگان ایالات وشهر های عمده، بوجود آمد. در حالیکه افغانستان باتمدن وفرهنگ ودولت آن در زیر هجوم قوای مغل معدوم شده‌بود. درانگلستان از فتح نورمانها تازمان ادوارد سوم، زبان رسمی «زبان فرانسه» بود وبعد ازآن زبان انگلیسی رسمی شد. درجنگهای صد ساله بافرانسه، درزمان هانری پنجم‌انگلیس‌ها ازقوای مردم‌فرانسه برهبری «ژاندارك» (زن مبارز وآزادی خواه مشهور فرانسوی) مغلوب وبعدها نفوذ خودرا درفرانسه از دست دادند .

درقرن پانزدهم انگلستان درجنگهای داخلی فرو رفت تاریچارد سوم پادشاه‌شد. درعهد ادوارد چهارم بار اول «مطبعه» در انگلستان بوجود آمد، ودر آخرقرن پانزدهم بیرق انگلیس در جزیره «نیوفوندلند» افراشته شد، واین قدم اولین برای تاسیس امپراتوری انگلستان بود. درعهد هانری هشتم کلیسای انگلیس از کلیسای روم‌جدا وخونبای بسیاری درجنگ مذهبی ریخته شد. ملکه ماری پروتستانتها راقتل عام‌کرده، وملکه الیزابت خواهر اندر خود ملکه ماری اسکاتلند رابکشت . اما بحریه انگلیس بحریه اسپانیا را درهم شکسته، راه توسعه جوئی خودرا دربحار بازکرد. درعهدجیمز ششم سلطنت انگلند وسکاتلند یکی شد وبه عنوان شاه برتانیه کبیر وایرلند بمیان آمد. کولونی انگلیس های فراری نیز درامریکا تشکیل گردید. چارلس [illegible]ل پارلمان رامنحل وانواع شکنجه های وحشیانه را درمورد مخالفین معمول نمود، و جنگهای هفت ساله داخلی مشتعل گردید. سپاه شاه مرکب از اشراف وروحانیون وقشون پارلمان مرکب از تجار ودکانداران بود. کرومویل که از اشراف کوچك بود درراس قشون مردم، قوه شاه را درهم شکست، شاه گرچه تسلیم شد اما اعدام گردید. کرومویل پارلمان سابق را منحل وقانون اساسی جدیدی وضع نمود وخود تادم مرگ فرمان روائی داشت. این همان حادثه بزرگی بودکه آنرا جنگ داخلی نامیدند، در حالیکه انقلاب بورژوازی بود. در ۱۶۶۰ چارلس دوم شاه شد وبه انتقام پدر به‌شکنجه

های وحشیانه واعدام مردم پرداخت وبرضد مردم خود، بالوی چهاردهم پادشاه فرانسه عهد مخفي به‌بست. درزمان او بودکه مخالفین بدو دسته «ویگ» و «توری» منقسم گردیدند. بالاخره برادر چارلس بنام جیمز پادشاه شد. مخالفین از ویلیام شاه هالند استمداد کردند، تاباسپاه آمد انگلستان را گرفت وخود پادشاه شد، درحالیکه جیمز در فرانسه فرار واولادش خود هارا برضد انگلستان در دسترس فرانسه قرار دادند. ویلیام کونو انسیونی دایر وفیصله کردکه اخذ مالیات وحفظ قشون در حالت صلح، تصویب قانون وانتخاب اعضای پارلمان، همه جزء اختیارات پارلمان است . این حادثه نیز یك «کودتای بورژوازی» وریفورم‌ازبالابود، که‌آنرا«انقلاب‌بدون خونریزی»خواندند.

دولت انگلیس اززمان جیمز اول تادوره کرومویل، در ویرجینیا، نیو انگلند ،بار بادوس و جمیکا، کولونی‌ها تشکیل کرد. درهمین دوره دولت انگلیس درکانادا و امریکای شمالي بافرانسه ودرهند باپرتگال مقابل وداخل مجادله گردید. دولت انگلیس از عهد ملکه «ان» تاجنگ «واترلو» شش جنگ عمده در اروپا وامریکا نمود. یعنی در طي قرن هژدهم دولت انگلیس توسط جنگهای متعدد : جانشیني تخت اسپانیا واستریا، وجنگهای آزادی خواهي امریکا وفرانسه انقلابي، در توسعه امپراتوری خود مصروف بود، وجبل الطارق، جزیره تاهیتي، نیوزیلاند و آسترالیا را هم گرفت . بعد از ملکه‌آن یك شهزاده جرمني به‌عنوان جارج اول پادشاه انگلستان شدکه زبان انگلیسي‌نمیدانست پس امور دولت در دست وزرا ویکنفر صدراعظم افتاد. درعهد جارج سوم یکی از حوادث بزرگ تاریخي جهان یعني انقلاب صنعتي در انگلستان رشد وتوسعه یافت، ماشینهای نساجي وبخار اختراع، معادن ذغال وآهن منکشف، وفابریکه های بسیاری تاسیس گردید. اما مواد خام مثل موادغذائی، درداخل انگلستان‌کفایت نه‌میکرد، پس توسعه جوئی استعماری تسریع شد .

در اواخر این قرن ایرلند قیام کرده وسرکوب شد ودر آغاز قرن نزدهم پارلمان ایرلند منحل واتحاد انگلند واسکاتلند وایرلند عملي گردید. در ایرلند ازعهد کرومویل، زمین ها به‌مالکین پروتستان انگلیسي داده شده بود، وکاتولیکهای بی زمین ایرلند بدهقاني میپرداختند، در حالیکه خوراك شان فقط برگ کرم وکچالو بود، واگر آفتي میرسید جمع کثیری از گرسنگي میمردند، چنانیکه در ۱۸٤٦ همینطور شد. ملاکین انگلیسي سال ۵۰ هزار زارع را ازکار میراندند، تااینکه فقرا عکس العمل نشان داده وقیام کرده وعمارات ملاکین را آتش‌زده وحیوانات شان را کشتند . اما این تنها نبود وحزب سری «فونیکس» (۱) بمیان آمد واصول بیکات، مالکین انگلیسي را تحت تهدید قرار داد. بالاخره در اوایل قرن بیستم بود که قانون «هوم رول» (۲) مطالب ایرلند را تااندازهٔ تامین‌کرد.

درهمین قرن بود که دولت انگلیس زمانشاه ابدالي را درمیدان سیاست وناپلیون را درمیدان رزم معدوم نمود وخود بحیث دولت درجه اول جهان درآمد. در عوض، فقر شدیدی گریبان مردم انگلیس را گرفت ، کارگران قیام ها کردند و ماشینها و فابریکه هارا ویران نمودند . پارلمان انگلستان کمافي السابق آلهٔ پیشبرد منافع طبقه ملاك بزرگ وتجار بزرگ بود. از مردم عدهٔ محدود حق‌رای داشتند، که آنهم به‌پول خریده میشد. لاردجان رسل لایحهٔ ریفورمي مبني برداشتن حق مردم دراداره کشور

---

(۱) ـ PHOENIX

(۲) Home Rule

به پارلمان پیش کرد. ولی مجلس اعیان رد نمود، مردم قیام کردند ولاردها مجبور به تصویب آن در ۱۸۳۲ گردیدند. ازاین بعد سرمایه داران بیشتر در پارلمان نفوذکردند. پارلمان اصلاح پذیرفت وقانون «آزادی غلامان» تصویب شد. تلگراف برقی درهمین ایام در انگلستان بکار افتاد وبعدها تلیفون ایجاد گردید. درعهدملکه ویکتوریا (۱۸۳۷- ۱۹۰۱) خط آهن درانگلستان تمدید شد ودایره استعمار امپراتوری توسعه یافت. در همین دوره بود که دولت انگلیس بامردم افغانستان جنگید ومغلوب گردید. اما سرتاسر هندوستان در دست دولت انگلیس افتاد وتمام مدافعات وقیام های ملی هند سرکوب گردید. همچنین کامنولیت استرالیا ودومنیون کانادا، کلونی نیوزیلند، دماغه امید و افریقای جنوبی، ترانسوال ، مصر وسودان همه باسیاست وشمشیر وخون درزیر سلطه امپراتوری تشکیل گردید. هزاران نفر مدافعین دلیرنیوزیلند، بوئرها، مصریها، سودانیها وغیره مردم ازدم شمشیر استعمار انگلیس گذشت وقهرمانان ملی درنهایت بربریت بشکل فجیع ونامردانه ئی ازبین برده شد. درخود انگلستان هم نهضت «چارتست» بمیان آمد که حق رای کارگران را در پارلمان مطالبه میکرد. درایرلندقحط عظیمی افتاد که هزاران نفر اطفال وزنان وپیران ومردان ازگرسنگی جان سپردند (۱۸٤۵)، زیرا استعمار نه‌تنها درمشرق زمین بلکه درنفس اروپا ودرنفس کشور های خودنیز جنایت مینمود .

اینك امپراتوری استعماری دولت انگلیس باداشتن مستعمرات وسیعه ودردست گرفتن تمام تنگه‌های عمده جهان ازقبیل جبل الطارق، مالتا، باب‌المندب، سویز،عدن، سنگاپور ، ومالاکا، بزرگترین دول مستعمراتی جهان (فرانسه ، جرمنی، روسیه وغیره) گردیده بودکه از راه هندوستان باافغانستان مقابل گردید. در اواخر قرن نزدهم تجارت انگلیس را رقابت امریکا وجرمنی متزلزل ساخت ودرعین زمان حزب کارگر انگلستان در ۱۸۹۲ بمیان آمد ودر ۱۹۰٦ بیش از ۵۰ چوکی درمجلس عوام‌گرفت. در ۱۹۱۱ قانون «حمایت اطفال کارگران» وقانون «کار هشت ساعته در روز» بوجود آمد. در ۱۲ــ ۱۹۱۳ مجلس عوام انگلیس لایحهٔ دولت رامبنی بر حق رای زن در انتخابات ردکرد. زنان به‌مظاهره پرداختند وعده بسیاری ازآنها محبوس شدند، اما در محبس هم از خوردن غذا امتناع ورزیدند. پس دولت قانون «گربه وموش» (۱) را ازمجلس گذشتاند، یعنی اگر محبوس بواسطه نخوردن غذا مریض میشد رها میگردید وگرباز مخالفت میکرد مجددا محبوس میشند. در ۱۹۱٤ جنگ عمومی اول شروع شد ودر ختم آن در ۱۹۱۹ دولت انگلیس بااعلان جنگ افغانستان مقابل شد. بعد ازجنگ جهانی دوم ملل اسیر علیه سلطه استعمار بقیام ومبارزات مسلح ودوامداری پرداختند، ودولت انگلیس سیاست استعماری قدیم خودرا تعدیل کرد .

هندوستان :

هندوستان یك کشور قدیمی است‌که قبل از ورود آریه‌ها نیز دارای تمدن «دراویدی» بود وتاهنوز بقایای «کولها ودر اویدی ها» ملیون ها نفوس درهندباقیست. آریاهای هند که‌تا دوهزار سال قبل از میلاد از افغانستان به‌هند سرازیرشده ویك

(۱) Cat and Mouse Bill

جامعه طبقاتی شدیدی تشکیل داده بودند. مالداری وزراعت وپیشه وری وطرز استفاده از فلزات میدانستند. دورهٔ اشعار رزمی آنها (رامایانا ومهابهاراتا) نیز تایکهزار سال قبل از میلاد دوام داشت، تاسه قرن قبل از میلاد زبانهای سانسکریت وپراکریت، جای زبان ویدی و عقاید دوره ویدی را گرفت . در طی همین دوره هند از جبهه افغانستان مورد نفوذ خارجی قرار گرفت. پنج قرن‌قبل ازمیلاد قوای داریوش هخامنشی وچهار قرن قبل از میلاد قوای سکندر وباز یونانی های افغانستان داخل هندگردیدند. اما پس ازمرگ سکندر دولت چندراگوپتا موریا درهند تشکیل گردید. ودین بودا بمیان آمده، از قرن سوم قبل از میلاد تاقرن سوم میلادی دوام نمود. آشوکا ازمقتدر ترین شاهان موریا وکالیداس معروف ترین شاعر هندوستان متعلق همین دوره است .

ازقرن اول تاششم میلادی بازدوره نفوذ دولت افغانستان (کوشانی ویفتلی) در هند است. از قرن هشتم تادوازدهم دوره جدید هندوئیزم (برهمنیزم) بنام «پورانیک» جای بودیزم راگرفت. از نظر سیاسی راجپوت ها ازقرن ششم در هند مرکزی وشمالی بتاسیس دولت پرداختند و «هارشا» ازپادشاهان مقتدر این سلسله محسوب میشوند. از قرن دهم صفحه جدیدی در تاریخ هندباز میشود که بانفوذ سومین افغانستان درهند توام است. البته هند وقتیکه بااین نفوذ جدید مقابل شد ازخود تمدن وفرهنگ ومنطق وفلسفه ماوراالطبیعه مخصوص داشت. دولت غزنوی یکنیم صدسال قسمت عمده هندوستان را استیلا کرده بود. متعاقبا دولت غوری افغانستان وحکومات افغانی هند (ازقبیل حکومات قطبیه، خلجیه، تغلقیه، لودی، سوری وسید وغیره) درهند نفوذ داشتند ودرزمان ایشان تمدن وفرهنگ اسلامی افغانستان درهند منتشر گردید. در همین دوره بودکه منارهٔ قطب دهلی (۲۴۰ فت ارتفاع داشت) اعمار وهندوستان جنوبی بادین اسلام (عهد علاء الدین خلجی) آشنا شد وبهمنی ها دوصد سال درآنجا حکومت کردند. در زمان فیروز شاه تغلق درهند آبادی زیادی شد و دوزمان شیرشاه سوری ارگ دهلی (کهنه) وراه اگره ساخته شد. سلسله «سیدها» نیز بعداز هجوم وتاراج امیر تیمور گورگانی، دولتی تشکیل کرده‌وتااندازهٔ ازتشتت وضع هند کاستند .

از قرن شانزدهم تاهژدهم دولت بابری جای دولت های افغانی را درهند گرفت. در زمان این‌دولت فرهنگ وهنر وسعت یافت. گرچه این دولت نفوذ افغانرا درهند برانداخت ودرخود افغانستان بتاخت، تا ازپا درآمد، مگر احمد شاه ابدالی مثل نادرشاه خراسانی برهند تاخت ودر زنده ماندن دولت ضعیف بابری هند کمك کرد. به‌این ترتیب هندوستان بزرگ وغنی درطول هشتصد سال تمدن دول همسایه (در دوره اسلام) را در پهلوی تمدن قدیم هند پرورش داد. واز نظر زراعت وآبیاری، صنعت و تجارت، فنون ظریفه، ادبیات ومعماری یکی از بزرگترین کشور های مشرق زمین بحساب رفت .

انگلیس درهند :

اروپائی ها از قدیم محصولات هند چون فلفل وبرنج وپنبه وشکر وغیره را مشتاقانه از کاروان های آسیائی بدست می‌آوردند. بعد از اشتعال جنگهای اروپائیها بامسلمین راه تجارتی خشکه مسدود گردید. در قرن پانزدهم واسکوداگاما از راه دریا افریقا را دور زده درکلکته هند پیاده شد وصدسال دیگر تجارت هند در دست پرتگالی

ها باقیماند، مرکز اینها «گواه بود. بعدها هالندی، انگلیسی، فرانسوی، دنمارکی و جرمنی داخل تجارت باهند گردید . هالندی ها تاقرن هفدهم این تجارت را دردست داشته وتقریبا پرتگالی هارا از صحنه خارج نمودند. اما انگلیسها درسال ۱۶۰۰ کمپنی شرق الهند را تاسیس واجازه نامه تجارتی حاصل کرده، مرکز خودرا در «سورت» (ساحل غربی هند) بنیاد نهادند. در ۱۶۱۴ جیمز اول شاه انگلیس نمایندهٔ بنام «سرتوماس رو» بدربار جهانگیر شهنشاه هند فرستاد وخواهش ارتباط تجارتی نمود. درسال ۱۷۰۰ کمپنی‌های انگلیسی «شرکت متحده هند شرقی» را تشکیل وحق انحصار تجارتی باهند را تحصیل کردند. کمپنی انگلیسی درسال ۱۶۳۹ مدراس را از راجای چند راگیری زمامدار قلعه کوهی کرناتك خریده، قلعه سنت جارج راآباد ودر قدم اول محلات مردم مدراس، «راشهرسیاهان» نامگذاری کردنـد وبـه این صورت تفرد وامتیاز اروپائی ها را اعلان نمودند. درسال ۱۶۴۰ شهزاده‌بیگم شاه جهان بسوخت وکمپنی اورا تداوی کرد ودربدل حق الزحمه خود «هوگلی» را درنزدیك دهنهٔ گانگا گرفت ومتعاقبا سه موضع دیگر را خرید که یکی آن کلکته بود. بمبی‌هنوز به‌پرتگال تعلق داشت ولی هنگامیکه چارلس دوم انگلیس بادختر پادشاه پرتگال ازدواج نمود، بمبی را درسال ۱۶۶۲ درجهیز عروس گرفت. شش سال بعدتر چارلس بمبی را درعوض اجاره سالانه «ده پوند» به‌کمپنی گذاشت. کمپنی در ۱۶۴۰ در کلکته‌مرکز تجارتی افتتاح کرد.

در ۱۶۸۹ کمپنی بواسطه مداخله درامور داخلی هند مورد حمله دولت هندقرار گرفته، عدهٔ کشته وعدهٔ گروگان دادند، سورت اشغال وبمبی محاصره گردید. کمپنی تعهد کردکه درامور داخلی هند مداخله نکرده آینده فقط مشغول تجارت باشد. سال دیگر کمپنی قلعه سنت ویلیام را درکلکته آبادکرد. دربنگال هم دربدل مراکز تجارتی خود پول اجاره سالانه را به‌حکومات محلی میپرداختند . همزمان با انگلیسها، هالند نیز مراکز تجارتی درهند داشتند وفرانسوی ها درپونچری وچندرانیگر وغیره دارای مراکز تجارتی بودند. روسای تجار انگلیس وفرانسه هریك درمراکز خود عنوان «گورنر» آن محله داشتند و باهم در رقابت بودند. مخصوصا بعد از آنکه در ۱۷۴۴ بین فرانسه وانگلیس دراروپا وهند جنگ درگرفت ومدراس را فرانسه فتح نمود. گرچه در ۱۷۴۸ بین هردو مصالحه برقرار ومدراس به‌انگلیس مسترد شد، اما این رقابت باقی بود تابه غلبه قطعی انگلیس منجر گردید .

انحصار تجارت کمپنی انگلیس درهند ۲۱۳ سال طول کشید وباز آزادشد، مگر عملا کمپنی بدون رقیب ماند. هنگامیکه کمپنی خواست از کالبد تجارت در قالب جهانگیری تناسخ نماید، دولت هند فاسد شده وکشور در حصص متعددی منقسم شده بود. مثلا درسواحل چپ سند تادریای ستلج (پنجاب وملتان وکشمیر) دولت افغانستان مسلط بود. راجپوتانه زیر اداره شهزاده گان راجپوت، اوده تحت فرمان شجاع الدوله، بهار وبنگال قلمرو نواب علی وردی، هند متوسط متعلق دولت بزرگ مرته وشعب چهارگانه آن‌بود، که دامنه این قلمرو از ساحل شرقی هند تاسواحل غربی آن کشیده میشد .

هند جنوبی تحت حکومت نظام دکن ومرکزش حیدر آباد بود. دولت میسور وسلطان مشهور آن حیدرعلی در جنوب کشور نظام قرار داشت که در شرق آن حکومت کرناتك

بریاست نواب انور الدین افتاده بود. روی همرفته تمام‌این حکومات هنوز اسما ویاعملا تابع دولت شهنشاهی بأبری هندوستان ومرکز دهلی بشمار میرفتند. بعلاوه یکتعداد زمامداران کوچك محلی در هند وجود داشت که مستقل ویاتابع یك حکومت از خود بزرگتر بودند .

طبقه حاکمه انگلیس که در داخل چنین اوضاعی «معبود طلا» را به‌چشم سر در هندوستان میدیدند، برای دسترس به‌آن دیگر هیچ قید وبند اخلاقی برای خود نمیشناختند . اما ادراك میکردند که معده یك آدم توان فرو بردن یك اشتر را ندارد، مگر آنکه اشتررا درپارچه های کوچکی منقسم سازند وآنگاه یك‌یك ازهضم رابع بگذرانند. این است که فورمول «نفاق انداز وحکومت کن» در انگلستان بمیان آمد و فوقیت انگلستان بربنای «ایجاد اغتشاش وخانه جنگی در کشور های دیگر» استوار گردید . مصرف این‌روش هم ازمصرف استعمال شمشیر کمتر وهم غیرمرئی تر بود و میتوانست چهل ملیون انگلیسی را «آقای» چهارصد ملیون نفوس انسانی قراردهد. آقای «پالمرستون» یکی از تشدید کنندگان این سیاست حزن انگیز درمشرق زمین بود .

بنگال : در هرحال انگلیس‌ها که ازابتدای ورود درهند درنواحی بنگال مستقر شده بودند، فعالیت خودرا نیز ازهمان جاشروع کردند. نواب سراج الدوله جانشین علی وردی پادشاه بنگال در ۱۷۵۶ یکنفر از مامورین خودرا که به‌کمپنی پناه برده بود بخواست وکمپنی ردکرد .سراج الدوله که مداخله تجاربیگانه را درامور داخلی بدید، کلکته را اشغال و۱۴۶ نفرانگلیسی رامحبوس نمودکه به‌جز ۲۲ نفرهمه درردائت هوای محبس بمردند. انگلیس ها قشونی از مدراس به قیادت ادمیرال واتسن وکلنل کلایو برضد سراج الدوله سوق کردند وبعدازکمی معاهده صلح را امضا نمودند ودر صدد تهیه قوا برآمدند. انگلیس ها بزودی توانستند که توسط مستر «واتس»نماینده خود در دربار سراج الدوله «اومی چند» را استخدام وبوسیله او جنرال مقتدر بنگال میرجعفر را به‌امید نوابی بنگال، سرا باکمپنی معاهد ومددگار بسازند. آنگاه معاهده باسراج الدوله را یك جانبه لغو واز مدراس یك قشون کوچك سه هزار نفری باده توپ علیه نواب سوق‌نمودند. در حالیکه سراج الدوله اردوی بزرگی مرکب از پنجاه هزار پیاده وهژده هزار سواره وپنجاه توپ داشت، ولی درمیدان جنگ میر جعفر سپهدار عوض دشمن، سراج الدوله را مورد حمله قرار داد، در حالیکه قوماندان انگلیس رابرت کلف تماشا میکرد. سراج الدوله باتلاشی که نمود اسیر وبه حکم میر صادق پسر جعفر اعدام شد وپنجاه ملیون دارائی او بین مامورین کمپنی ومیرجعفر تقسیم گردید. میر جعفر اراضی نزدیك کلکته را به انگلیس داد وخود به‌حیث پادشاه تابع قرار گرفت. میر جعفر که ازروش انگلیس ها رنجیده بود باهالندی ها برضد انگلیس ها متعهد گردید ولی انگلیسها هردورا درمیدان جنگ مغلوب ومناطق‌بیشتری را ازبنگال بدست آوردند. متعاقبا انگلیسها بامیر قاسم داماد میرجعفر داخل توطئه شده، جعفر را ازتخت بنگال برانداختند وجایش را به‌قاسم دادند، البته سه‌ربع کشور را (بردوان، جیتاگونگ ومدناپور) برای کمپنی باپول بسیاری گرفتند. میر قاسم که چنین دید سخت رنجیده ودرپی نجات خود وکشور خودبرآمد . اما انگلیسها مجال ندادند و دست به شمیر بردند. میرقاسم مردانه بدفاع پرداخت وگرچه درجنگ «پتنه»

پیشدارش میرزا مهدی مغلوب شد، در جنگ دوم انگلیسها را مغلوب واسرای بسیاری ازدشمن بگرفت واعدام نمود. کمپنی باردیگر میر جعفر معزول را بمیدان کشیده و درزیر پرچم او، اسداله جنرال میر قاسم را درمیدان جنگ مغلوب کردند.

میر قاسم بغرض طرد انگلیس از هند بانواب شجاع الدوله پادشاه اوده وشاه عالم (عالی گوهر) پادشاه دهلی یك اتحادیه نظامی تشکیل کرد. جنگ اتحادیه با انگلیس در ۱۷٦٤ درموضع بوکسار واقع شد. انگلیسها دراین جنگ درسایه برتری اسلحه ناریه ومتعاقبا در جنگهای «عظیم آباد» براتحادیه غلبه جستند، زیرا قبلا اتحادیه دراثر توطئه ئی درزکرده وشجاع الدوله درنتیجه سوء تفاهمی میرقاسم را محبوس و دارائی او راضبط کرده بود. شجاع الدوله این‌مرد مستبد وحریص ، منهزما به‌لکنهور واز آن‌جا به‌فرخ آباد نزد نواب افغانی احمد بنگش ومتعاقبا در انواله نزد سرداران افغانی بغرض استمداد رفت، در حالیکه از طرف انگلیسها تعقیب میگردید . شهنشاه دهلی «شاه عالم» که‌چنین دید باانگلیسها سازش نمود ودربدل معاش سالانه دونیم ملیون روپیه، ولایت بنگال وبهار واوریسه رابنام شهنشاه هندوستان به انگلیسها بخشید وخود بحیث امپراتور بی‌قلمرو محکوم بزندگی در موضع دواب گردید. کمپنی پسر میر جعفر را از طرف خود (اسما) به‌نوابی بنگال مقرر واداره امور را به‌گورنر انگلیسی در معیت او بسپرد. تمام این حادثات درهند سه‌سال بعدتر از فتح احمدشاه افغان درپانی پت، اتفاق افتاد، در حالیکه احمدشاه زنده وقوی در افغانستان بود .

راجع به وقایع بنگال، کلنل کلایو خود درپارلمان لندن اعتراف نمود که: انهدام سراج الدوله فقط به‌مقصد سلب حکومت بنگال ازاوبود، نه‌چیزی دیگر، زیرا اساس مقاصد کمپنی درهند عبارت از پیشرفت روز افزون انگلیس است‌وبس، کلایو از افساد کمپنی در ممالك استیلا ناشده هند بواسطه قتل وغصب اموال، وداخل کردن قطاع الطریق، سلب امنیت داخلی وغیره‌هم توضیحاتی داد (۱) .

اوده وروهیله : شجاع الدوله که در برابر انگلیس شکست خورده وکمك از افغانهای فرخ آباد وانواله حاصل کرده نتوانسته بود، ناچارشد که به‌انگلیسهامراجعه کند. انگلیسها هم طبق معاهده تحمیلی «الله‌آباد» (براووشاه‌عالم) پادشاهی اوده را دربرابر پول گزافی‌به شجاع الدوله گذاشتند، چونکه میخواستند اورا وسیله انهدام ولایات افغانی «کترا» قرار دهند. هستنگس گورنر بهار وبنگال قبل از حمله درکشور روهیله، مکتوبی به‌شجاع الدوله ـ که درزیر بار مالیات وغرامات وقروض وتحمیلات انگلیسی افلاس کرده بود ـ نوشت که در پارلمان لندن موجود است. او در این‌مکتوب گفته بود : «اگر روهیله ها عهد خودنقض کنند (در حالیکه روهیله ها هیچگونه عهدی باشجاع الدوله ویا انگلیسهابسته بودند) من ایشان‌را معدوم کرده ومملکت آنهارا بجناب عالی تحویل میدهم.» پس انگلیسها به اتفاق شجاع الدوله بولایت بیگناه روهیله تاختند وآن جنت هندرا بدوزخی تبدیل نمودند یکی از افسران انگلیس کلنل شیمپین درنامه جون ۱۷۷٤ خودراجع به‌این جنگ عنوان مجلس انگلیسی چنین‌نوشت: «قساوت وظلمی که‌مادراین مملکت نمودیم فقط میتوانست از دلهائی نشئت کند که بکلی عاری از عواطف انسانی باشد ... باآنکه من در حوادث قوت قلب وجلادت دارم، معهذا نتوانستم که براحوال روهیله از رقت وگریه خود داری کنم ... تا سه روز

(۱) کتاب فظایع الدول الاستعمار یه، انگلترافی‌الهند .

شمشیر مهاجمین در غلاف نرفت وروهیله دریائی از آتش وخون گردید.» هزار ها نفر کشته وصد هزار نفر بیخمانمان ومتواری درکوه ها گردید وعمارات آتش زده شد. در بدل این انهدام وکشتار شجاع الدوله قبول کرده‌بودکه تنها «چهارصد هزار طلا» به‌انگلیس بدهد. به‌این‌صورت روهیله خراب ، وزیر افغانی حافظ رحمت خان کشته وفیض اله خان مجبور به‌امضای معاهده‌ئی با شجاع الدوله، وخود به‌نوابی قسمت کوچکی از آن ولایت قانع گردید. افسر عمده قشون انگلیس «رابرت کلف» بود که درتمام جنگهای ضد شاه عالم وشجاع الدوله ونواب های بنگال شرکت‌داشت. او درنتیجه کشتار های بی‌باکی که نمود «لارد» شد ولی درسن کمتر از پنجاه سالگی خودکشی کرد. کی گفته میتواند که این انتحار نتیجه مجادلات وجدانی‌او نبـود ؟

واما اوده : شجاع الدوله بعد از انهدام روهیله بزودی بمرد. آصف الدوله جانشین او نیز از زهردوستی کمپنی بچشید، حلقه‌های بیچا پیچ این دوستی وسنگینی باج وقروض وارباح انگلیسی، خزانه اوده راخالی ورعایا رافقیر ومملکت را آشفته نمود. مالیات اوده که سالانه سه ملیون پوند میشد به‌نصف تنزل کرد و قشون‌کمپنی «دوستانه» درخاك او مقیم بود. نواب اوده در ۱۷۷۹ به‌حکومت انگلیسی چنین نوشت: «دو سال است که‌خاندان نواب سابق درتنگی معیشت افتاده ، معاش عمال دولت معوق مانده، تادیه قروض اشخاص محال گردیده، مالیات یکنیم ملیون کسر کرده، زراعت خراب شده ومن یك وجب زمینی ندارم که‌دیون خودرا بپردازم، لهذا مجبور به‌تنقیص عسکر ومامورین دولت گردیدم. باوجود این ازوجود قشون انگلیس در کشور خود شکایت ندارم، گرچه از وجود آنها بدون ضرر وتولید هرج ومرج درکشور نفعی متصور نیست من اکنون باقلت عایداتی که دارم از عهده مصارف اهل وعیال خودنیز بدرشده نمیتوانم . » «لارد هستنگس» درجواب چنین نامه‌ئی گفت که‌خوبی وبدی زندگانی نواب بمن ارتباط ندارد، چیزیکه بمن مربوط است احتیاج عظیمی است که به‌پول دارم. این‌است که لارد شخصاً به‌اوده رفت وبرای کشیدن پول آن درامای حزین وبیسابقه را در مورد خانواده‌نواب اوده بازی‌نمود. یعنی آصف الدوله رامجبور ومحکوم کردکه حرم خودرا (مادران وخواهران خودرا) درزیر شکنجه وگرسنگی وتشنه‌گی‌دادن قرارداد، تاتمام زر وزیور ودفاین خودرا (بقیمت ۵۵۰ هزارپوند) به انگلیسها تحویل دادند. ازآن جمله هستنگس یك ملیون روپیه حصه خودرا جدا کرد وبه پارلمان لندن نوشت که اجازه تصرف این یك ملیون حصه خودرا میخواهد. در حالیکه قانون انگلیس قبول هدیه ورشوه را تحریم کرده بود .

داستان اوده به این‌جاخاتمه نیافت در ۱۷۹۸ سرجان‌شورگورنر جنرال‌هند ، نواب‌دست شانده‌اوده رابه‌اتهام آنکه پسرحقیقی پدرنیست عزل‌کرد. سال‌دیگر گورنر جدید «مارکی ولسلی» آنکه خط مشی‌کمپنی رادرهند برمبنای استیلا برکل شبه‌جزیره هند، تقویه‌دوایر کمپنی باقوت نظامی وسرکوبی هرمقاومتی اعلام‌کرده بود ـ قوانین سخت‌تری در اوده‌تطبیق نمود، تانواب استعفی کرد وپسرش نصف کشور رادرعوض قروض انگلیس به‌آنها تحویل داد. معهذا گورنر جنرال ابلاغ کردکه نواب درنصف باقیمانده کشور خودنیز مختار نبوده ومقید به‌امرونهی انگلیس است. ازاین بعدنواب های اوده بااطاعت بی‌قید وشرطی که‌نسبت به‌انگلیس ها داشتند ، دایما درسرتخت خود لرزان وهراسان میزیستند. باوجود آن‌کمپنی در ۱۸۵۳ صورت استعفی نامه‌ئی

بنواب ولید علیشاه بغرض امضا فرستاد. این نواب دوست انگلیس به‌کلکته رفت و استغاثه کرد، کسی نشنید تانواب بمرد. ملکه اواین استغاثه را دوام داده وازهند به لندن رفت وصدای خودرا به‌دنیا رسانید، معهذا کسی به‌داد اونرسید تادر پاریس به‌سال ۱۸۵۸ بمرد.

میسور: حیدرعلی سلطان میسور یکی ازسر افراز ترین مردمان تاریخی هند است که اردرجه سپاهی گری تاتخت سلطنت رسیده بود. او استخوانهای قوی، رخساره‌های برجسته، چشمان تندوجذاب وریش تنك وسیاهی داشت ودراداره کشور مردآهنین وبا انضباط شدید نظامی بود. انگلیسها درمقابل اوبانظام دکن اتحادیه‌نظامی تشکیل ودر ۱۷۶۷ برسر او تاختند. اما قوای حیدرعلی ماهرانه این‌اتحادیه رابواسطه تطمیع نظام‌علی بوعده‌اعطای ولایت کرناتك به‌او، متلاشاکرد، ونظام رابرضد انگلیس متحد ساخت، آنگاه هجوم انگلیس را ازقلبه پنگلو عقب‌زده، کلنل سمت وقشونش را درهم شکست. حیدرعلی انگلیس‌های شکست خورده راقدم بقدم مغلوب وتامدراس جاروب کرد وتمام آن نواحی را اشغال‌نمود. انگلیس مضطربانه باأو معاهده صلح را امضا ووعده‌کمك درجنگهای خارجی وداخلی دادند. حیدرعلی ازاین‌بعد متوجه تهیه قشون گردیده، اردوی صدهزارنفره باصد توپ وچهارصد افسر فرانسوی آماده نمود وهم باحکومات مرته ونظام دکن اتحادیهٔ ضد انگلیسی تشکیل کرد. انگلیسها بنظام دکن خبردادند که‌حیدرعلی از شهنشاهی دهلی منشور نظامت‌دکن خواسته است، لهذا نظام ازاتحادیه خارج شده وروابط خودرا بامیسور قطع‌کرد. معهذا جنگهای حیدرعلی و انگلیس در ۱۷۸۰ درگرفت ودوسال طول کشید. درطی این‌جنگها غلبه ازطرف‌میسور بود، ودریك منطقه قطعات نظامی انگلیس به حیدرعلی تسلیم گردیدند، وحیدر کرناتك وارکوت راتسخیر نمود. مگر بطور ناگهانی این‌مرد مبارز در۱۷۸۲ بنفع انگلیسهابمرد وانگلیس ازدشمن بزرگی‌نجات یافت. انگلیسها سالها درهندوستان این‌شخص رابغدر وظلم وفریب منسوب و تبلیغ کرده‌بودند واکنون بافرزند او سلطان تیپو مقابل ماندند.

تیپو دنباله اقدامات پدر رارهانکرد تابالاخره انگلیسها در ۱۷۸۴ معاهده‌صلح‌را باأو امضا کردند. امادوسال بعد لاردکارن والس گورنر جنرال‌هند، علی‌الرغم معاهده مذکور، باحکومات مرته ونظام متعهدگردید وبرخلاف میسور سوقیات نمود. تیپو و قوایش بادفاع مردانه‌ئی که نمودند، در برابرقوای برتر سه حکومت مغلوب وبرمعاهده جدیدی مجبور به‌امضا گردید. طبق آن‌تیپو نصف قلمرو خودرا بانیم ملیون پوند «غرامات» ودو پسر خویش راطور گروگان ازدست داد. معهذا تیپو دست از دفاع وطن خود نکشید تاسر درپای این‌کار گذاشت. این‌همان داستان مهیجی است که نویسنده مشهور فرانسه ژول‌ورن درناول «سیاحت درزیر بحر» تیپورا قهرمان رومان خودقرار داد. در حالیکه دشمنان تیپو اورا بواسطه عناد وثباتی‌که دربرابر دشمن (انگلیس) نشان داد «مجنون» لقب دادند.

مارکی ولسلی گورنر جنرال جدید هند (۱۷۹۸ – ۱۸۰۵) سیستم خودرا به‌تیپو سلطان عرضه‌کردکه قوای‌نظامی‌انگلیس‌رابمصرف‌خود ودرخاك خودمقیم‌سازد وهم‌خارجی ها (فرانسوی ها) را ازکشور میسور اخراج کند. البته تیپو نپذیرفت وبا ناپلیون در مصر تماس گرفت وعدهٔ ازنظامیان فرانسوی را درمیسور جلب نمود. این است که معرض هجوم مجدد انگلیسها قرارگرفت. انگلیسها به‌اتفاق قشون متحده حکومت‌های

مرته ونظام، ازبمبی ومدراس بسوق الجیشی پرداختند . تیپو برای دفاع حاضر شد وهنگامیکه شمشیر در دست داشت دردهن دروازه شهر سرنیگاپاتام با مدافعین دلیر خود یکجا کشته شد، میسور مغلوب وفصلی از فداکاری مردم هند در تاریخ جهان یادگار گذاشت . انگلیسها قسمتی از میسور را خود گرفته وقسمتی را بین مرته و نظام تقسیم نمودند، ودرحصه باقیمانده آن طفل پنجسالهٔ را (کرشناراجا) بنام بقایای شهزادگان میسور برتخت سلطنت نشاندند، درحالیکه پسران تیپو در «ویلور» تبعید شدند. به‌این صورت میسور کوچك جزء حکومات برتانیا قرار گرفت. امامردم ویلور که پسران تیپو را دربین خود یافتند، برضد انگلیسها قیام کردند وتوسط قشون انگلیسی ارکوت سرکوب شدند. باردیگر پسران تیپو درکلکته تبعید گردیدند تانام‌و نشان آنان برفتاد .

ویلیام بنتنك گورنر جنرال هند درسال ۱۸۳۰ توسط اعزام قشونی باز درمیسور تحت الحمایه ودولت دست نشانده آن‌مداخله کرده، کرشنا راجارا معزول وهم مجبور نمود پسر خوانده‌ئی ـ برای پادشاهی آینده میسور ـ اختیار کند. راجای معزول‌چنین کرد وپسرکی را فرزند خواند. تازمان‌بلوغ این‌طفل ، اداره‌حکومت بیك کمیته انگلیسی سپرده‌شدکه این‌کمیته برای پنجاه سال دیگر درمیسور حکومت میراند. طفلك نام نهاد بعداز آنکه بالغ شد به‌آب ونانی‌وآنهم به‌اجازه انگلیس قناعت مینمود. امالارد بنتنك به‌این‌هم کفایت نکرد وبعداز عزل‌کرشنا، درغرب میسور به‌علاقه کوهستانی «کوورگ» سوقیات نموده، راجای‌آنجا را اسیر ودر ویلور وبازبنارس تبعید کرد. این راجای تبعید شده به‌انگلستان رفت ودرآنجا در ۱۸۵۲ ناامیدانه جان‌داد. لاردبنتنك بعداز اشغال نظامی‌کوورگ اعلان نمودکه این اقدام واشغال اوبنا «بردرخواست و تمنی» مردم آنجا بعمل‌آمده است که «به‌عدالت وحکومت انگلیس میخواستند ضم شوند» .

مرته : مرته‌ها قبلا درعلاقه کوهستانی هندغربی (ولایت‌بمبی) میزیستند ومردم دلیر وفعالی بودند. درقلل‌کوه های‌جنگل‌زار ودشوار گذاری، قلعه‌های فیودالهای‌خورد وریزه مرته‌ها بود، که هریك در وادی‌های پست‌حکم میراندند ومدت ها بحیث اتباع دولت‌های اسلامی دکن مالیه میپرداختند. درقرن هفدهم مرته‌ها برهبری سیواجی‌بشکل یکدولت درآمدند. سیواجی جوان بیسواد اماسوار کارماهر وتیرانداز قابل ودلیری بود، او اول درخدمت پادشاه بیجاپور داخل شد ودر «پونه» جا گرفت وباز در راس دسته‌جات یغماگر مرته، قلعه‌های فیودال هارا درقله های‌کوه‌ها، یکی‌بی دیگری مسخر کرد وشهرتش دراطراف پیچید. شاه بیجاپور هراسان شد وسپاهی برای‌قلع وقمع سیواجی سوق‌کرد. سیواجی به‌خدعه ودزدی افضل‌خان قوماندان بیجاپور راکشتا و قشونش را تارومار نمود. فیودالهای بزرگ مرته که‌چنین دیدند به‌او پیوستند وبه‌این صورت دولت مرته تشکیل شد. سیواجی به‌عنوان دشمن اسلام ومجاهد درراه‌برهمن وگاو مقدس درهندوستان معروف گردید. چون شاهان اسلامی دکن باقشون اورنگزیب داخل زد وخورد بودند، مجال رسیدگی به‌سیواجی نداشتند. او آنقدر قوی شدکه بالاخره پادشاه بیجاپور طبق قرار دادی او را رسما به‌حیث پادشاه سواحل غربی دکن شناخت. اورنگزیب قشونی ازدکن برضد سیواجی اعزام کرد ولی سیواجی باز توانست به‌خدعه وجرئت بی مانندی شایسته خان کاکا ونایب السلطنه اورنگزیب

در دکن را باقشونش ازپونه جاروب نماید. اورنگزیب باتعهدی که نمود یکبارسیواجی را دردربار جلب کرد، مگر او به‌حیله‌ئی فرار نمود ودردکن جنوبی تاج شاهی بسر نهاد. متعاقبا تانزدیك مدراس کشید، در حالیکه شهر سورت را مدت‌ها پیشتر تاراج کرده بود. همچنین او قلعه‌های میسور وکرناتك وبنگلور وغیره رافتح نمود وبه پونه برگشت. تمام حکمرانان دکن نیز انقیاد کردند وباج پذیرفتند. سیواجی در ۱۶۸۰ بمرد. چون بعد از اورنگزیب دولت مرکزی هندوستان ضعیف گردیده بود، دولت مرته قویتر شد وتاقرن هژدهم بزرگترین قوای هندوستان جنوبی بشمار رفت.

سلسله پیشواها که در اوایل وزرای پادشاهان مرته بودند، بعدها بتدریج کسب قدرت کرده وعملا زمام امور دولت را دردست گرفتند. بعد از مرگ اورنگزیب، راجای دولت مرته «شاهو» که مردبی کفایت بود امور دولت را بوزیر برهمن خود بالاجي راو (پیشوا) گذاشت. ازآن بعد وزارت هم مثل سلطنت میرائی شد وسلسله پیشواها بمیان آمد ، که پونه رامرکز گرفتند وبا داشتن اختیار صلح وجنگ، عملا حکمران قلمرو مرته (مهارا اشترا) گردیدند، در حالیکه پادشاهان مرته در «ستارا» با اختیارات محدودی نشسته بودند. همین بالاجي راو بود (۱۷۰۸ - ۱۷۲۰) که‌محمد شاه هندي را مجبور نمود تا مالیات کل دکن را به‌مرته ها بگذارد. حتی این مجبوریت به‌قدری توسعه یافت که محمدشاه برای محفوظ ماندن پایتخت دهلی، چهارم حصه مالیات تمام قلمرو خودرا به‌مرته اختصاص بخشید. پس کشور مرته بنام «مهارااشترا» دربین هند متوسط (بنگال، اوده، راجپوتانه وسند) ونظام دکن ومیسور گسترش‌یافت، یعنی کشور مرته ازساحل شرقی تاساحل غربی هندوستان، شامل ربع اراضی بر صغیر هند گردید. همچنین سایر روسای بزرگ مرته، که حکومات گجرات وگوالیار واندور را دردست داشتند، نیز صاحب اقتدار زیادی بودند. والیان هند به‌این‌هاباج میپرداختند وانگلیسهای کلکته در مقابل آنان آب خود را پوف کرده میخوردند وباتدبیر وحیله ومدارا موجودیت خودشانرا حفظ میکردند.

پیشوای دوم «باجي راو» تا ۱۷٤۰ توانست که ربع مالیات امپراتوری‌را ازمحمد شاه هندي بگیرد. گرچه قلمرو دولت مرته درچند پادشاهی منقسم شده بود از قبیل گجرات در تحت ریاست «جیکور» گوالیار در تحت ریاست سلسله «سندیا» ، اندور درتحت ریاست سلسله «هولکر»، ناگپور تحت ریاست «بهونلا»، واین همه ریاست‌ها میرائی بودند، معهذا تمام این روسا مجبور به‌اطاعت از پیشوای پونه بودند. پیشوای سوم «بالاجي باجي راو» معاصر احمدشاه ابدالی بود که‌بعدها بااحمدشاه مقابل شد ودرهم شکست . پیشوای چهارم مرته «ماهدوراو» در ۱۷۷۲ بمرد، روسای مرته پیشوائی برادرش را نپذیرفتند واورا کشتند وهمچنین پیشوائی کاکایش (راگوبا) را قبول نکردند. راگوبا به‌انگلیس بمبی مراجعه کرد، وانگلیس دربدل وعده گرفتن دو جزیره «سالست وباسین» درنزدیك بمبي، بنام کمك او به‌سوقیات به‌اراضی مرته پرداخت واز ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۲ چهارسال به‌خون ریزی وکشتار دوام داد وحتی برای گرفتن خودرا گونات راو قشونی به‌بمبی سوق نمود. سندیا زمامدار مرته گوالیار، این سپاه انگلیس راعقب راند، ولی لاردهستنگس قشون دیگری در گوالیار سوق وقلعه جنگی آنرا اشغال کرد وبالاخره دوجزیره مذکور راگرفت وبرمعاهده صلح امضا گذاشت .

اما مرته‌ها که سیستم ولسلی را نپذیرفته بودند بزودی دراثر دسایس انگلیسی، دوچار نفاق وخانه جنگی‌ها شدند. پیشوا باجی‌راو، پسر راگوبا، به‌اتفاق سندیا به قلمرو هولکر حمله کرد. هولکر قویتر بود وخود در ۱۸۰۰ درپونه حمله واشغال و پیشوای جدیدی تعین نمود. باجی راو مثل پدر، از انگلیسهای بمبی استمداد کرد. انگلیسها با اومعاهده بست (۱۸۰۲) که‌پونه‌را به‌او مسترد نماید واو سیستم واسلی را بپذیرد. حکم‌دار مرته گجرات هم به‌این سیستم تسلیم‌گردید؛ مگر دولت راوسندیا قویترین حکم‌دار مرته، وراوگوجی راجای بونسلا زیراین بار نرفتند، خصوصا سندیا که اگره ودهلی راهم در دست داشت وشاه عالم نابینا را (روهیله ها اورا کور کرده بودند) به شهنشاهی هندوستان برداشته، واتفاق ملی هندو ومسلمان بمیان آمده بود. انگلیسها درسال ۱۸۰۳ برهردو دشمن بتاختند وبعد از کشتار بیشماری، زنجیر سیستم ولسلی رابرگردن هردو انداختند. در حالیکه اراضی بسیاری از قلمرو مرته را بااگره ودهلی گرفته بودند. شهنشاه نابینا را در قصری گذاشتند که نفسهای‌خود رابشمارد تابمیرد. قشون انگلیس هم درپونه وناگپور مقیم گردید. ازآن بعد انگلیسها مناطق شمال جمنا را الحاق کرده وولایت «برار» رابدوست خود نظام دکن دادند و همچنین سیستم ولسلی را برشهزادگان راجپوت تحمیل کردند. تنها قوتی که ازمرته ها زیر بار انگلیس نرفت هولکر بود. او بمقاومت آغاز کرد وسندیاهم طرف او را گرفت. انگلیسها در ۱۸۰۴ جنگهای متعددی را علیه او عملی ساختند، مگر ازهولکر شکست خورده وبه‌اگره فرار کردند. عاقبت هولکر در منطقه حکمرانی خود عقب نشست وبعد از سال ۱۸۰۵ سرجارج باکوکفیل گورنر جنرال هند باهولکر مصالحه نمود.

مگر مرته‌ها از تسلط انگلیس متنفر ودرکمین اعاده قدرت ملی بودند. در سال ۱۸۱۷ باجی‌راو برهبری مرته برضد انگلیس قیام کرد، ودرجوار پونه باجنگهای متعدد انگلیس مقابل وبعد از تلفات بسیاری مغلوب گردید. انگلیسها کشور را ضبط وخودش را در حوالی کانپور تبعید کردند، وآنگاه برسر مرته‌های ناگپور تاختند. راجای‌ناگپور درمیدان جنگ مغلوب شد، انگلیسها اورا فرارکرده وجایش رابیك راجای دست نشانده داده ومتوجه اندور شدند. ملکه اندور «تولسی بائی» جانشین هولکر باقشون خود متحدا برضد انگلیس آمادگی گرفته بود، ولی همینکه سپاه انگلیس رسید ملکه ترسید وقصد تسلیم نمود. قشون مرته بر آشفتند واو را بکشتند وباسپاه انگلیس مقابله کردند. اما انگلیسها با اسلحه برتر خودآنها را درهم شکسته، اندور رااشغال کرده وطفلکی از خانواده هولکر را بنام راجای اندور، زیرنظارت قشون خود معین نمودند. به‌این طریق تمام مناطق مرته زیر اشغال نظامی وزنجیر سیستم ولسلی قرار گرفت. دیگر استقلال هندوستان مرکزی وجنوبی ازبین رفته بود. آخرین حمله عجیب انگلیسها برمرته از طرف لارد ایلن برو گورنر جنرال هند درسال ۱۸۴۳ بعمل آمد، زیرا لارد گفت زن دوازده ساله وجانشین راجای متوفی گوالیار برضد امپراتوری انگلستان جنگ را آغاز کرده است. پس او توسط سوقیات نظامی بعد از دوجنگ گوالیار رااشغال، قشون‌محلی را ازچهل هزارنفر به نه هزار نفر تنزیل و برای اداره کشور «کمیته مدیره» مقرر نمود. که درآن شش نفر مرته هم‌عضویت داشت.

بنارس: کمپنی تجارتی انگلیس درهند که بنام تجارت، جهانگیری وخون ریزی

را شروع کرده بود، تاسال ۱۷۷۴ در نتیجه مصارف لشکر کشی های خود، دوملیون پوند استرلنگ قرضدار شده بود. همین ورشکستی وافلاس کمپنی بودکه نقاب از چهره حقیقی انگلیسها در هندوستان برداشت. درهمین سال بود که گورنر بنگال عنوان «گورنر جنرال کل هندوستان» گرفت واین شخص هم وارن هستنگس بود. در کلکته «دیوان عالی» تشکیل وشورای چهارنفری برای معاونت گورنر جنرال تعین گردید، واین همه برعکس سابق، ازطرف حکومت لندن گماشته میشدند. هستنگس برای تلافی نقصان پول کمپنی در صدد دوشیدن مردم هند برآمد وکاریکه درمورد حکومت دوست اوده انجام داده بود، در مورد راجای دوست ومطیع وهم پیمان انگلیس در بنارس هم انجام داد.

بنارس اصلا از ایالات تابعهٔ اوده بود. هنگام زد وخورد انگلیس با اوده، چتیت سنگه راجای بنارس طرف هندرا رهاکرده وبدوستان انگلیسی خود پیوست. انگلیسها اورا نمونه مثال برای سایر حکومات آزاد هند قرار دادند وبا او بامدارا رفتار کردند، تا دیگران او را دیده وشاید به‌انگلیسها مایل گردند. راجای ساده لوح‌هم دامن دوستی انگلیس را رهانکرد وخراج معینه را درسر موعد پرداخت. مگر این عشقبازی طول نکشید وهستنگس به‌او امر کردکه هرچه دارد به‌حکومت انگلیس بسپارد. راجاکه قبلا همه‌چیز خودرا در راه دوستی انگلیس ازدست داده بود، چیزی نداشت که بپردازد مگرآنکه دست به اشیای معبد مقدس بنارس درازکند، اما این‌کار از قدرت اوخارج بود، پس معذرت خودرا به لارد پیش کرد. لارد برآشفت وبرای گوشمالی «دوستانه» راجا شخصا دربنارس عسکر کشید. مردم که تازه ملتفت شده بودند «دوستان» انگلیسی از آنها نه تنها فرمان برداری بلکه مال ووطن وهمه چیز را میخواهند، زیر بارنرفته وقیام کردند. دراین هیجان ملی نزدیك بود لارد از جهان برود، مگر اسلحه فایق قشون به‌داد او رسید. انگلیسها بعداز غلبه، راجای دوست را از تخت بزیر انداختند، ولارد زنان حرم ورا به‌سپاه انگلیسی بخشید! وجایش را به‌برادر زاده‌اش داد. این آخرین نمایش بودکه ازتمدن انگلیسی بمردم صلح‌جوی هندوستان نشان داده شد. گرچه کمپنی این جنایت گورنر جنرال را ظاهر تقبیح نمود، مگر پارلمان لندن لارد را تقدیس وتبرئه نمود. بعدها صدراعظم انگلستان در ۱۷۸۴ قانونی به تصویب پارلمان رساند که طبق آن‌یك اداره کنترول امورهند. در تحت اثر پارلمان (از شش نفر اعضا) تشکیل گردید.

دکن: اولین کشور درهند که طوق «سیستم ولسلی» را بگردن انداخت نظام دکن بود. این سیستم چه ماهیت داشت که هندوستان را واژگونه کرده ودرمعرض هراج گذاشت؟ حکومت انگلیس نخست از کشور مورد نظر خود تاجائیکه میتوانست مناطق عمده اورا ازنظر اقتصادی وسوق الجیشی میگرفت. یا بدیگری میداد. آنگاه پادشاه قسمت باقیمانده را ازتخت فرود می‌آورد و جایش را بیکی ازاقربای او ویایکی از پست ترین اشخاص خائن محلی میداد. ازآن‌بعد این شخص راتحت فشار سیاسی ومالی قرار داده، به‌ظلم وستمگری علیه مردم رهنمونی میکرد، تامردم به‌خون او تشنه گردند وگاهی هم ملت برضد او تحریك به‌قیام میشدند. پس زمامدار منفور ومخوف برای حفظ خود از انتقام ملت، اطاعت بی‌سرحد از دولت انگلیس را ضامن بقای خود شمرده واز هر غلام افسانوی بیشتر فرمان بردار او میگردید. ملت ستم دیده اونیز

آنقدر به‌ستوه می‌آمد که به استیلای دشمن خارجی متمایل میگردید. درعین زمان قشون انگلیسی در خاك این دولت دوست وبمصرف اومقیم میشد تا حکومت اورا از تعرض دشمنان داخلی وخارجی حفظ نماید. اما مصرف این‌قشون آنقدر سنگین وروز افزون بودکه بالاخره کمر دولت دوست را میشکست وحکومت را مجبور به‌تشدید استثمار ملت مینمود. این چنین حکومت اسیر دیگر نمیتوانست قدمی در راه ترقی اجتماعی وارتباط باجهان خارجی بردارد، ویا اردوی ملی وآنهم بدون افسران‌انگلیسی برای دفاع خود تشکیل نماید، پس بناچار تازنده بودمثل بوزینهٔ دست‌آموز، درزنجیر دوستی انگلیس میرقصید . این بود ماحصل سیستم ولسلی در هندوستان .

در هر حال وقتیکه سیستم ولسلی به‌حکومات مرته ومیسور ودکن پیش شد، دو حکومت اول الذکر نپذیرفتند واز استقلال کشور های خویش دفاع کردند تا ازبین رفتند، ولی مبارزه مردم این‌مناطق صفحه پرافتخاری در تاریخ هند باقی گذاشت . در حالیکه نظام دکن داوطلبانه این سیستم را پذیرفت، لهذا فرانسوی ها از حیدر آباد اخراج گردیدند وجایشان به قشون انگلیس داده شد. البته بعدها مصرف این قشون آنقدر ثقیل شد که‌نظام دکن قسمت عمده اراضی خود را در عوض مصارف سپاه امدادی حکومت دوست انگلیسی به‌آنها تحویل داد. افسران انگلیسی دوازده هزار سپاهی دکن‌را درزیر زنخ‌نظام بفرمان خود درآوردند وده هزار عسکر خودرا در یك منزلی پایتختش «حیدر آباد» تمرکز دادند. به‌این صورت دولت نظام دکن که‌اسما مستقل وهم بزرگترین ریاسات هند بود (تقریبا برابر انگلستان وسعت وپانزده ملیون نفوس) ، دربین چار دیوار مناطق نفوذ انگلیس محبوس گردید. البته پادشاه دوست دکن میتوانست دربین قصر خود باکمال آزادی حرکت وفرمان روائی کند، زیرانصب وزیر وصدراعظم اوهم بسته به‌تصویب نماینده انگلیس بود. این آن‌چیزی بودکه‌دولت انگلیس ازتمام دول دوست خود درآسیا میخواست . معلمین انگلیسی هم سالهااولاد هند را دراین مورد چنین تلقین میکردند : «... اگر تیپو وسران مرته به‌پلان عاقلانه (!) ولسلی موافقت میکردند، مثل نظام‌دکن کار وبارشان سرگرفته واولاد اودلاشان امروز شهزادگان حکمفرما میبودند ...» (۱)

کرناتك : حکومت کرناتك بعداز مرگ نظام الملك پادشاه دکن (۱۷۴۸) دردست انورالدین والی اوبود ودردکن ناصرجنگ پسر نظام الملك جانشین پدر گردید. این دونفر دررقیب داشتند، یکی مظفر الملك نواسه نظام الملك رقیب ناصر جنگ و دیگری «چانده صاحب» رقیب انورالدین . هردو رقیب درپوندیچری به «دوپلی‌کس» گورنر فرانسه ودشمن سر سخت انگلیسها توسل جستند. دوپلیکس توسط اعزام‌یك قشون استعماری درتحت امر «بوزی» انورالدین را در ارکوت مرکز کرناتك وناصر جنگ را دردکن بکشت. چانده درکرناتك ومظفر جنگ دردکن نوابهای تحت الحمایه فرانسه گردیدند، در عوض ولایت «سرکار شمالی» در ساحل شرقی بفرانسه رسید ودوپلیکس عنوان گورنر کرناتك اختیار کرد. محمدعلی پسر انورالدین هنوز در «تریچینو بولی» مقاومت میکرد واو ازگرگ فرانسه به‌پلنگ انگلیس پناهنده شد. کپتان کلایو باقشون انگلیسی مستقیماً درارکوت حمله وفتح کرد. اما قشون فرانسه وپسر چانده دوماه اورا زیر محاصره قرار دادند. درطی همین محاصره بود که کلایو

---

(۱) مارسدن ، تاریخ هند صفحه ۱۶۹ .

برنج جوش داده به عساکر انگلیسی وآب برنج را به‌عساکر هندی خود میداد. قشون امدادی انگلیس از مدراس رسید وپسر چانده فرار کرد. همچنین قشون فرانسه، در تریچینو پولی از قشون میجر لارنس شکست خورد وچانده در تنجور فرار کرد. به‌این صورت محمد علی یاروفادار انگلیسها به‌نوابی کرناتك رسید. چون دوپلیکس طبق یاد داشت لندن ازطرف لوئی پانزدهم به‌فرانسه احضار شد (گرچه بوزی هنوز درحیدر آباد مقیم بود)، انگلیسها درهند جنوبی بیرقیب ماندند .

محمدعلی که اکنون زنجیر اسارت انگلیسی درپاداشت ، برای تادیه مصارف قشون انگلیسی و قروض خود، مجبور بودکه بالای ملت فشار شدیدی واردکند . این فشار وحواله جات گوناگون آنقدر سنگین بودکه مردم برای رهائی ازشر نواب، بخود انگلیسها توسل نمودند. بالاخره نواب به‌مشوره واتفاق انگلیس به‌علاقه تنجور بغرض کشیدن پول حمله کرد. راجای تنجور که‌قوت دفاع نداشت، اظهار اطاعت کرد وتادیه دوملیون روپیه خراج وغرامات جنگ پذیرفت . مگر انگلیسها به‌عنوان اینکه دوروز از موعد تادیه پول گذشته، بدون رضای محمدعلی بخاك تنجور حمله وراجا را باکشور ودارائیش ضبط کردند وملك اورا به‌محمد علی بخشیدند. انگلیسها عین این رویه را درمورد «مارواړ» تطبیق ودرزیر نقاب محمدعلی، قشون در مارواړ اعزام، راجای کوچك را بامادر ووزیرش محبوس، دارائی کشور راضبط ورعایای بیگناه رامورد یغما قرار دادند. محمدعلی به‌چشم خود میدید که چه ظلم وقساوتی بنام او در موردملت او تطبیق میگردد، در حالیکه اگر عفوی درکار باشد بنام انگلیسها اعلان وبه «شفقت وعدالت» انگلیسی منسوب میشود. اما محمدعلی که جسم وروح خودرا قبلا دراختیار دوستان انگلیسی گذاشته بود، قدرت جنبیدن نداشت تا در ۱۷۹۵ باکمال پشیمانی واندوه جاویدانی سردر نقاب خاك کشید .

جانشین محمدعلی پسر او عمدةالامرا بودکه بعداز سه‌سال سلطنتی چنین، در حالیکه دربستر مرگ بود، قشون دوستان انگلیسی ـ به‌بهانه اینکه او بانواب‌میسور مکاتبه داشته ـ قصر اورا محاصره، عمارتش را تفتیش ووصیت‌نامه پدرش که اورا ولیعهد تعیین کرده‌بود، ضبط نموده وآنگاه خزائن وکشور را تصاحب کردند. به‌این صورت حکومت دوست دیگری درهندوستان برافتاد. یکی از روش های دولت‌انگلیس در کشور های مدنظر ویاتحت نفوذ این بودکه مکاتیب واسنادی جعل کرده وآنرادست آویز تجاوز جدید خود قرار میدادند. همچنین برای جای پای پیداکردن درکشوری، قسمتی از خاك اورا ازچندنفر رهگذر بیوطن میخریدند، آنگاه کشیدن انگلیس ازآنجا ممتنع ومحال میگردید . اساسا سیاست اروپای جدید در مورد کشور های دیگربرپایه توطئه ومذاکرات وموافقات خفیه و سری واعمال خفیه جاسوسی قرار داشت. مگر انگلیسها ابتکار تازه‌کرده و «جعل کردن اسناد» رابرآن افزودند .

نیپال : کشور نیپال که ازطرف گورکه های راجپوت اداره میشد نیز دردهه‌دوم قرن نزدهم طرف هجوم چهار لشکر اعزامی لارد هستنگس قرار گرفت . مردم دلیر نیپال سه‌لشکر دشمن را درهم شکست ولی یك لشکر آن توانست که باکشتار زیاد کتمندوپایتخت کشور را اشغال کند. حکمران مغلوب اظهار اطاعت کرد. بعدهاانگلیسها ازگورکه های جنگاور آنکشور لشکری ترتیب کرد که‌مثل قشون استخدامی سکهه پنجاب برضد قیام کنندگان ملت هندوستان بکار اندازد. ازاین پس راجاها ونوابهای

دست نشانده در ۵۶۰ ریاست هندوستان ، حالت عروسکی داشتند که در دست انگلیس بازیهای مضحك واحیانا رقت انگیزی میکردند .

سند : سند یکی از ولایات مربوطه افغانستان ومشرف به‌بحر بود. انگلیسها از قرن هژدهم در صدد بازکردن راه‌نفوذ وتجارت خود دراین ولایت بودند وحتی توانستند در ۱۷۵۸ (عهد احمدشاه ابدالی) توسط غلام شاه والی سند چند تجارت‌خانه درەتته وشاه بندر ، افتتاح نمایند . مگر زمانشاه ابدالی سند را بطرد انگلیسها‌مامور نمود. بعد ازخلع زمانشاه وآشوب داخلی افغانستان ، میرغلام علی تالپور میرسند در سال ۱۸۰۲ خود تقاضای ورود تجار انگلیسی از گورنر بمبی نمود وگورنر خواهان خسارت سابقه گردید. در ۱۸۰۸ که‌کمپنی انگلیس از ناپلیون به‌هراس افتاد، کپتان «دیوت ستن» در حیدرآباد مرکز سند آمد وبامیر غلام علی معاهدهٔ هفت فقره‌ئی نمود (۲۴ جولائی ۱۸۰۸) . در ماده اول این معاهده گفته شده بود که دوست ودشمن‌یکی، دوست ودشمن دیگریست. در فقره دوم وعده امداد نظامی بهمدیگر درموقع ضرورت داده شده بود. طبق ماده پنجم یك‌کار گذار کمپنی در دربار سند خواهد آمد. به‌حکم ماده هفتم یك تجارت خانه انگلیسی درشهر تته تاسیس خواهد شد .

سال دیگر که ترس انگلیس از فرانسه و روسیه بیشتر بود ، مستر «هانکی سمت» یك‌عهد نامه چهار فقره‌ئی دیگر بامیر غلام‌علی، میرکرم علی ومیر مرادعلی «حاکمان سند» عقد نمود که طبق ماده چهارم آن سکونت و آبادی مردم فرانسه‌تحریم شده بود (اگست ۱۸۰۹) . انگلیسها بعداز رفع شدن خطر ناپلیون ، توسط الفنستن عهدنامه جدیدی با میرکرم علی ومیر مراد علی درچهار ماده بستند که‌طبق ماده‌سوم آن درسند اجازه اقامت به‌هیچ یك از اروپائی ها داده نخواهد شد (نوامبر ۱۸۲۰) .

دوازده سال بعد هنری پاتنجر درماه های جون واپریل ۱۸۳۲ دومعاهده دیگر بامرادعلی و میرخیربور امضا کرد که طبق ماده سوم آن راه های بری وبحری بروی کشتیهای تجارتی بازشد. طبق ماده چهارم آن مالیات وارداتی که سند میگرفت مقید به‌لایحه ثابت ومصوبه نماینده انگلیسی گردید واز هر خروار بارکشتی نزده روپیه مالیات‌معین شد که‌فقط هشت روپیه آن به حکومات سند میرسید وبقیه بین حکومات انگلیس و لاهور وبهاول خان تقسیم میشد. شش سال بستر (اپریل ۱۸۳۸) پاتنجر عهدیگری بامیر نورمحمد ومیر نصیر بست که طبق ماده دوم آن وزیر مختار انگلیس درسند مقیم شده وهرجای کشور بخواهد منزل میگزیند ودارای گارد محافظی خواهد بود که تعداد آن ازطرف حکومت انگلیس معین میشود. الکساندر برنس درهمین سال معاهدهٔ بامیر رستم میرخیر پور بست که طبق مواد نوگانه ویك ضمیمه آن : میررستم واخلافش مطیع انگلیس بوده وبرای او کاز خواهد کرد، باهیچ سردار دیگری ارتباط نگرفته وتنها با اقربا ودوستان خود مکاتبه کرده خواهد توانست (!)، میر برکسی‌ستم نخواهد کرد ورنه حل وفصل آن با حکومت انگلیس است اما انگلیس استغاثه رعایارا برخلاف میر نخواهد شنید، انگلیس عندالضروره کمك نظامی به‌میر خواهد داد، وزیر مختار انگلیس هرجا بخواهد اقامت میکند، حکومت انگلیس هر قدر بخواهد گاردمحافظ برایش میگمارد، حکومت انگلیس در ایام جنگ قلعه بهکر را میتواند متصرف شود .

یکسال بعدتر (۱۸۳۹، فروری) انگلیسها بادو نفر نوکران میرنور محمد (خیر محمد وسیناتام) ویکنفر دیگر بنام «حاصل بن بچه‌خان» (به‌عنوان گورنر قصبه کرانچی)

عهدنامه دیگری امضا کردند که طبق ماده اول آن : گورنر مذکور (حاصل بن بچه) قلعه وقصبه کراتچی را به سپاه انگلیس میسپارد . این معاهده عجیب از طرف «سر فریدریت متلند» سپهسالار هند وبرگدیر «ویلنت» قوماندان مقیم سند در کشتی «ولسلی» (!) به امضا رسید. حالا وقت آن رسیده بودکه‌این تارهای عنکبوت سیاسی انگلیس به‌زنجیر بندگی واسارت مطلق سند تبدیل شود، پس لارد اکلند در فروری همین سال یك معاهده محکمتری در چارده فقره بامیران سند (میر نورمحمد، میرنصیر محمد، میر محمد ومیر صوبدار خان) امضا نمود که طبق آن: قشون پنجهزار نفری انگلیس در سند متمرکز میشود، مصارف این لشکر ذمه میران سند است، فغان رعایا علیه میران شنیده نمیشود، تنازع بین میران به‌حکمیت نماینده انگلیس ارجاع‌میشود، تعدی رعایای یکی بدیگری از طرف انگلیس سرکوب خواهد شد، میران سند سه‌هزار عسکر سندی زیرامر افسران انگلیس بخرچ خود سند خواهند گذاشت، دارالضرب انگلیسی در سند تاسیس ومسکوکات کمپنی رایج خواهد شد، ازکشتی های تجارتی در دریای سند وهم از اشیای وارده در اردوگاه انگلیس مالیاتی گرفته نخواهد شد. درآخر این معاهدهٔ «دوستانه» گفته شده بود : حکم این‌عهدنامه بین طرفین «جاودانی و میراثی وغیر قابل تغیر» است (!) . ولی بعد از آنکه درجون ۱۸۴۱ مثل معاهده فوق، عهدنامه‌ئی بامیر شیر محمد خان میرپور هم بستند، در ۱۸۴۲ این معاهدهٔ «جاودانی ومیراثی وغیر قابل تغیر» را بواسطه بستن یك عهدنامه تازه‌ئی بامیران سند، تغیر دادند (البته به‌نفع انگلیس) . در معاهده تازه دوازده فقره‌ئی گفته شده بود که : حق ضرب سکه از میران سند سر از ۱۸۴۵ سلب است ودرتمام سند سکه کمپنی رایج خواهد شد، بندرگاه کراچی وتهته به‌انگلیس گذاشته میشود، حق گشت وگذار بین کراچی و تهته متعلق انگلیس است، حکومت سرحدات سند به‌انگلیس واگذار میگردد، یك قسمت اراضی سند به‌نواب بهاولپور (مطیع انگلیسها) داده میشود . عین این معاهده بامیران خیر پور هم بسته شد ودر آن علاوه شدکه یك قسمت از خاك میران خیرپور به‌نواب بهاولپور وشهر سکهر وجزیره بهکر ودیگر جزائر به‌حکومت انگلیس داده میشود .

به‌این ترتیب از ۱۸۰۸ تا ۱۸۴۳ در ۳۴ سال ولایت سند در محبس سیاسی و نظامی و اقتصادی حکومت انگلیس مقید ومحبوس گردید. اما کار سند به‌این جاخاتمه نیافت وهمینکه حکومت انگلیس در حمله اول خود به افغانستان مغلوب واردوی او تباه شد، درعودت از افغانستان برای حفظ حیثیت باقیمانده خود در ماورای سند خواست ضربتی بیك ولایت کوچك واسیر نشان بدهد، لهذا قشون انگلیس در ۱۸۴۳ به‌استقامت حیدر آباد سند (مرکز میررستم) بحرکت افتاد. مردم‌سند که بعد ازدفاع ومبارزه مردم افغانستان متیقن شده بودند که انگلیسها آنطوریکه‌خودرا شکست‌ناپذیر وانمود کرده بودند، نیستند، برخاستند ودر نهایت غیرت ومردانگی دفاع نمودند. اما دفاع یك ولایت کوچك دربرابر یك امپراتوری بزرگ البته مشکل بود. انگلیسها بعد از دوجنگ غلبه کردند وسند بکلی فتح شد. امرای سند یکی پی دیگری اسیر وتبعید گردیدند ودارائی ایشان بین افسران انگلیسی تقسیم شد، از آنجمله یکنیم ملیون حصهٔ قوماندان سپاه ودوازده ونیم ملیون سهم سایر سپاه بود. به‌این صورت سیاست «دوستانه وعادلانه» انگلیس یك دوست متعاهد دیگری را فرو برد وبازبرای

بلعیدن آخرین دوست وفادار هندی خود «دولت پنجاب» دهن گشاد .

یکی از افسران انگلیسی که هنوز وجدان انسانی او نمرده‌بود (کپتان ایستوك) درمورد این حمله خاینانه برسند درسال ۱۸۴۳ بمقامات کمپنی چنین نوشت : «تمام روش میران سند حاکی از آمادگی صرف دفاعی آنهاست ... هیچ‌کس نمیتواند این میران بد بخت را متهم کند که‌خیال تجاوز داشتند، این اتهام خلاف تمام شواهد و احتمالات است، مگر آنکه عامدا تغافل شود ... من درچهارم اپریل گذشته درمجلس عوام (لندن) بودم ، یك لارد چنین گفت : انگلیسها که یك بازوی شان درشرق و دیگرش در غرب قرار دارد، دربسا ازحوادث تمام مسئولیتهای اخلاقی ومذهبی رالگد مال میکنند، اگر پالیسی آینده ما همچنین باشد وگر تفوق وبرتری مادراسلحه وعلم وهنر وقوت درعوض مفاد بشریت، برضرر بشریت تمام شود، من‌ترجیح میدهم که ما ... درحدود یك قوت درجه سوم تنزل کنیم ...» (۱). امثال این‌اشخاص نادرالوجود درآسمان مظلم سیاست استعماری انگلیس بمثابهٔ ستارگان ضعیف وکم نوری هستند که خواسته اند اقلا برای اخلاف روزنهٔ کوچك قضاوتی بازکنند، تا آیندگان گمان ننمایند که درطی یك دوره طولانی تاریخ دربین طبقات حاکمه انگلیس بکلی وجدان انسانی وجود نداشت، واین خدمتی بودکه بتاریخ انگلیس انجام دادند .

پنجاب : تاقرن هژدهم پنجاب جزء هندوستان وقلمرو دولت بابری‌هند بود ، درهمین قرن جزء قلمرو دولت ابدالی افغانستان گردید وتا آغاز قرن نزدهم ازطرف حکام افغانی اداره میشد. اما ازهمان عهد دولت بابری، یك قوه جدیدالظهور باصبغه مذهبی (سکهه‌ها) در پنجاب بوجود آمده وبیك نهضت سیاسی مبدل شده بود. موسس طریقه «سکهه» مردی بنام «نانك» بود که درقرن شانزدهم درهند قدعلم کرد وخواست تضادهای دیانت اسلامی ودیانت هندو را باترکیب جدیدی ازبین برده وهردو راآشتی دهد. پس او از هردو دیانت اقتباساتی کرده ومذهب جدید سکهه را بمیان آورد. اوتسبیح اسلامی در دست وقشقه هندوئی درپیشانی داشت، قایل به‌توحید باری و معتقد به‌امور منطوقه شرعیت اسلامی وهم تناسخ واو تارودیوت ودیوی هندوئی (اما به‌صفت مخلوق) بود، حلول واتحاد وبت وبت‌خانه وخمر وخوك وآزار حیوانات راطرد میکرد . اشعار اوبزبان جت پنجابی ومملو از پند واندرز وحمد خدا ومشعر برتعداد زمین وآسمان بود. دولت بابری مزاحم این سکهای آرام وبی‌ضرر نشدند. مگر به تدریج سکهه ها در مذهب متعصب وبه حلول مایل وبه‌خوردن گوشت راغب شدند، خلفای نانك‌هم به‌صحنه سیاست وارد گردیده، خزانه وطویله وعسکر وعمال تشکیل نمودند وسکه بنام نانك زدند. اورنگزیب سکهه ها را تحت تعقیب قرار داد و «تیغ بهادر» خلیفه آنانرا اعدام کرد. فشار اورنگزیب شدید بود تاجائیکه آنها به‌کوه های همالیا پناهنده شدند وبرای دفاع از خود مسلح گردیدند. آنها بعد ازمرگ اورنگزیب برگشتند وبه‌حیث یك قوت سرسخت ومقاوم در هند شمالی قد افراختند. گرچه‌سکهه ها از طرف دولت های وقت از لحاظ سیاسی سرکوب میشدند، ولی به‌تسلیم قناعت نمینمودند، بلکه برشجاعت ملی‌پنجاب حمیت مذهبی را افزوده بودند .

زمانشاه افغان که اراده استخلاص هندوستان را از استعمارگران اروپائی داشت، هنگامیکه در ۱۷۹۹ وارد لاهور شد برای تامین اتحاد هندو ومسلمان وسکهه، حکومت

---

(۱) دیشتنو تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦٨ .

پنجاب رابیکی ازروسای دلیر وفعال پنجاب (رنجیت سنگه) داد. اماخود که‌به‌سبب اغتشاش داخلی به‌کشور برگشت، دیگر مجال ورود به‌هندوستان نیافت . پس ساحه فعالیت رنجیت درپنجاب گسترش یافت. رنجیت درسن دوازده سالگی جانشین پدر شده، در هفده سالگی مادر خودرا کشته ودر نزده سالگی والی زمانشاه در پنجاب شده بود. چون ازآن بعد افغانستان در دریای خانه جنگیها غوته ورگردیده وفرصت دیدن بسوی پنجاب نداشت، از دیگر طرف دولت بابری هند از پا درافتاده بود، وهم انگلیسهای هند برای تحکیم تسلط خود مصروف امور سایر حصص هندوستان‌بودند، برای رنجیت فرصتی بدست افتاد که به قوه اراده وهوش خود از مساعدت شرایط استفاده کرده وطرح دولتی را در شمال هندوستان بریزد . هزاران نفر سکهه های جنگاور زیر پرچم این شخص گرد آمدند و روز بروز دایره این دولت نو احداث را توسیع نمودند .

انگلیسها که از جانب افغانستان در هراس بودند، خواستند از وضع موجوده پنجاب استفاده کنند و حکومت سکهه را بین افغانستان وهندوستان بشکل یك‌سپر (بفرستت) درآورند، لهذا از ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۸ چهاربار نمایندگان سیاسی انگلیس با تحفه ها وخوش آمد نزد رنجیت آمده ومذاکرات دوستانه‌ئی انجام دادند. دیوان امرنات سوانح نگار رنجیت از ورود این نمایندگان انگلیسی در کتاب خود ذکر مینماید (۱). نمایندگان نخستین‌انگلیسهامنشی یوسف‌علی ونماینده‌آخرینش «چارلس متکاف » بود که باچند فیل واسپ وجواهر وپارچه باب آمده بود. انگلیسها رنجیت را دراین وقت به تحکیم استقلال پنجاب وجلوگیری از دخول قوای افغانها درهند، تشویق مینمودند وضمنا از او وعده میگرفتند که از دریای ستلج به‌قصد هند عبور ننماید.

درهمان اوایل حکومت رنجیت (۱۸۰۳) یکتعداد افسران داوطلب ونو واردهندی بغرض تشکیل یك اردوی قوی در پنجاب آمدند وافسران اروپائی وابسته کمپنی انگلیسی (در تعداد ۴۰ نفر) جزء موسسین نظامی اردوی سکهه بودند. رنجیت‌برهبری این افسران توانست بزودی یك اردوی هشتاد هزار نفری با ۳۷۰ توپ آماده کند. رنجیت که بعد از خلع زمانشاه خودش را باعنوان «سرکار والا» پادشاه مستقلی اعلام کرده‌بود، سکه جدیدی در وزن یازده ماشه ودوسرخ‌بنام «بابا نانك وگرو گوبند سنگ »مضروب نمود. در روپیه جدید او این بیت منقور شده‌بود:

دیگ وتیغ ونصرت بی‌درنگ یافت از نانك، گرو گوبندسنگ

دولت سکهه گرچه درآغاز بیشتر صبغه مذهبی داشت، مگربزودی درتحت‌تاثیر واقعیت های اجتماعی هندوستان شکل ملی خودرا گرفت، زیرا هنوز تبلیغ وتربیه انگلیسی روح ملی هندوستان را مسخ‌نکرده بود. اداره حکومت پنجاب بدون‌تبعیض مذهبی مشترکاً در دست رجال هند ومسلمان وسك ازتمام اقوام باشنده پنجاب‌بود. چنانکه محاکم قضائی مسلمانان بقاضی نظام الدین و مفتی محمد شاه و مفتی‌سعدالله چشتی داده شد . کوتوال (قوماندان امنیه) پایتخت لاهور هم امام بخش خان(معروف به خرسوار) بود ، قوماندان توپخانه سنگین غوثی خان و افسران بزرگ پیاده نظام روشن خان و شیخ عبدالله هندی بودند. طبابت در بار و شخص مهاراجا رنجیت‌به

---

(۱) کتاب ظفرنامه رنجیت تالیف امرنات طبع لاهور سال ۱۹۲۸.

اطبای مسلمان چون خلیفه نور الدین حکیم و عزیز الدین انصاری تعلق‌داشت . به این ترتیب دولت پنجاب بزودی کسب قوت نمود تا جائیکه در ۱۸۰۵ مهارجه مغلوب‌مرته «جسونت سنگ هولکر» شخصاً بدربار رنجیت آمده ، خواهشمند تشکیل یك اتحادیه نظامی وراندن‌انگلیسها از هند گردید .در همین وقت بود که انگلیسها مضطرب‌شده، قشونی به قیادت جنرال «لیك»تاسواحل بیاس سوق نموده و کپتان مالکم مشهور را بنماینده‌گی بدر بار رنجیت فرستاده و تمنی رعایت‌قرار داد سابق‌هیئت‌سیاسی منشی یوسف علی و ضمناًاخراج هولکر را از پنجاب نمودند . رنجیت پا بندی بوعده های گذشته را اظهار کرد و گفت‌که هولکر تنها یك پناهنده است ،ولی هولکر را اخراج نکرد . انگلیسها عجالتاًقناعت کردند ومتعاقبا در۱۸۰۸هیئت‌دیگری فرستاده واظهار دوستی کردند . باز متکاف آمد و یك گره دیگر در زنجیر «دوستی»انگلیس و پنجاب زد . از طرف‌دیگرانگلیسها باراجای لودهیانه «بهاك‌سنگ» داخل مذاکره شده ،زمینی درلودهیانه در بدل پول اجاره گرفتند ،قشله نظامی آبادکرده وچهار کندك پیاده وسواره نظام‌خودرادرتحت قوماندانی کلنل «لونی اختر» درانجا مقیم ساختند .

در ۱۸۰۹ شه شجاع فراری خواهش ملاقات بارنجیت نمود . رنجیت شخصاًآز او درساحل اتك استقبال نمود ودر ۱۸۱۰ به اتفاق اوبه لاهور رفت . وچون‌از از اغتشاشات داخلی افغانستان آگاه شد در ۱۸۱۲ قلعه نظامی افغانی را در اتك ، در ۱۸۱۸ولایت ملتان،در ۱۸۱۹ ولایت کشمیر و در ۱۸۲۱دیره غازی خان ودیره اسمعیل خان را از محافظین افغانی گرفت . زیرا شاه محمود ابدالی‌و وزیر فتح‌خان‌وبرادرانش افغانستان را بشکل ملوك الطوایفی در آورده و قدرت‌مرکزی را فدی اغراض شخصی وجاه طلبی خانواده‌گی خود قرار داده بودند. در ۱۸۲۲ کلنل «ونتورا» (از افسرا ن اردوی از بین رفته ناپلیون) از راه ایران به کابل آمدو چون‌دولت افغانی‌را در حالت اغتشاش بدید ، بدون آنکه خدمت نظامی به اردوی پراگنده افغانی‌انجام داده باشد ، بلاهور آمد واختصاص نظامی خودرا به رنجیت تقدیم کرد. رنجیت پذیرفت وچون تنظیم عصری تر اردوی خود را بدست او بدید ، و نتورا را جنرال چهار غند نظامی خود مقرر نمود ویکسال‌بعد باهمین قوت پشاور را اشغال نمود . به این ترتیب در ظرف چندسال ولایات عمده افغانی در سواحل راست دریای سند از دست رفت .

در ۱۸۳۲ سر «کلود مارتن وید»(۱) یکی از افسران‌مهاجم‌انگلیسی در سند با جلال بسیاری واردپنجاب شد . رنجیت شخصاً از او در ساحل ستلج استقبال‌مجللی نمود وامر کرد افسران پنجاب همه لباس «بسنتی»(زرد) بپوشند . از آن بعد رنجیت تحت تلقین مستقیم «وید»قرار گرفت وويد از او جدا نشد تارنجیت نمرد، و هم‌رنجیت بزودی بمرد. ویدیکی از دشمنان جدی افغانستان وشخص مفسدی بود . شش سال بعد تر (۱۸۳۸) رنجیت‌سنگ با امضای معاهده سه جانبه لاهور (بین شاه شجاع مخلوع وانگلیس ورنجیت)وشرکت دراعزام قشون‌به‌افغانستان،جز دشمنان‌افغانستان قرار گرفت .انگلیسها توسط این معاهده ولایات مغصوبه از افغانستان را درسواحل راست سند رسماً به رنجیت گذاشته بودند . ولی‌همینکه قشون امدادی‌رنجیت‌داخل کابل شد ، خودش مثل سلطان میسور حیدر علی ، در موقع بسیار حساسی بنفع انگلیسها بمرد ، درحالیکه از ۵۷ سال عمربیشتر نداشت . از این بعد است که‌پنجاب مشتعل میگردد و دولت واستقلال‌آن از بین میرود .

بعد از مرگ‌رنجیت خاندان شاهی منفلق ساخته شد . اردوی قوی پنجاب که حاصل زحمت چهل ساله کشور بود بر ضد خود کشوربکارانداخته شد . پسر بزرگ و جانشین رنجیت «گرگ سنگه»فقط یکسال توانست سلطنت کند ، در حالیکه‌پسرش

---

(۱) Sir Clude Martin Wade

«نونهال سنگه» در اقتدار پدر دست انداخته بود . گرگ در نوامبر ۱۸۴۰ بمرد و نونهال همینکه بعداز فوت پدر بغرض جلوس به تخت سلطنت داخل دروازه ارگ شاهی شد ، کنگره های سردروازه برسرش غلطید و جان‌داد .«رانی‌چندرکور» ملکه و جانشین‌گرگ سنگه بعد از چهار ماه پادشاهی بدست درباریان محبوس و درزندان کشته شد . شیر سنگ پسر دوم رنجیت در سال چهارم پادشاهی خود (۱۸۴۴) با پسرده ساله‌اش‌بدست دهیان سنگ وزیروامهناسنگ‌واجیت سنگ‌درباریان مقتدرخود، درتفرجگاه خارج‌شهر لاهور کشته شد .هیراسنگه پسروزیرمقتول ، قشون پایتخت رابر سر انتقام آورد ولهنا سنگ وا جیت رابکشت . قشون لا هـور ،دلیپ‌سنگه پسر سـوم رنجیـت ر ا بـه پـا د شا هـی وهیراسنـگ ر ا بـو زار ت کشور برداشتند , مگر بعد ها این‌وزیر را هم بکشتند و جایش را به لعل سنگ‌خزانه دار بخشیدند .لعل سنگ هم‌تحریك شدكه به غرض‌مشغول ساختن‌اردوبه هندوستان ماورای ستلج حمله کند ،واین چیزی بود که انگلیسهامیخواستند تا برای اشغال پنجاب دوست وفادار خود بهانه‌ئي داشته باشد . این است که قشون‌پنجاب درنوامبر ۱۸۴۵ ستلج را عبور نمود وقشون لارد هاردنگ گورنر جنرال‌را در انتظار خودیافت. قشون پنجاب در جنگ اول هفده توپ ، در جنگ دوم ۷۳ توپ بالعل سنك‌وزیر ،در جنگ‌سوم ۵۰ توپ و در جنگ چهارم جنرال مشهور خود شام سنگه را از دست داد .تمام این جنگها در ظرف سه هفته(آخر ۱۸۴۵ وآغاز۱۸۴۶) آغاز وانجام یافت.در حالیکه اردوی مشهور پنجاب تمام توپخانه ثقیل و هزاران نفر افراد خود را باخته‌بود.

پس قشون انگلیسی داخل لاهور گردید و گردن بند سیستم ولسلی را در گردن پنجاب یارقدیمی خود انداخت . تمام‌اراضی بین‌ستلج وراوی‌بانضام ولایات کوهستانی افغانستان ـ که ازطرف رنجیت غصب شده بود ـ به انگلیسها داده شد . نماینده‌گان و معاونین آنان(رزیدنت واسستنت) در حصص مهم پنجاب برای نظارت اموروداخلی کشور مقررگردید . از آنجمله در خاکهای افغانی چون پشاور و دیره جات وبنووغیره، جارج لارنس و هربرت ادوارد ماموریت یافتند . بعد ها همین لارنس‌گورنر جنرال هند گردید. پنجاب پول بسیاری (غرامت جنگ) بدشمن پرداخت و قشون انگلیسی در کشور پنجاب مقیم گردید .

در طی سه سال فشار انگلیسها در ولایات افغانی و پنجاب باعث قیام مردم گردید . افغانهای پشاوروچچ و هزاره برخاستند ، شیرسنگه درپنجاب به جمع‌آوری عسکر پرداخت ،در ملتان دونفر انگلیس را کشتند . جارج لارنس که.چنین دید بازن خود در شاهدرهٔ لاهور مسکن سردارسلطان محمد خان مشهور به «طلائی» پناهنده شد مگر سردار هر دو نفر را به سکهه ها تحویل داد .زیرا سکهه ها که ضعف‌خود را در برابرانگلیسها احساس کرده بودند ، متوجه افغانستان شده ، توسط‌سلطان محمد خان از امیر دوست محمد خان استمداد نظامی در برابر انگلیسها نموده‌ووعده اعاده‌ولایات مغصوبه ازافغانستان را ـ در سواحل راست سند ـ داده بودند .سلطان محمد خان این مراتب را بکابل نوشته و در انتظار جواب بود . امیر دوست محمد خان در تحت فشار تقاضای‌مردم مجبور شد که برای استرداد خاکهای از دست رفته‌افغانی با سپاهی تا قلعه اتك برود مگر از اتك پیش نرفت و یك قشون پنجهزار نفری‌بقیادت سه نفر از خانواده‌خود (سردار محمد اکرم خان,سردارشمس الدین خان و سردارشاه دوله خان) در رزمگاه گجرات (بین رود سند و رود جیلم) سوق نمود ، جائیکه‌شیر سنگه وچترسنگه با قشون پنجاب صف آرائی داشتند , و در مقابل آنها کلنل هربرت ادوارد قرار داشت ، که قبلاتوسط سه جنگ قیام ملتان را مغلوب کرده بود .

در ۲۱ فروری ۱۸۴۹ جنگ گجرات در گرفت و سردار محمد اکرم فرار کرد .

شیر سنگه که به تنهائی ازعهدهٔ قشون انگلیسی برآمده نمیتوانست ، دل از دست داده به‌راولپندی رفت‌و تسلیم بدشمن شد . در چنین وقتی که انگلیسها در نهایت اضطراب منتظر حرکات امیر دوست محمد خان و قوای جنگ آورافغانستان بودند ، ناگهانی شنیدند که امیر دوست محمد خان بدون اندا اقدام نظامی و یا سیاسی خاموشانه از پشاور به جلال آباد و کابل برگشت ، و نه اینکه پنجاب را بلامنازع برای انگلیسها گذاشت بلکه ولایات افغانستان را هم بدون صاحب در دسترس دشمن گذاشت ، در حالیکه دیگر دولت سکهه پنجاب وجود خارجی نداشت و هم هنوز انگلیسها در این ولایات افغانستان دسترسی حاصل نکرده بودند . در واقع این‌روش امیر از بزرگترین خطایای او بود که دیگر در طول بیشتر از یك قرن تلافی نگردید و آن فرصت طلائی از دست رفته برنگشت . لارد دالهوزی گورنر جنرال هندکه به‌این آسانی میدان را خالي و آخرین دولت مستقل هندوستان را نابود شده یافت ،انقراض سلطنت پنجاب را بدنیا اعلام کرد ، ولارنس باعنوان«چیف کمشنر»حکمران کشور پنجاب گردید، دلیپ سنگه پسر رنجیت در لندن تبعد شد وکشمیر هم قبلا بریاست گلاب‌سنگه مجزا گردیده بود . از این بعد قشون‌پنجاب جزاردوی استیلاگر خارجی قرار گرفت و برای سر کوبی هموطنان آزادی خواه شان‌آماده ساخته شد .

حالا حکومت انگلیسی هند به حیث میراث‌خوار رنجیت سنگ،همسایه‌در بدیوار افغانستان شده و تمام ولایات افغانی سواحل راست سند را در دست داشت .لهذا تمام فشار سیاسی و نظامی 'وبرشانه‌افغانستان افتاد و افغانستان بیشتر از صد سال دیگر در زیر ضربات سنگین انگلیس با تحمل مصایب و آلام‌بسیار اجتماعی وخسارات مادی ومعنوی قرارگرفت .اگردولت‌های همجوار افغانستان مستحکم میبودند ، وگراین دولت ها در عوض دشمنی و تجاوز بخاك همدیگر دوست و متحد میبودند ، استعمار اروپائی به این سهولت نمیتوانست در آسیای وسطی فرمان رواگردیده و استقلال و تمامیت ارضی شانرا لگد مال نماید. زیرا اتحاد این ممالك بنفع همه وضعف وفساد یکي موثر بر دیگران بود . اگر دولت های هند و پنجاب متزلزل و منحط‌نمیبود، استعمار انگلیسی راه خود رادر افغانستان به‌آسانی بازکرده نمیتوانست ، و اگر دول آسیای وسطی با هم دوست و متحد میبودند ، نه ایران‌از روسیه و نه هند و افغانستان از انگلیس‌این قدر صدمه میبرداشتند . بعید نیست که این کشور ها در مسیر تاریخ باز درسر این‌چنین موقفی قرار کرفته واین بار درك کنند که‌دوستی و اتحاد ایشان ازنظر منافع واستقلال ملی یك امر حتمی است . و این اتحاد وهمکاری نه تنها از نظر سیاسی بلکه‌ازنظر اجتماعی و اقتصادی هم ضروریست ، ورنه هر یك به تنهائی بغرض حفظ موجودیت خود از تطاول یکی ، به آغوش دیگری خواهد افتاد ، و مبنی زنده‌گی خود را برپایه‌خصومت بین قوای بزرگتر قرار خواهد داد ، در حالیکه این یك وسیله محقر و موقتی‌خواهد بود و به مجرد سازش این قوتهای‌بزرگ ،کشور های‌آسیائی تکیه گاه سیاسی خود را از دست داده و هر یك در مناطق نفوذ تقسیم خواهند شد . چیز مسلم این است که بشریت امروزه از آن مرحله نهائی هنوز دور است که یك دولت واحدآفاقی بین‌المللی برپایه برادری و برابری بوجود آید واین همه کشمکش های منهدم کنندهٔ جهانی معدوم گردد، زیرا موجه های نیشنلیزم ، مخصوصا نیشنلیزم کنونی کشور های مقتدر جهان غرب در مرحله مد وطغیان قرار دارد، واین نیشنلیزم اروپا در شکل نهائی خود به جز یك فاشیزم قاره‌ئی‌چیز دیگر نیست .

واما انگلیسها درهند بعدازفتح پنجاب متوجه برما شده در ۱۸۵۲ منطقه پیگورا بشمول پایتخت رنگون باسرنیزه اشغال کردندو گفتند که مردم کشور برما آنقدر «بعدالت» حکومت انگلیسی عاشق‌شده بودند، که از انگلیسها «تمنا کردند»تا

آمده مملکت شانرافتح‌نمایند. ولی‌عکس العمل این «عدالت» در هندوستان بطور انقلاب مسلح ضد انگلیسی تجلی نمود و همینکه مردم ملایم و صلح دوست هند شاهد این «عدالت» انگلیس گردیدند، که انگلیسهای‌بیگانه، آقاومالك مردم هندومردم‌هندبرده‌وبنده و نازل از جنس انسان و جز اموال‌منقوله «صاحبان‌انگلیسی» (نام «صاحب» راانگلیسها در هندبالای خود گذاشته بودند) بحساب میروند، در صدد اظهار تنفر از این عدالت «صاحبان» بر آمدند، زیرا دیدند که ارمغانی به جزاز فقر توده ها وکشتار مردم‌بیگناه برای هند نیاورده بودند.

عکس العمل مردم هند: درطی جریان پیشروی وسلطه انگلیس درهند، مردم هند با فداکاری در برابر قوای انگلیس میجنگیدند، ولی فیودالهای مقتدر هند که جهت حصول‌نفوذو حفظ منافع خود با انگلیسها سازش میکردند، باعث شکست مقاومت مردم هند میشدند و درواقع‌تجاوزانگلیس و جنگ های فیودالهای هند با همدیگر، باعث بربادی اکثریت مردم محروم هندوستان‌گردید.

ازهمه اولتر در هندوستان افغانها و مرته هادست اتحاد بهم داده ودر زیر قیادت امیر خان افغان وچیتوی‌هندی به تشکیل دسته‌جات مبارز بنام «پنداری» پرداختند و در هند متوسطدر اوایل‌قرن نزده‌هم به جنگهای گوریلائی ضد انگلیسی آغاز کردند. عده این مبارزین ملی بزودی به شصت هزار نفر هندو و مسلمان رسید و عملیات فداکارانه‌شان،انگلیسها را در کاسه سر آب داد، تا اینکه لارد هستنگس گورنر جنرال مشهور(۱۸۱۳–۱۸۲۳) اردوی بزرگی در تعداد ۱۲۰ هزار نفر از مدراس‌و بمبی و بنگال تجهیزو بر ضد این آزادی خواهان جدی سوق نمود. بالاخره قوای‌انگلیسی پس از جنگ های‌خونینی توانست که تقریباً تمام این مبارزین را قتل عام نماید. فقطامیر خان قادر شد برینکه در علاقه تونك را جبوتانه خودش را بحیث نواب حفظ کند. گرچه در این مبارزه ملی فداکاران مبارز بسیاری ازبین رفتند، اما سکوت هند طول نکشیدوپس‌از چند سال باز هندی ها به تشکیلات سری وتروریستی پرداختند، زیرا دیگر امید نجاتی برایشان باقی نمانده بود. یکی ازاین‌تشکیلات دستا «داکویت»ها بود که در عهد حکومت‌لارد بنتنك گورنر جنرال هند (۱۸۲۸– ۱۸۳۵) بوجودآمد. داکویت ها که در تاراج مردم هند، شهزاده ها و ملاکین و تجار بزرگ هندوستان راشریك انگلیسها میدانستند، همه را بیك چشم نگاه‌مینمودند، لهذا نخست از همین ها شروع کردند. داکویت ها در دسته های سی‌وچهل نفری تقسیم و ملبس به لباس‌مسافرین گردیده، شبها درمنازل‌متمولین‌میدرآمدند،ونه اینکه بتاراج دارائی آنها اکتفا میکردند بلکه‌ازغیظ بسیار عمارات و کاخهای‌ایشان راآتش میزدند.

دسته دیگر این انتقامجویان هندی «تگ» ها بودند که در دسته های ۱۰ و دوازده نفری تقسیم شده، بلباس مسافرین می درآمدند ومهمانان نا خوا سته و وارد ین متمول هندرا در جنگلها کشیده، سر میبریدند ودارائی شانرا ضبطمیکردند. تگ ها اصلاً از افراد طبقه دهقانهای محروم هند بودند که بزراعت میپرداختند، و برای تشکیلات خودزبان مخصو ص‌واشارات مخصو ص‌وضع‌نموده بودند. البته‌حکومت انگلیس در برابر این اعلان جنگ مردم محروم هند تماشا چی باقی‌نماندوهفت‌سال تمام باشدت کامل‌کوشیدتاپانزده هزارنفرازتگ‌هارا کشف‌ودستگیرواعدام نمود. اما انگلیسها درك ننمودند که فعالیت های محدود این دسته جات عاصی هند، طلیعهٔ یك طوفان بزرگی از قیام و هیجان های ملی هندوستان بر ضد ظلم و حرص استیلا گران امپراتوری انگلستان است، تا اینکه پس از تقریباً ۲۰ سال دیگر عین این‌طوفان و هیجان را به چشم سردیدند.

اولین شعله انقلاب مردم هند در سال ۱۸۵۷ در قشله نظامی «مروت – دهلی» زبانه زد و بزودی‌تالکنهو و بنارس و کانپور وسایر حصص هند رسید. در این وقت

در پهلوی هرعسکرانگلیسی ،شش عسکر بومی استاده بود و اولین آتش هم از طرف این ها افروخته شد . انگلیسها احساس میکردند که اگر این آتش با آتشی خاموش ساخته نشود ، کلیه نفوذ و قدرت انگلا سها را در سراسر هندوستان خواهد سوخت. عسکر هندی قشله میروت نخست تمام افسران انگلیسی خود را کشتند و باز مجموع محبوسین را آزاد ساختند .مردمدهلی با عساکر پیوستند ، پوسته خانه ها ضبط وسیم های تلگراف قطعگردید . مساکن انگلیسها آتش زده شد . آنگاه هندو و مسلمان «بهادرشاه » یکی ازبقایای خاندان شاهی بابری رابه سلطنت هندوستا ن سلام کردند .بدینصورت ملت هند بد نیافهماند که دولت اسلامی هند را بر دولت انگلیس ترجیح میدهند.بمجرد تشکیل این سلطنت هزاران هزار هندی اعم ازمسلمان و هندو سکهه وغیره از علاقه‌های راجپوتانه ومرته وکشمیری وپنجابی و نیپالی و غیره پیاده وسوار « ازصدها میل دورتر به اردوی انقلا بیون پیوستند ، در حالیکه تعداد قشون انقلابی میروتفقط۱۳هزارنفربود. این انقلابیون پنجماه پایتختهندوستان را در دست داشتند .

در لکنهو ۲۳ هزار عسکر هندی قیام کرده و یکهزار افسر انگلیسی‌را کشتندو جنرال هانری لارنس راباتمام همراهان انگلیسی او بمحاصره کشیدند .وقتیکه سپا ه امدادی انگلیس بقیادت جنرال هیولوك رسید هم زیر محاصره گرفته شدند . دربنارس سپاهیانهندی و سکهه ، افسران انگلیسی را زیر آتش قرار دادند . در کانپوربقیادت «دند وپانت » معروف به «نه‌نه صاحب » انقلابی هاجنرال ویلر وانگلیسها را اسیر گرفتند ، در حالیکه ۱۰ هزار مرد از اگره و گوالیار به اردوی انقلابی پیوسته بود . همچنین دربسیاری ازشهر های هند قیامهای دسته جمعی بعمل آمد .

انگلیسها که با حادثه حیات و ممات مواجه شده بودند با مساعی آخرین خود ، یك فرقه ۱۲ هزار نفری با ۴۰ توپ از کشمیر و پنجاب و مدراس و کلکته تهیه و بدهلی سوق نمودند. انقلابیون چهار ماه تمام با دشمن مسلح جنگیدند ولی بالاخره از اسلحه فایق انگلیسی شکست خوردند . دهلی تسخیر ، مردمقتل عام، پنج نفر شهزاده هندی اعدام و شاهو ملکه بابری اسیر و در زندان رنگون محبوس گردیدند . درلکنهو قشون امدادی انگلیس رسیده محصورین انگلیسی را رها ، شهررا مسخر وانقلاب را باشدت خاموش کردند . درکانپور جنرال «نیل» و جنرال هیولوك، نه‌نه صاحب را مغلوب واز شهر براندندو انتقام سختی از مردم کشیدند ، زیرا سپاهیان سکاتلندی نعش دختر جنرال ویلر را پیدا و موهایش را بین خود تقسیم کردند و سوگند برداشتند که در برابر هرموی‌او یکنفرهندی را بکشند،وهم‌کشتندوجوی خون براندند این کشتار بدرجهٔ وحشتناك بودکه حکومت کلکته مجبور شد سپاهیان سکاتلندی را خلع سلاح نماید.

این حملات انگلیسها در مناطق شمالی هند واوده نیز بشدت عملی گردید و بالاخره مرته ها مغلوب و قایدانقلابیون «تانتیاتوپی» اسیر و از حلق آویخته شد . به این ترتیب انقلابهند در ۱۸۵۸ سرکوب گردید . درایام شدت انقلاب،انگلیسها به این فکر افتادند که ولایات افغانی سواحل راست سند را به افغانستان مسترد نمایند ولارنس‌پیشنهادی به لندن کرد ، اما انگلیسهای خیره سر لندن این پیشنهاد را رد کردند . درحالیکه امیر دوست محمدخان بحیث یك تماشاچی بیطرف از دورشاهد این اوضاع هند بود،وباوجود اصرار مردم ، یك قدم در این راه‌برنداشت و یك سخن هم نگفت، پس بهترین فرصت استرداد خاکهای مغصوبه افغانستان بار دیگر از دست رفت .

بعد از انقلاب هند، پارلمان لندن، هندوستان را از زیر نفوذ کمپنی شرق‌الهند

خارج کرده و به‌تاج وتخت انگلستان مربوط ساخت. ویکتوریا ملکه انگلیس بنام «ملکه هند» نیز اعلان شد وگورنر جنرال هند عنوان «ویسرا = نایب السلطنه» اختیار کرد. مسرجان لارنس وایسرای هند (١٨٦٤ ـ ١٨٩٦) باولایت «بوتان» جنگ نمود ودردوره‌ٔ حکومت او دو قحط بزرگ ووحشت‌ناکی درهند غربی واوریسه افتاد، که هزاران نفر هندی گرسنه جان داد. ویسرا لاردمیو در ١٨٧٠ در جزایر اندمان ازدست یکنفر مرد درد رسیده کشته‌شد. دردوره «لارد نارت بورك» قحط عظیمی دربنگال روی داد. ویسرا لاردلیتن در ١٨٧٧ ملکه انگلستان را امپراتوریس هندوستان اعلان‌نمود، ودر دوره زمامداری اودر هند جنوبی ودکن قحطی افتاد، که‌پنج ملیون هند ی از گرسنه‌گی جان داد. ویسرا لارد دوفرین در ١٨٨٦ بااشتعال جنگی برمای علیارا ضبط وپادشاهش را درهند تبعید نمود .

روش انگلیس درهند : راجع به‌روش‌استعماری وطرزاداری‌انگلیس درهندوستان آثار متعددی ازطرف دانشمندان شرقی وغربی درطی قرن‌های نزدهم وبیستم نوشته شده که‌شاید یك قسمت آن ازنظر رقابت های استعماری بوده باشد، مگر یك قسمت عمده آن بر روی واقعیت‌های اجتماعی هند تحریر گردیده وقسما مولود مطالعات بی طرفانه نویسندگان بوده است. از آنجمله کتاب «فظایع الدول الاستعماریه‌فی‌الشرق، انگلترافی الهند» (١) است که میگوید : «وقتیکه سرتامس در ١٩١٢ در هند آمد، در مکاتیبیکه به پارلمان لندن نوشت، انگلیس هارا درملك گیری وخون ریزی در هندوستان تلویم کرد وگفت: این روش انگلیس درهند منافی منافع تجارتی است» . لارد کلایو که خوداز هندتقریبا سه‌ملیون پوند رشوت گرفته بود، درمکتوبی عنوان مدیر کمپنی درلندن چنین نوشت : «ماموربن شما بااتکا بقدرت شمشیر پادشاه انگلستان ، از رشوت زندگی میکنند وکسیکه مثلا پنجاه پوند معاش دارد، هزار پوند مصرف دارد. واگر رشوت کفایت نکند به‌غصب اموال مردم میپردازد. این روش در تمام ادارات انگلیسی معمول است» . لارد وارن هستنگس (بی‌رحم ترین حاکم‌انگلیسی هند) خود در مکتوبی عنوان رئیس مجلس انگلیس چنین نوشت: «درهند ظلم بسیاری بنام انگلیس بعمل می‌آید، وعده‌ئی به‌لباس عسکری وعنوان مامور وجاسوس انگلیس، دارائی مردم را دربنگال غارت مینمایند وچون مردم بنگال از شنیدن نام انگلیس مرتعش میشوند (!) حتی نزدمن هم شکایت نمیکنند، تاآنکه من به چشم خود دیدم. من درسفری مقدمه قشون انگلیسی را دیدم‌که اموال رعایا راتاراج وبه‌عصمت زنان شان تجاوز میکردند (!) به‌همین جهت هر وقتیکه خبر مسافرت من بطرفی نشر میشود، صدها قصبه عرض راه ازسکنه خالی ومردمان فراری ومتواری میگردند .»

درتحت این روش انگلیس بودکه یکی از ماموربن عالیمقام حکومت نواب بنگال به‌عنوان امیر کبیر فقط به‌گناه آنکه قدری نمك بارود خریده بود ـ گرچه درانحصار انگلیسها نبود ـ زنجیر پیچ درکلکته فرستاده شد. گرچه کشته نشد، اما اعضای مجلس کمپنی بعضا آونختن اورا ازپا وبرخی بریدن گوش وبینیش را تقاضا میکردند. انحصار غله‌باب وحبوب ونمك وفلفل وتنباکو وامثال آن، برای مردم هند لقمه نانی‌هم باقی نگذاشت. مالیات آنقدر سنگین گردید که مردم دست از زراعت وحرفه هاگرفتند وقحطی های عظیمی درهند مستولی وملیون ها هندی هلاك ونهرگنگا از نعش گرسنگان

---

(١) طبع برلین ازنشرات موسسه آزادی شرق .

مملو کردند... درکتابی که‌مستر «ملز» به‌عنوان «استنطاق وارن هستنگس» نوشته میگوید که: لاردمالیات علاقه دینار بو ج رادربدل چهار صد هزار روپیه‌بیکنفر جنایتکار بنام «بی‌سنگ» اجاره داد. این مستاجر ازهر نفر فهرست دارائی اورا گرفته، آنگاه خودش را زیر چوب قرار میداد تاهمه را تحویل دهد. کسیکه مقاومت میکرد انواع شکنجه‌ها را بایستی متحمل میشد، ازقبیل کندن ناخن، وازگونه آویختن، به فرق آنقدر زدن تاخون ازگوش وبینی جاری میشد، پدر وفرزند را دریك زنجیربستن وبدن برهنه شانرا باچوب‌خار دار وشاخه زهردار کوفتن، زنان ودختران را درمحکمه احضار وبرهنه وبی‌عفت نمودن وپایستان شانرا درشق چوب گذاشتن. مردم بیگناه که‌چنین میدیدند بغرض ارضای اجاره‌دار، از اغنیا وتوانگران محل باسودی ششصد فیصد پول بقرضه میگرفتند. دراین موضوع نوشته های مستر پترسن هنوز دردفاتر انگلیسی موجود است. ومستر برك درپارلمان لندن ادعاکرد که‌تمام این جنایات را علیه لارد هستنگس ثابت میکند، اما هیئت استنطاق اجازه نداد. علی‌الرغم نطقهای مستر پت پارلمان، لارد متهم را از ۴۵ جرمی که درهند نموده بود، برائت داد، چنانیکه قبلا لارد کلایورا ازجرمهایی که‌درهند ارتکاب کرده بود، تبرئه وتطهیر نموده بود.

انگلیسها بااین روش‌خود در هندوستان میخواستند به‌مرور زمان بالای فضایل اخلاقی وتاریخی وخصایل ملی هندی هاچنان تاثیر منفی وارد نمایند که اشخاصی چون سر ویلیام جونز وسکات وامثالهم «ردائت اخلاقی» راجبای مردم هند بقلم دهند وبه‌این صورت بالای عزت وشرف هند پاگذارند. انگلیسها بامصارف گزافی دردنیا علیه شخصیت وکرامت مردم هند پروپاگند های خصمانه‌ئی مینمودند، تاجهان را به‌این فکر بیاورند که‌هندی مستحق آزادی واستقلال ملی نیست، در حالیکه تاریخ اصالت اخلاق مردم هند راحکایت میکند. البته فشار سیاسی واقتصادی وتربیوی انگلیس در هند سعی میکرد زمینه را باشرایط اجتماعی چنان مهیا نماید که‌اگر فیلسوفی هم‌پیدا شود، «مبارزه مثبت» را دربرابر دشمن استیلاگر نشناسد وگر شاعر ونویسندهٔ دانشمندی بوجود آید، تحصیل مدال ولقب وامتیاز را ازدولت خارجی ومستولی دروطن خود، یك‌امر طبیعی شمارد. آری این‌طریقه مخصوص انگلیسی بودکه میخواست ملتی را بافشار های مادی ومعنوی به‌پستی معتاد ودر نسل دوم ازآنها یك مخلوق نوین فرمایشی بسازد. ولی انگلیس دراین کار تنها نبود، زمامداران محلی وفیودالان مقتدر وسرمایه داران بومی نیز یارویاور اوبودند. معهذا جلوگیری از سیرتکامل تاریخی یك کشور برای همیشه ناممکن بود واین تکامل راه خودرا بسوی ارتقا باز میکرد.

انگلیسها ازمساعی منفی خود دست نکشیدند، تاکار مردم هند رابجائی رساندند که به‌سبب ضیق معیشت، هزاران نفر هندی درعیدها وعروسی توانگران، از فاصله‌های دوری برای خوردن لقمه نانی وگرفتن صدقاتی می‌آمدند وقسما که‌درآخر این محافل رسیده وناکام برمیگشتند، درعرض راه اطفال وپیران وبیماران شان جان میسپردند. داکتر اسپری درکتاب خود «مودرن اندیا» مینویسد که: درقرن نزدهم حین تادیب طائفه کول دربنارس، حسب الامر گورنر جنرال، عساکر انگلیسی تمام دهات راآتش زده ومردان را اعدام نمودند. داکتر میگوید که‌من دهقان هائی را دیدم که‌خاك میروفتند ودانه های حبوبات را ازآن برای سدرمق خود جدا میکردند، وهم در ناحیه‌ئی دید که مردم برگ درختان راجیده میخوردند. ومادرانی بودند که دختران

خودرا به‌اغنیا میفروختند، چنانیکه خودم دختر هفت ساله‌ئی را از والدینش به‌هفت روپیه خریدم (!) درحالیکه کشور بزرگ هندوستان دارای اراضی شاداب ومعادن توانگر یست که از محصولات آن کاخ های معظمی در لندن اعمار گردیده‌است .

یکی از فلاسفه ونویسندگان مشهور امریکا «ویل دورانت» در کتاب معروف خود «اختناق هندوستان» (طبع ایران) چنین مینویسد : - ... تاسال ۱۹۰۷ بودجه تمام معارف هند انگلیسی دوملیون دالر وبودجه عسکری آن ۴۳ ملیون دالر بود، معهذا از معارف مقصد معارف ابتدائی نی، بلکه منظور ازمدارس عالی بود که بتواند هندی‌را انگلیسی بسازد ... مالیات روز افزون انگلیسی نصف عایدات دهقان هندی را بهراسم ورسمی که بوذ از دستش میگرفت ومردم راوحشی ومجنون میساخت . باوجود آن هند فلاحتی میشد نه‌صناعتی ، زیرا انگلستان صنعتی بود وبایستی محصول آن در هند مستهلك میگردید . واردات انگلیسی درهند از پرداخت مالیات معاف بود، در حالیکه صادرات هند مالیات زیادی میپرداخت ... در فابریکه های هند تقریبا دوملیون هندی (بشمول اطفال وزنان) درهفته ۵۶ ساعت کار میکردند ،زنان کارگراطفال‌خود را بواسطه خوراندن تریاك میخواباندند تاخود در فابریکه کار کرده بتوانند. مشروبات درهند ترویج میگردید و تریاك را خود دولت انگلیس درهند کاشته وبفروش میرساند. یك نهم عایدات دولت از فروش تریاك بدست می‌آمد. لوایح هندیها برای منع تریاك از طرف انگلیسها رد میگردید. مبارزین سر سخت ملی بلطایف الحیل تریاکی ساخته میشدند. هفتصد دکان تریاك فروشی درهند باز گردیده بود . (دربرما مردم راجبرا و مجانا تریاکی میساختند .)

روش انگلیس درهند طوری بودکه در راس تمام امور کشور بایستی انگلیسی نشسته باشد، ولو نالایق باشد وبرعکس هندی بایستی حتما زیر امر انگلیس کار کند گرچه ازاو لایقتر باشد ... مردم‌هند چای و قهوه وسبزیجات را - ازشدت فقر- نمیشناسند، ساقهای شان نازکتر وپوست شان به‌استخوان چسپیده تر میرود. تب وذات الریه وگرسنگی ملیون ها نفر هندی را سالانه بدیار عدم میفرستاد . از ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۰ درمدت ۲۲ سال پانزده ملیون نفر هندی تنها ازگرسنگی مردند. مناصفه اطفال نوزاد هندی قبل از هشت سالگی میمرد، در حالیکه بودجه صحت عامه هند سالانه پنج ملیون دالر است. هشتاد فیصد مردم هند روی خاك می‌نشینند در حالیکه ثروت حاصله از کارشان بخارج کشیده میشود - جائیکه دیگر برگشت ندارد - صنایع محلی هند نابود میگردد وملت شکل یك گلهٔ ناتوان ومطیع بخود میگیرد. هندوستان آنقدر شکنجه شدکه رجولیت واخلاق حسنه شان پامال گردید واز زندگی وتنعم وآزادی ناامید شدند، دیگر در لبهای هندی تبسم وجود نداشت ... هنگام غلبه جاپان برروسیه ، انقلابیون هند بغرض استحصال آزادی خود دست به‌ترور زدند، ولی بجائی نرسید ، زیرا زورشان کم بوذ وتقاضا بسیار. در جنگ اول بین‌المللی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) مهاتما گاندی معروف، ملت هندوستان را بفداکاری عجیبی - در راه انگلستان سوق نمود تامگر بتواند بواسطه ابراز خدمت به‌انگلیس ، انگلیس را بعداز فتحش راضی به‌اعطای خود مختاری هند بسازد. مردم بیشمار هند امرگاندی راطاعت کرده، یکبار پنجصد ملیون دالر برای مصرف جنگی انگلیس تقدیم کرد وبار دیگر

هفتصد ملیون دالر برای قروض جنگی انگلیس پرداخت ، وباز به قیمت دوملیارد ودو صد وپنجاه هزار دالر محصولات مختلفی در میدان های جنگ رساند وهم یك ملیون سه صد وسی وهشت هزار هندی درمحاذات حرب برای دفاع از امپر اتور ی انگلستان سوق شد .

آیا انگلستان دربرابر این فداکاری مردم هند چگونه مقابله کرد ؟ ویسرای هند چلسفورد وعدهٔ آزادی هندرا که منتاکو درمجلس مبعوثان داده بود ردکرد، ولندن تائید نمود. درعوض انگلیسی ها سیستم ملوك الطوایفی را درهر ولایت هند - توسط نصب دووزیر - تطبیق کردند، وقانون انتخابات هم طوری بود که ازهردو صد وپنجاه هندی فقط یکنفر میتوانست رای دهد وآنهم از ملل مختلف وباعدم تناسب جمعیت . باوجود آن حکومت انگلیسی در رد یا قبول مصوبات چنین هیئت مقننه‌ئی، آزاد ومختاربود... هندوستان بنام حفظ اقلیت ها در چندین گروه دشمن ومتضاد - ازطرف انگلیسها - تقسیم گردید و تعصبات مذهبی دامن زده شد، تا نتیجه آن دروقت تقسیم هندوستان باکشتارهای بیشماری از هندو ومسلمان‌آشکارا گردیدوهنوز از این رهگذرهندوستان آینده وخیمی درپیش دارد. روی همرفته روش انگلیسی در هند برمبنای تولیدخصومت ونفاق ودشمنی بین مردم قرار داشت وانگلیسها بواسطه تبعیض وتبلیغ وتوطئه و وضع قوانین انتخابات وغیره این آتش را بشکل گل ناشدنی وروز افزونی دامن میزدند. این تفرقه ودشمنی ازلحاظ نژاد وزبان ومذهب ومنطقه وسیاست، هند را در حالت نزع قرار داده بود . انگلیسها درعوض وعده آزادی هند، که قبل از فتح جنگ داده بودند، بعد ازفتح، آزادی سابق زبان وقلم هند راهم سلب نمودند. متخلف بدون آنکه مدعی وشاهد ومرافعه وطی مراتب قانونی درکار باشد، مجازات میشد. این‌تنها نبود جنرال دایر در ۱۹۱۹ یکهزار وپنجصد هندی را درامرتسر قتل عام‌نمود، طلبه هندی درمیدان عام تازیانه خورد، محبوسین در داخل قفس معروض آفتاب گردید، روحانیون درآهك گرفته شده وزیر تابش آفتاب گذاشته شد، اراضی مزروعه وبیگناه بمباران گردید وچهار هزار نفر هندی زخم برداشت. وقتیکه جنرال متقاعد شد نظامیان انگلیس هم به‌او ۱۵۰ هزار دالر - درمقابل کشتار ووحشتی که در هندنشان داده‌بود- اعانت کردند. در هندوستان «تیگور» آن شاعر نامدار مشرق زمین، نشانها ومدالهائیرا که‌قبلا ازدولت انگلیس پذیرفته بود، مسترد کرد .

مردم هند در نوامبر همان سال برای استقبال ولیعهد انگلستان دربمبی، ازخانه های خود خارج نشدند و ۵۳ نفر مستقبلین تاجر پارسی را بکشتند. متعاقبا جنگهای مذهبی به‌تحریك «تیکه داران دین» درهند شمالی مشتعل گردید و از ۱۹۲۳، تا ۱۹۲۷ پنجهزار وپنجصد نفر هندو ومسلمان کشته ومجروح شدند. این جنگها در مالابار و چاوری چاورا تکرار گردید، اما چند نفرانگلیسها کشته شدند وپولیسهای حکومتی آتش زده شدند، دوصد وپنجاه هزار هندی مبارز محبوس گردید ومبارزه ملی مردم‌هند برای باراول دردنیا آشکارا شد. ولی مهاتما گاندی درچنین وقتی «عدم اشتراك‌مساعی» مردم هندرا دربرابر انگلیس خاتمه داد وجهان زنده وتماشاچی را درردریای حیرت و تعجب غوطه‌ور ساخت . در حالیکه انگلیسها از سرور ونشاط در پوست نمی‌گنجیدند.

درسال ۱۹۲۸ کانگرس هند، که‌نیم ملیون نفر اعضا داشت، باپانزده هزارنفر عضو خود درکلکته جلسه وفیصله نمودکه «خود مختاری هند» را ازانگلیس بخواهند .

مهلت این درخواست تاآخر ۱۹۲۹ بود. درآغاز سال ۱۹۳۰ کانگرس در لاهور جلسه نمود وبه گاندی وکمیتهٔ اجرائیه حزب اختیار داد که هروقت بخواهد میتواند نهضت آزادی راشروع کند. گاندی امتناع از پرداخت مالیات نمك را درمارچ اعلان نمود و خود باعدهٔ دیگری در زندان‌رفت. در می‌سال مذکور درولایات افغانی پشاور مظاهرهٔ علیه حبس زعمای کانگرس بعمل آمد ودر همین جا بودکه جنایت کم سابقهٔ حکومت عملی شد. صدها نفر کشته وزخمی، وصدها نفر برهنه درروی زمین کشیده شد، در نشستگاه عدهٔ از آزادی خواهان چوب فرو برده شد وخصیه های عدهٔ بدست پولیس آنقدر فشرده شد تا ازخود برفت، زخمی های برهنه روی بته‌های خاردار فرش گردید ودر جراحات بعضی «نمك آب» پاشیده شد، بروی نعش کشته‌گان ونیمه جان اسپ تاختند ودربدن بیهوش شان سوزن خلانیدند .بقول مس‌مادلین‌اسلاید دختر یکی از امیرالبحر های انگلیس (منتشر در جریده هندوستان جوان مورخ ۱۲ جون) بااین مجروحین کارها و معاملاتی اجرا کردند که ذکرش لرزه براندام هرانسان ذی‌حسی می اندازد .

در محاکم عدلی انگلیس روح تبعیض وبیعدالتی طوریست که مثلا یکنفر انگلیسی نوکرهندی خودرا کشت، درعوض ششماه محبوس شد و۶۷ دالر پرداخت . درحالیکه یکنفر هندی براتهام سوء قصد بیك زن انگلیسی ۲۰ سال محبوس شد، ودرهمان شهر یکنفر انگلیسی بیك دختر هندی جبرا تجاوز فاحش نمود، ولی قانون انگلیس اورا مسئول ندانست ... مگر بااین وحشت وترووری که سالها درمورد هند تطبیق گردید، روح آزادی خواهی هندی معدوم نشد واین دراواخر قرن نزدهم بودکه‌شرایط اجتماعی هند ازیك جنبش ملی نوین آبستن گردید .

نهضت جدید هندوستان : طوریکه «ماجومدار ورای چودری ودانا» در کتاب «تاریخ پیشرفته هند» (۱) تشریح مینمایند : در ۱۸۸۳ یکنفر مامور متقاعد بنام «الن اکتیوین هیوم»(۲) کتبا فارغ التحصیلان‌دارالفنون کلکته‌را به‌تاسیس «اتحادیه‌ئی» یادآوری کرد تابتواند درهند «نهضت فکری واخلاقی وسیاسی واجتماعی تولید نماید.» لارد دوفرین گورنر جنرال هند هم که‌متوجه تغیرات حتمی اجتماعی هندوستان بود، بااین نظر هیوم موافقه کرد تاآنرا به‌منفعت انگلستان مطابقت دهد وگفت که : حکومت انگلیس طرفدار چنین سازمان است تابتواند توسط آن ازعقاید مردم هند مطلع گردد. هیوم به‌اتفاق بعضی ازهندی های روشناس دست به‌این کارزد وتوانست که در ۱۸۸۵ اولین جلسه «کانگرس ملی» هندرا تماشا کند. اشتراك کنندگان این جلسه «۷۲» نفر ورئیس آن یکنفر بنگالی بنام بونرجابود. ازآن بعدسال یکبار جلسه کانگرس دریکی ازبلاد هند منعقد میشد وتا اواخر قرن نزدهم به «انتقاد از روش حکومت وتقاضای ریفورمهائی از او» قناعت میکرد .

اما در ۱۸۸۸ جنبش های اساسی کانگرس شروع ونمایندگی او در لندن افتتاح شد و سالانه فیصله‌های بعمل می‌آورد که طرف توجه حکومت قرار نمیگرفت . پس جنبش حقیقی توسط یکدسته روشن فکران‌اصلی‌هندبرهبری‌یکنفر مرته‌بنام تلك (۳)

---

(۱) Advanced History of India چاپ لندن سال ۱۹۴۸ .

(۲) Allan Octavian Hume

(۳) Bulgangadhar Tilak

در کانگرس بوجود آمد، این‌ها میگفتند که : هیچ ریفورمی بدون عمل وبه‌محض گفتار بدست نمی‌آید. تلك باظهار حقایق مردم را به فعالیت تحریك نمود و درکانگرس دست چپ حقیقی موجودشد. در اوایل مسلمانان هند اعتنائی بکانگرس نداشتند،زیرا رهبران خودآنها مصروف فعالیت بودند. چنانیکه چندسال بعدتر ازانقلاب مشهور هند، مولوی محمد قاسم که‌خود ازاجزای انقلابیون بود، مدرسه «دیوبند» راتاسیس نمود. گرچه این مدرسه منحصر به‌علوم دینی بود ولی مجاهدین بسیاری پرورش نمود که به‌حکم مذهب آزادی هندوستان را ازاستیلای انگلیس میخواستند. دراین مدرسه تاهفتصد نفر طلبه مسلمان مجانا تدریس میشدند وفارغ التحصیلان آن خواهان‌آزادی واستقلال ومبلغ این روحیه در هند بشمار میرفتند . اما انگلیس هاکه تاثیر این‌مدرسه را در اجتماع هند ـ مخالف منافع خود ـ دیدند، برای خنثی کردن آن، اشخاص بسیاری وارد مدرسه کردند، که بعداز تحصیل درزیر نقاب دیوبند مشغول خدمت در راه استعمار انگلیس گردیدند. این ضربت شدیدی بود که شهرت نیکوی سابق‌مدرسه زخم‌دار شد. حتی در افغانستان نیز این‌انزجار ازاین مدرسه بمیان آمد ولویه جرگه ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) درپغمان تصویب کرد که بعد ازاین طلبه افغانی درمدرسه دیوبند تحصیل کرده نمیتوانند. پادشاه افغانستان امان الهخان امر کرد که فارغ التحصیلان سابق این مدرسه در افغانستان آینده نمیتوانند آزادانه هرجائیکه بخواهند مسکن گزینند، بلکه در منطقه‌ئی که دولت تعین میکند مجبور به‌اقامت خواهند بود. همچنین چندنفر از این تحصیل کرده‌گان دیوبند چون مولوی محمد ابراهیم خان کاموی وپکلوی فضل ربی خان وغیره را حکومت محبوس نمود. حتی گفته میشد که حاجی عبدالرزاق خان مشهور اندری که سالها ازطرف نایب السلطنه وهم اوایل دولت امانیه‌درسرحدات آزاد افغانی مشغول فعالیت های سیاسی بود، محض به‌سببی‌که‌خود از فارغ‌التحصیلان مدرسه دیوبند بود از فعالیت های سیاسی واداری بازداشته شد. این مقررات دولت گرچه فرصت عملی شدن نیافت ولی برضدیت وتبلیغات مخالفانه یکدسته علمای مذهبی دلبسته به دیوبند، افزود ودر تعبیه اغتشاش آینده «سقوی» سهیم گردید .

همین‌مدرسه دیوبند بودکه بعد ها نمونه مثال برای سر سید احمد وتاسیس مدرسه علیگر او گردید، منتها علیگر تدریس علوم جدیده وتنویر جوانان هندرا برعهده گرفته بود. همین علیگر بودکه بعدها طرف تعقیب وتقلید «انجمن حمایت اسلام» لاهور شد. سر سید احمد که در ۱۸۷۵ مدرسه علیگر را تاسیس کرد (بعدها این مدرسه حیثیت یونیورستی پیدا نمود) خود در کانگرس شامل شد وسازمان های کوچك مسلمین را بساخت، گرچه بامرگ خودش ازبین رفت. در ۱۹۰۶ عدهٔ از روشنفکران مسلمان به‌تاسیس «مسلم لیگ» پرداختند وده سال بعد هردو موسسه «کانگرس و مسلم لیگ» باهم متحد گردیدند. اما درسال ۱۹۰۵ که‌بیست ویکمین جلسه «کانگرهٔ ملی» و سرتاسری هند افتتاح گردید، برای بار اول اختلاف‌شدید بین جناح چپ و جناح راست کانگرس مشهود شد. رئیس کانگرس گوپال کرشنا گوخال ، ورهبران دست چپ تلك، آراویندا‌گوش وچندراپال بودند، که حکومت مستقل وآزاد از کنترول انگلیس میخواستند ، در حالیکه دست راست کانگرس خواهان حکومت مانندهٔ دومنیون های کامنولت انگلیس بودند .

در ۱۹۰۸ کانگرس تحت رهبری جناح راست (اعتدالی ها) قرار گرفت وتا۱۹۱۶

همچنان ماند. دراین ایام جناح راست، نیشنلست های اعتدالی «وجناح چپ» نیشنلست های رادیکال، نام گرفته بودند. درهمین دهه اول قرن بیست بود که کرم چندگاندی در افریقای جنوبی نهضت مشهور «مقاومت منفی» راشعار داد. ودر ۱۹۱۸ حکومت انگلیس ریفورم «مونت فورد» را درهند اعلام کرد. اعتدالی ها ازاین ریفورم حمایت کردند وسازمانی بنام «فدریشن آزاد ملی» بساختند. مگر کانگرس که اینك زیررهبری جناح چپ قرار داشت، ریفورم های مذکور را ردنمود. در ۱۹۱۹ که افغانستان استقلال خودرا باجنگ سوم باانگلیس اعلان نمود، مسلمین هند برهبری مولوی شوکت ومحمد علی وهندوها برهبری مهاتما گاندی دست اتحاد بهمدیگر دادند. در ۱۹۲۰ تلك آنمرد مبارز بمرد وکانگرس تصویب نمود که هند بشکل خود مختاری کامل در آورده شود، نه بصورت دومنیون. اما مرگ تلك برای پیشرفت «نهضت عدم تعاون» گاندی زمینه مساعدی آماده کرده بود.

در ۱۹۲۷ کانگرس هدف خود «استقلال هند» را اعلام نمود ودر ۱۹۲۸ در داخل کانگرس «لیگ استقلال» بوجود آمدکه منشی های آن دونفر «بوز» مشهور و «جواهر لال نیرو» بودند، که استقلال کامل هند را میخواست. مگر در همین سال گاندی که نفوذ عظیمی در اذهان مردم هند داشت، کانگرس را واداشت که: حیثیت دومنیون راقبول کند بشرطیکه قبل از سال ۱۹۲۹ باشد. در ۱۹۲۹ کانگرس تحت ریاست نیرو فیصله کرد که استقلال کامل هند تامین گردد. در ۱۹۳۰ گاندی جنبش «عدم اطاعت غیر مسلح» را اعلام نمود. اما مسلمین تحت رهبری شوکت علی ومحمدعلی ازاین اعلام حمایت نکردند. پس ازاین حادثه شق عمیق بین هندو ومسلمان ایجاد گردید. انگلیس گاندی وسران کانگرس را در زندان انداخت. در همین وقت بود که در ولایات افغان نشین سواحل راست سند، عبدالغفار خان مشهور جنبش مردم را رهبری مینمود. نهضت های سیاسی افغانها قبلا آغاز شده بود: در ۱۹۰۰ حاجی ترنگزائی «حزب الله» را در پشاور ومردان تشکیل کرده بود. در ۱۹۲۰ عبدالغفار خان «انجمن اصلاح افاغنه» را درشمال پشاور تاسیس نمود. در ۱۹۲۸ جریدهٔ «پشتون» دراتمانزائی پشاور منتشر گردید وبعد ها جراید «پشتون آزاد، زلمی پشتون وخدائی خدمتگار» بمیان آمد. در ۱۹۳۰ حزب «خدائی خدمتگار» باشصت هزار نفر اعضا موجود شد. همچنان در بلوچستان در ۱۹۲۸ حزب «انجمن وطن» ازطرف عبدالصمد خان ودر ۱۹۲۹ کانفرانس بلوچ وبعدها حزب ورور پشتون ونیشنل پارتی تشکیل شد.

دراین وقت کانگرس در انتخابات هندوستان شرکت کرده در شش ایالت اکثریت بدست آورد ودر ۱۹۳۷ وزارت خانهای هرشش ایالت مذکور را در دست داشت. داکتر خان نیز وزارت صوبه سرحد افغانی را بدست آورد. اما انگلیس در هندوستان باآنکه از ارتجاع وملوك الطوایفی حمایت میکرد، مجبور بود که در طی قرنها استیلای خویش کارهائی انجام دهد، زیرااستحصال ثروت ازیك کشورمستعمره، تنظیم تجارت وتولید مواد خام، تهیه بازار های فروش، همچنین تنظیم اداره وحفظ کشور ومنافع خود استعمار گر — همه محتاج تهیه وسایل متعددی بود: ازقبیل تمدید راهها وخطوط آهن ووسایل حمل ونقل سریع، تعمیم وسایل مخابرات وارتباط ازقبیل پوسته وتلگراف وتلفون، همچنین تاسیس مکاتب ومدارس برای تهیه پرسونل علمی وفنی واداری، اعمار قشلهها وسوق الجیشی برای دفاع وحفظ سلطه، تعمیر بندرگاه

های بحری وشهر های تجارتی وفابریکه‌ها ، وضع قوانین ضروری برای استخدام وترفیع وتقاعد مامورین دولت، قانون مطبوعات (تا همیشه حکومت «مظنه» جریان فکری ملت رادر دست داشته باشد)وامثالهم. انگلیسها تمام این کار هارا برای حفظ منافع خود در هند انجام دادند ، ودر برابر هندی ها گفتند که اگر ما نمیبودیم شما تاهنوز در دوره اورنگزیب میزیستید . اماهندی ها جواب میدادند که اگرشما نمیبودید باحال هندوستان مثل جاپان میشد، زیرا شما درکشور ماتخم نفاق کاشتید، خرافات راتقویه کردید، مبارزین ملی مارا تعقیب ومجازات نمودید، روح مردم مارا کشتید، صنایع محلی مارا معدوم کردید وبه اتفاق شهزادگان پوسیده وملاك بزرگ وتجار بزرگ حاصل دسترنج مارا به انگلستان بردید وتوده های مردم را فقیر و ناتوان ساختید ، در حالیکه خوشبختانه جاپان از وجود شما درکشور خود سدی در راه تکامل وترقی دلخواه خود نمی‌یافت .

این اوضاع درهند وسواحل راست سند ادامه داشت تاجنگ بین المللی دوم آغاز وانجام یافت. در طی همین جنگ دوم بود که مستر چرچیل از امریکا به‌مهردار سلطنتی لندن نوشت : «... باید بخاطر طرح مسئله قانون اساسی هند وتغیر آن متوجه باشید . فکراینکه باروی کار آوردن حزب کانگرس دراین اوضاع فائده بیشتری از هند برداریم بی‌پایه است. زیرا این فائده راباهرنوع سیستم انتخاباتی میتوان بدست آورد. انتخاب هندی هائی که دوست ما باشند ضرر ندارد، اما با «سیاست» وفق نمیکند. لشکر هندی خوب میجنگید اما آنها تابع امپراتور هستند و یك نسل جنگنده هرگز نمیتواند حزب کانگرس ودین هندو را تحمل کند» (!) بعداز جنگ عمومی هندوستان درسال ۱۹۴۷ آزادی خود را بدست آورد، گرچه بدو پارچه هند وپاکستان تقسیم گردید. امااین تجزیه وتقسیم که ازنظر تاریخی وجغرافی یك تجزیه مصنوعی وغیر طبیعی بنظر می‌آمد، در واقع یك امر حتمی بود، زیرا روش استعماری ونفاق افگنی انگلیس قبلا ودر مرور زمان زمینه افتراق وخصومت بین مسلمان وهندورا چنان آماده کرده بود، که‌این تجزیه وتقسیم بزودی صورت گرفت. محمدعلی جناح وفیروزخان نون ازجمله عوامل عمده این تقسیم وتجزیه وهم مسبب اشتعال مسلمین برضد هند و ووحدت اداره هندوستان بودند (این دونفر اعضا ی شورای اجرائیه وایسرا نیز بودند) ، تابعدها یك ملیون نفر هندی کشته شد ودونیم ملیون نفر مجبور به‌مهاجرت گردید . البته متعصبین هندو هم امنیت مسلمین رازیر تهدید امحا قرار داده بودند . پس هند تقسیم شد وخون بسیاری بریخت (حتی‌رهبران هند وپاکستان وپشتونستان هم سر در این راه گذاشتند مانند گاندی ولیاقت علی وداکتر خان وغیره)، تا دلچسپی ومنافع آینده استعمار قدیم بکلی ازبین نرود. معهذا مایهٔ آتشین نزاع مذهبی وسیاسی بین هند وپاکستان در سر مسئله کشمیر زنده نگهداشته شد،چنانیکه مسئله‌ولایات شرقی افغانستان (پشتونستان)، بین افغانستان و پاکستان تضاد عمیقی ایجاد نمود .

در حالیکه اکثریت مردم کشمیر مسلمان وخواهان پیوستن به پاکستان بودند، اما هندوستان لجاجت کرد وبه خواسته های مردم کشمیر اعتنائی ننمود. همچنان مردم پشتونستان که از نظر تاریخ چندهزار ساله واز نظر نژاد وزبان وتمام شئون اجتماعی، ملت افغان بوده وخواهند بود . پاکستان به‌خواسته های ملی پشتونستان

و افغانستان وقعی نگذاشت . این روش هند در مورد کشمیر وروش پاکستان درمورد پشتونستان ، درساحه سیاست استعماری و اروپائی چیزی تازهٔ نیست وتاوقتیکه مشرق زمین به‌پای خود ایستاده شده نتواند، امثال این قضایا بسیار خواهد دید ومجبور به‌تحمل خواهد گردید. آیا قضایای کشور های تجزیه شده آسیا نمونه‌کامل تاثیر قوت وسیاست کشور های مقتدر غرب نیست ؟ قبرس ترکی وقبرس یونانی، تقسیم ویتنام، تقسیم کوریا وانتزاع فارموسا از چین وامثال آن هریك شاهد کارشکنی دول ذی نفع وبزرگ است. البته شرق میتواند این اوضاع را باخونسردی تحمل کند، زیرا عین وضع را در نفس اروپا دروجود دو «آلمان شرقی وغربی» به‌چشم سرملاحظه میکنند. اما تماشای این اوضاع باید ملل مشرق زمین ومخصوصا همسایه‌ها را آنقدر محتاط وصبور ومال اندیش بسازد که آینده عمده عمومی خودهارا در سرتنازعات خصوصی ومحلی ازنظر نیندازند .

واما انگلیس وافغانستان :

سیاست دولت انگلیس در افغانستان باپیچدگی های ظاهری که داشت، معنا واضح وعاری از ابهام بود. یعنی هدف واسترا تیجی واحد را درهر مرحله‌بااشکال مختلفی تعقیب میکرد. انگلیسها که برسر طلای هند، سرخ آمده بودند، از سه‌جانب راه های بحری دخول درهند راب ررخ حمله آوران رقیب بسته بودند، دیوار همالیا در شمال نیز سد غیر قابل عبوری برروی هرکسی کشیده بود. پس‌یك‌راه‌خشکه‌ازجبهه غرب شمالی بحیث دروازه هند باقیماند بودکه آنهم در دست افغانستان بود. همین راه بود که به استثنای عرب وانگلیس ، تمام مهاجمین را درهند کشانده بود. این تنها نبود، انگلیسها بعداز تماشای جنگ «پانی پت» احساس کردند که قدرت نظامی ونفوذ معنوی افغانستان در سر تاسر هندوستان، اصلا خودش بزرگترین رقیب‌انگلیس در هند است. حرکات نظامی زمانشاه افغان درپنجاب وتمایل هند به‌استمداد ازافغانها تشخیص قبلی انگلیس را درمورد اهمیت افغانستان مجسم ساخت ولهذا تمام قدرت انگلیس متوجه افغانستان شد. درهمین وقت‌بود که روش انگلیس نسبت به‌افغانستان تعین گردید. این روش در مرحله اولین خود «سیاست تدافعی» بغرض جلوگیری از ورود دولت افغانستان درهند بود وبعدها به «سیاست تعرضی» تبدیل شد. البته این سیاست هم باتکتیك های متنوعی درمحل اجرا گذاشته میشد .

رویهمرفته ماحصل سیاست انگلیس در افغانستان این بود که خواه به‌جنگ واشغال نظامی وخواه به‌سیستم ولسلی وخواه به‌تجزیه وتقسیم وخواه کنترول توسط حکومات افغانی، مملکت را بشکل پارچه پارچه شده وضعیف ومجزا ازجهان ومتروك ومنزوی نگهدارد، استقلال سیاسی وارتباط اورابادول جهان معدوم‌نماید، ازنشرتمدن‌و فرهنگ جدید جلو گیری کند، ملت را درنفاق وخانه جنگی نگهدارد، دولت ها راطرف تنفر مردم قرار داده مجبور به‌توصل بخود نماید، درعین حال کشور را باتبلیغات وسیع خود به‌صفت جهل ووحشت ودزدی ودروغ گوئی بدنیا معرفی کرده، هیچ‌نوع فضیلت وافتخار تاریخی برایش نگذارد. مخربترین پالیسی انگلیس در افغانستان ، همانا کنترول کشور بواسطه امرای آن بود . زیرا در صورت استیلای مستقیم، مردم کشور دشمن خارجی را تشخیص کرده وخط سیر خودرا دربرابر او معین کرده میتوانستند، در حالیکه نفوذ دشمن درزیر نقاب داخلی ، این خط سیر را مغشوش

میساخت و تخریبات دوامدار راه خودرا دربین جامعه افغانستان گشاده میرفت. این طرح انگلیس از اواخر قرن هژدهم (دوره زمانشاه) تا اواسط قرن بیستم (ختم جنگ بین‌المللی دوم) چه درعمل نظامی وچه در روش سیاسی وبر وپاکندی وبالاخره با اعمال نفوذ مخفی، قدم به‌قدم در افغانستان تطبیق وتعقیب گردید، البته بایك گراف پر از نشیب وفراز .

در قدم اول ومرحله دفاعی که انگلیس در ماورای ستلج داشت، چون خودش از افغانستان دور بود، باالواسطه‌به‌تضعیف افغانستان پرداخت‌و نمایندگان اوسرجان مالکم (۱) وهر فرد بارونت جونز (۲)در دربار قاجاری ایران‌مشغول تخریب افغانستان گردیدند . این نمایندگان دودانه الماس به‌قیمت دونیم صد هزار روپیه به‌فتحعلیشاه حریص، سه‌ملیون روپیه به‌خزانه قاجار، سی هزار تفنگ وبیست توپ به‌اردوی دولت ایران بخشیدند، وولایت خراسان افغانی راهم از کیسه خلیفه به‌حکومت قاجاری پیش کش نمودند. دربدل این طعمه، قاجاریها فورا قبول کردند که‌هیئت سیاسی فرانسه را ازایران اخراج ومعاهده جنرال گاردان رالغو نموده ودر سیاست بین‌المللی کار ایران راتمام کنند. همچنین سی‌نفر معلم ومهندس انگلیسی رادر قشون ایران پذیرفته، مانع عبور هر قشون اروپائی ازایران (به استقامت هند) گردند. کذا ایران حتی المقدور نگذارد که سپاه افغانستان درهندوستان حمله نماید وبمجردیکه پادشاه افغانستان (زمانشاه) به‌چنین سوقیاتی بپردازد، قشون قاجار ازپشت سر در ولایات شمال مغربی افغانستان (ولایت خراسان) هجوم کند ودرامور داخلی افغانستان مداخله نماید. انگلیسها در داخل افغانستان هم توسط سرویس جاسوسی خود، توانستند که یك دسته تروررستی برای انهدام دولت واعدام پادشاه افغانستان تشکیل نمایند. شهزاده محمود باغی رقیب زمانشاه ، نیز بدست ایران تجهیز ومکررا در افغانستان سوق گردید .

نتیجه این فعالیت انگلیس چه‌بود؟ زمانشاه اسیر وکور وخلع‌ودولت مر کزی منهدم شد، شهزاده محمود ووزیر فتح خان فراری جای دولت مرکزی افغانستان را گرفت، جنگ های فیودالی ونفاق های داخلی مشتعل شد وحکومت قاجار ولایت خراسان را اشغال کرد .

ازاین بعد نقشه تعرضی بشکل تجزیه بیشتر افغانستان ، روی دست انگلیسها گرفته شد. نتیجه آن زبانه کشیدن خانه جنگی‌ها در افغانستان ، استقلال پنجاب، غصب ولایات پشاور ودیره جات وبنو وهم انتزاع ولایت کشمیر بدست حکومت سکهه بود. سرجان کی (۳) دراین مورد چنین مینویسد : بی‌اتفاقی ها وخانه‌جنگی‌های داخلی که امپراتوری افغانستان را پارچه پارچه نمود، سبب سلامتی حکومت انگلیس درمشرق گردید (٤) . نتایج این فعالیت های انگلیس، حکومت انگلیس را واداشت‌که در صدد یك رویه کردن کار افغانستان برآید. پس لارد پالمرستون صدر اعظم‌انگلیس به‌حکومت هند نوشت که : «وقت آن رسیده است تاجدا در افغانستان مداخله بعمل

---

(۱) Sir John Malcolm

(۲) Sir Harford Jones

(۳) Sir John Kay

(٤) قاضی عطاء اله جلد اول ص ۲۰۳ — ۲۰٤

آید واز توسعه یافتن قلمرو ایران رو به‌جانب هند جلو گیری شده وسدی دربرابر نفوذ روس کشیده شود ». همچنین پالمرستون در پارلمان لندن گفت که : «حاصل عقیده قلبی من این است که اگر ما ازافغانستان دست بکشیم بزرگترین مصالح دولت انگلیس را برباد کرده‌ایم. واگر افغانستان را بهرملاحظه‌ئی که‌باشد ترك نمائید،متیقن باشید که باز روزی خواهد رسید که‌مجبور گردید تا با تلفات بسیار مالی وجانی دوباره این کشور را اشغال نمائید» . گورنر جنرال هند هم گفت : ماباید بقدرتوان کوشش کنیم ونگذاریم که در افغانستان اعتبارات خارجی نفوذ کند. امنیت ما در مشرق مستلزم آنست که در افغانستان دستگاهی ایجاد نمائیم که مانع حمله خارجی باشد، اماتوان آنرا نداشته باشد که بادشمنان کشور گیر ماهمراهی کند. ماباید در این کشور یك سد دایمی بسازیم تامانع حمله دشمنان شمالی ومغربی ما باشد .

پس انگلیسهای هند به اتفاق حکومت سکهه در زیر نقاب شاه شجاع در ۱۸۳۹ با ٤٥ هزار عسکر منظم وتوپ خانه به افغانستان تاختند وتا دامنه های جنوب هندوکش آمده گردن بند ولسلی را درگردن افغانستان انداختند . زیرا «کمیته‌مخفی» انگلیس (۱) دریاد داشت ۲۵ جون ۱۸۳٦ خود به لارد اکلند گورنر جنرال هندنوشته بود که : «در افغانستان جهت مقابله باپیشرفت نفوذ روسیه بهرنوعیکه میخواهد عمل کند...» . انگلیسها درباز گشت از افغانستان ولایات سند وبلوچستان رانیز از افغانستان مجزا وبه‌حکومت انگلیس ملحق نمودند. متعاقبا خودرا جانشین حکومت سکهه در ولایات شرقی افغانستان اعلام کردند. از این بعد استقلال سیاسی‌افغانستان معدوم شد وولایات شرقی افغانستان زیر ضربات متوالی ودامنه دار انگلیس واقع گردید .معهذاانگلیسها اکتفا به‌این وضع‌افغانستان نکرده برای‌انهدام‌کامل‌وامحای‌نام آن ازنقشه جهان برخاستند . لارد گران بروك وزیرخارجه امپراتوری انگلستان‌توسط مکتوب ۱۲ــ اکتوبر ۱۸۷۹ به‌عنوان لاردلیتن وایسرای هند چنین نوشت : «ازاین بعد افغانستان نمیتواند بحیث یك کل موجودیت داشته باشد. » وزیر خارجه انگلیس دراین تصمیم خود تنها نبود، لیتن ورابرت وبیکنس فیلدهمه تجزیه وامحای افغانستان را میخواستند .

پس لیتن فیصله کرد که اشغال نظامی کابل دوام کند. کلنل جان هم‌شمشیر حکومت تحت الحمایه قندهار را ازطرف دولت انگلستان درمی ۱۸۸۰ بکمر سردار شیرعلی خان پسر سردار مهردل خان قندهاری بست وتبریك گفت وبه قول «لیال» این سردار دست نشانده در وقت جلوس خودبه نماینده انگلیس گفت که:این‌شمشیر را درراه خدمت به‌انگلستان ازغلاف خواهم کشید. وولایت کابل نیز توسط گریفن به سردار ولی محمدخان پسر امیر دوست محمدخان (مشهور به‌سردار لاتی = لاردی) بحیث یك حکومت تحت الحمایه انگلیس سپرده شد. درباب ولایت هرات آقای سالسبری ازلندن در مکتوب اکتوبر ۱۸۷۹ به تامسن رونالد سفیر انگلیس در ایران نوشت که : هرات را به‌ایران بدهید بااین شرط که درموقع خطر، انگلیس هرات را اشغال خواهد نمود. ولی این بارنوبت دولت روس بودکه نگذارد انگلیس بنام ایران در هرات نفوذ نماید. لهذا مذاکرات انگلیس وایران درمورد هرات بی‌نتیجه ماند.لارد تندردن درهمین وقت پیشنهاد کرد که‌سرحدات افغانستان وایران بنفع ایران تعیین

---

(۱) Secret Committee قاضی عطاء الله جلداول ص۱۹۸

شود. درمورد ولایات شمالی افغانستان انگلیسها گفتند مامنتظر حوادث وروش دولت زاری روس هستیم. یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیس ولایات مذکوره رانیز بواسطه تشکیل حکومات مجزا وتحت الاطاعه (بشکل نواب نشینی های هند) درآورده وسرحد «علمی ودفاعی» هند دریای آمورا قرار خواهد داد. واگر دولت روس خاموش نماند، در سر تقسیم ولایات شمالی افغانستان انگلیس با روس جور آمده وساز ش خواهد نمود. متعاقبا انگلیسها در ۱۸۸۱ به ایران پیشنهاد کردند که ولایت مروافغانی را متصرف شود. ولی والی خراسان جواب داد که شاه ایران این هدیه را نپذیرفت. زیرا دراین وقت اداره ایران زیرنفوذ روس بود وروس نمیخواست مرو در دست ایران باشد بلکه میخواست خود آنرا تصرف نمایند. چنانیکه سه سال بعد (۱۸۸٤) دولت روس مرو رامال بیصاحب گفته واشغال نمود.

به این ترتیب دولت انگلیس چنانیکه گفته بودعجالتا افغانستان رابحیث یك «کل» از روی اتلس جهان زدود. لارد لیتن گفت: اشغال نظامی افغانستان ازطرف قشون انگلیسی آنقدر دوام میکند که ملت افانستان به اطاعت انگلستان عادت گیرد واز قدرت امپراتوری بکلی مطلع شود. اما آقای بیکنس فلذ ازاین «سخاوت» لیتن انتقاد کرد و گفت: اشغال نظامی افغانستان باید «ابدی وجاودانی» باشد تا دنیا عادت بگیرد که قدرت ما در افغانستان پایدار وجاودانی است (۱). دولت انگلیس در تمام این اقدامات خاصمانه وظالمانه خود دربرابر افغانستان زیر پرچم «مقابله باخطر روس» وبعدها زیر بیرق «انتی کمونیزم» قرار میگرفت تادنیا ومخصوصا مردم انگلستان را اغفال نماید. در حالیکه دولت روس تا جائیکه درآسیا رسیده بود، توقف داشت ودر صدد عبور از دریای آمو نبود، زیرا امپراتور ان روس شیفتهٔ رقابت بادول بزرگ درمسائل اروپا ومساعی آن‌ها بیشتر مصروف آنقاره بود. دولت روس اتصالا آقائی اسلامبول وبالقانات را درخواب میدید وکمترین ودورترین خطر روس نسبت به استیلای هند بود. درایران هم سازش «برادرانه» روس وانگلیس عملی شده وبعدها این کشور در مناطق نفوذ برادران تقسیم گردید. حتی دراواخر منطقه ثالث بیطرف ایران نیز ازبین برداشته شد. این دولت انگلیس بود که بعد از چنین بخششی، درعوض دفاع از ایران وراه های هند در منتهای خاطر جمعی چهارزانو نشست. در حالیکه افغانستان نه درگذشته زیر تاثیر دولت زاری روس بود ونه بعدها صحنه فعالیت های دولت اتحاد جماهیر شوروی گردید. زیرا اتحاد شوروی خود برای دفاع ازشر غرب خواهان کشیدن حصاری از دول بیطرف در دورا دور خود بود، که سیاست پیشروی وتعرض درآن نمیگنجید. معهذا دولت انگلیس برای سلب استقلال، کانترول امور خارجی و داخلی، تولید نفاق وخانه جنگی وجلوگیری ازهرگونه تجدد وترقی افغانستان، دوپا را دریك موزه کرد وآرام ننشست تاجنگهای اول ودوم افغان وانگلیس بعمل آمد و بالاخره دولت امانیه هم معدوم شد.

بعد از ظهور رژیم سقوی، انگلیس بارضایت تمام منتظر بود که چگونه جنبش های جوان کشور منهدم شده وجامعه افغانی بحالت قرون وسطی باقی میماند، وچگونه

---

(۱) رجوع شود بکتابهای «انگلند وافغانستان» تالیف دلیپ کمار، و افغانستان فریزز تتلر.

یك دولت رهبری شدهٔ ستمکار ومرتجع، توده های مردم افغانستان را بوسیله آتش وخون درزیر یك رژیم زندان وزنجیر ترور ووحشت، مظلوم وفقیرودل شکسته‌میسازد، تابکلی احساس آزادی وسر فرازی وترقی خواهی درنفوس ملت افغانستان بمیرد، و باصطلاح انگلیسی‌ها مردم به‌ذلت وپستی واسارت عادی کردند .» تنها چیزیکه ازطرف انگلیس ادراك نشده بود، این بودکه بافرض عملی شدن چنین پروگرامی ، فقط درطی نیم قرن میشد که در داخل شهر های بزرگ وداخل طبقه حاکمه رخنه وانحراف تولید نمود، در حالیکه ملیون ها نفوس مردم که همه در دره‌ها ودشتها وروستاهاسالم ودست نخورده میمانند ، دراولین فرصتیکه یابند شدید ترین عکس العمل نشا ن خواهند داد. زیرا سیر تاریخ وتکامل بشری از حرکت نمی ایستد، ونمیتوان ملتی را

بشکل مجموعی آن مسخ نمود .

البته این یك واقیت تاریخی است که دولت برتانیا باآن قدرت وعظمتی که در شرق وغرب جهان داشت، یعنی در پنج قطعه روی زمین بالای بیشتر از ۴۵۰ ملیون نفوس بشری فرمان میراند واز جنبه فرهنگ وتخنیك واقتصاد وقشون در صف اول دول بزرگ دنیا قرار داشت، پس وقتیکه با افغانستان مقابل شد تا جائیکه حریف او دولت های افغانستان بودند، در تطبیق تمام پلانهای خود موفق وکامیاب بود .
انگلیس توانست توسط شاه شجاع پادشاه ابدالی افغانستان معاهدات لاهور وقندهار را (۱۸۳۸ — ۱۸۳۹) برافغانستان تحمیل وولایات شرقی کشور را مجزا نماید وهم طبق پلان ولسلی قوای نظامی خودرا در مملکت مسلط واداره کشور را نظارت نماید.
امیر دوست محمد خان نیز از مقابل قشون دشمن جنگ ناکرده به‌بخارا فرار کرد و بازجنگ ناکرده به‌انگلیس تسلیم شد وبا ۱۵۰ نفر خانواده خود درهند رفت وجیره خوار انگلیس گردید . همچنین او در سلطنت دوم خود معاهده پشاور (۱۸۵۵) را با فداکردن استقلال افغانستان قبول نمود وهنگام انقلاب هندوستان با اصراری که مردم افغانستان نمودند ، درصدد استرداد ولایت شرقی واز دست رفته افغانستان برنیامد.
امیر شیرعلی خان هم مثل پدر از مقابل قشون انگلیس جنگ ناکرده فرار کرد وبغرض استمداد ازیك دولت خارجی دیگر (دولت استعماری روسیه زاری) بمزار رفت، یعنی اززیر باران برخاست وبزیر ناوه دان نشست. امیر محمد یعقوب خان به قشون انگلیس تسلیم گردید، معاهده ننگین گندمك (۱۸۷۹)را امضا وطوق سیستم ولسلی رابه‌گردن گذاشت وقسمتی از مناطق دیگر شرقی کشور را بدشمن داد واقامت‌قشون انگلیس را در افغانستان باحق مداخله نماینده سیاسی او در امور داخلی کشور و تمدید خط تلگراف انگلیس را تدکابل قبول نمود. این عمل انگلیس تااندازه‌ئی وحشیانه وظالمانه بودکه حتی یکی از اعضای شورای اجرائیه لاردلیتن گورنر جنرال هندوستان «سر الکساندر اربوت نات » به‌لندن نوشت که: الحاق افغانستان به‌برتانیه خلاف حقوق نوع بشر است ویکنفر حکمدار (امیر محمد یعقوب خان) نمیتواند مملکت راتحت «دومنیون خارجی» بگذارد .

امیر عبدالرحمن خان که سه صد هزار سپاهی داوطلب ملی‌در معیت خود داشت، بدون جنگ قشون محصور وهراسان وگریزان انگلیس را از شمشیر ملت نجات داد وبر معاهدات مطلوبه انگلیس امضا گذاشت. او تمام ولایات مهمه شرقی افغانستان را طبق معاهده دیورند (۱۸۹۳) بدشمن مغلوب سپرد واستقلال کشور را فدای «دوستی»

باانگلیس نمود. امیر حبیب الهخان طبق‌معاهدهٔ ۱۹۰۵ تمام تعهدات پدر را باانگلیس «صمیمانه» رعایت نمود واز وضع انگلیس در جنگ عمومی اول برای استر داد استقلال افغانستان ویا اعادهٔ ولایات مغصوبه از افغانستان یکقدم برنداشت . پس انگلیسها در مبارزات نظامی وسیاسی وتبلیغاتی خود علیه دولت های افغانستان غالب بودند. اگر مردم افغانستان در لحظات خطرناك مقدرات خودرا تابع رفتار امرا وشهزادگان مینمودند، شك نیست که افغانستان باتمامیت خود معدوم شده بود. ولی این طور نبود، وقتیکه حکومات افغانی شمشیر دفاع را برزمین میگذاشتند، مردم شمشیر از میان میکشیدند .

این است که دولت انگلیس باآنهمه قدرتش هنگامیکه بامردم افغانستان مقابل میشد، مغلوب میگردید . چنانیکه در جنگ اول مردم افغانستان اردوی انگلیس را تباه ، افسران شانرا مقتول ، شاه شجاع حامی انگلیس را معدوم نموده، زنان ومردان انگلیسی را به‌گروگان گرفتند، عهدنامهٔ که‌خود میخواستند (١٨٤٢) تسوید وبالای انگلیسها امضا کردند، وامیر دوست محمدخان را ازپنجه دشمن رها کرده وبه‌سلطنت برداشتند . همچنین درجنگ دوم، مردم افغانستان سپاه انگلیس را درهم شکستند ، جنرال فریدریك رابرتس را درچهار دیوار شیر پورکابل مثل‌مرغی درقفس‌نگهداشتند، درمیوند قشون امپراتوری انگلیس را مثل رمهٔ گوسفند ذبح نمودند، وجنرال «بررووز» مانند قاصد پوسته فرار کرد. حامیان انگلیس چون سردار شیر علی وسردار ولی‌محمد از نهیب ملت‌تا کراچی وهندوستان دم نگرفتند وسر کیوناری کانترولرافغانستان را باقصرش مثل شمعی در کابل بسوختند. بالاخره انگلیسها که‌برای اشغال «جاودانی وتجزیه ابدی »وانداختن طوق ولسی بگردن ملت‌افغانستان آمده‌بودند، مثل بقایای یك گلهٔ تازیانه خورده، نفس های آخرین خودرا تاهند رساندند.

اما مردم شکست ناپذیر افغانستان با رشادت کم نظیری که در جهان نشان داد، چرا گذاشت حدود کشور او روز بروز کوچکتر واستقلال او معروض خطر واقع‌گردد ودر هنگامیکه بردشمن غالب بود، زیر بار معاهدات غاصبانه اورفت ؟ زیرا ملت افغانستان در طی هزار سال معتقد بودکه ازنظر مذهب وقتیکه به‌یکنفر پادشاه‌مسلمان بیعت‌کرد، او اولی الامر ایشان ووکیل ایشان درامور داخلی وخارجی کشور ایشان است وتا وقتیکه علنا ازدشمن دین ووطن حمایت نکند، تعمیل امرش برهر فردی‌واجب است. این اعتماد عام وبی‌قید وشرط ملت افغانستان برپادشاهان وقت، علت آن‌شد که‌هر پادشاهی بتواند آزادانه باخارجی داخل هرگونه ارتباطی که بخواهد، گردد. واما آنعده مردم افغانستان که درخارج خطوط سرحد شرقی افغانستان ماندند وازقید چنین بیعتی آزاد بودند، صدسال دیگر به‌جنگهای دفاعی وحفظ آزادی خود باانگلیسها مشغول ودر یکقرن تقریبا نود جنگ خورد وبزرگ در مقابل انگلیسها انجام دادند . تنها درمدت ۳۰ سال انگلیسها «۳۷ سفر بری» برضد سرحدات آزاد افغانی نمودند، معهذا نتوانستند که آزادی واستقلال ایشان را سلب نمایند. این است که حتی‌دشمن مجبور به‌اعتراف شد وگفت ازاین افغانهای تند طبع وجنگاور ومتعصب‌وآزادی دوست، جنگ جویان بهتری در دنیا نیست. گریفن دریاد داشت های (١٨٧٦) نوشت که سفر بریهای انگلیس در مقابل سرحدات آزاد افغانی ازجهتی مکرر صورت میگرفت باهر قبیلهٔ جداگانه اندازه قدرت دولت انگلیس را معاینه کند. لیتن که از ضربات

ملی مردم افغانستان بسیار منزجر شده بود، درمورد سرحدات آزاد افغانی چنین گفت : منظرهٔ سرحد در جهان نظیر ندارد. زیرا یك قدرت بزرگ متمدن (!) (انگلیس) پس از ۲۵ سال اشغال مسالمت آمیز هنوز نفوذ مطلوبی برهمسایگان «نیمه وحشی»(!) (گویا مقصد او افغانها است) خود ندارد وقلمرو برتانیه در فاصله یکروزه راه از بزرگترین قشله نظامی آن ، منطقه نامحفوظ بوده وحیات انگلیسی در فاصله یك‌میلی سرحد آن معروض خطر است . (۱)

انگلیسها در مکاتبات ومعاهدات سیاسی ومخاطبات خود در برابر دولت های ضعیف افغانستان حتی در استعمال القاب وعنوان والفاظ هم برتری خودرا حفظ کرده وامیر دوست محمدخان وامیر محمد یعقوب خان وامیر عبدالرحمن خان را «هزهاینس» (والا حضرت) خطاب میکردند. طرف مکاتبه این پادشاهان افغانستان ، گورنر جنرال های هند وطرف معاهده این پادشاهان ، درشکل عالی خودهم سکرتر امور خارجی‌هند بود. نام وعنوان انگلیسها برنام وعنوان پادشاه افغانستان مقدم ذکر میگردید و از القاب پادشاه افغانستان تنها «جناب» نوشته میشد. در حالیکه خود انگلیسها برای تلافی از یك اضمحلال تاریخی خود در افغانستان بعد از عبور چهل سال، معاهده فایقانهٔ را در گندمك وبنام «گندمك» بالای امیرمحمد یعقوب خان تسلیم شده امضا کردند. مثلیکه بالا حصار کابل را درانتقام قتل کیوناری ویران کرده بودند ویا بازار های کابل را بخون خواهی مکناتن وبرنس آتش زده بودند .

بطورمثال : ماده‌اول عهدنامه مورخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ بین امیردوست محمدخان و انگلیس از این قرار است: «مابین آنریبل ایست اندیا کمپانی وجناب امیردوست‌محمد خان والی کابل وآن ممالك افغانستان که در قبضه او میباشد وورثای امیر مذکور صلح ودوستی دایمی خواهد بود .». معاهده دیورند مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ باامیر عبدالرحمن خان اینطور شروع میشود : «معاهده مابین جناب امیر عبدالرحمن خان جی، سی،اس، آی امیر افغانستان وحدود متعلقه آن دریکطرف، وسرهنری مارتیمر دیورند کی، سی، ائی، سی، اس، ای فارن سکرتری دولت عالیه هند ونایب ووکیل ازجانب دولت‌عالیه طرف دیگر از آنجا که بعضی مسئله ها به‌نسبت سرحد افغانستان بطرف هندوستان برپاشده اند وچنانکه هم جناب امیر صاحب وهم‌دولت عالیه هند خواهش انفصال این مسئله بطریق اتفاق دوستانه دارد وخواهش تقرر وتعین حدود دایرهٔ تسلط واقتدار خودشانرا دارند، تاکه در آینده هیچ اختلاف رای وخیال درامر مذبور بین دولت همعهد وهم پیمان وقوع نیابد، پس بوسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد : ...» معاهده سال ۱۸۵۵ امیر دوست محمد خان دارای سه ماده است. درماده دوم آن گفته شده‌که :انگلیس در علاقه‌جاتی که‌حالا درتصرف امیر مذکور میباشند، ابدا مداخله نمیکند. درماده سوم آن گفته شده : جناب امیر دوست محمدخان والی کابل وورثای اودر قلمرو کمپانی مداخله نکرده وبدوستان آنریبل ایست اندیاکمپنی دوست باشند وبادشمنان کمپنی مذکور دشمن باشند (!) معاهده دیورند دارای هفت ماده ویك نقشه ضمیمه آنست که طبق این نقشه ومواد اول ودوم معاهده حدودشرقی وجنوبی افغانستان از واخان تاسر حد ایران، ازطرف خود انگلیس طور دلخواه‌تعیین

---

(۱) فریزر تتلر کتاب افغانستان .

شده وامیر عبدالرحمن خان تعهد کرده که آنرا قبول نماید. درماده سوم امیرعبدالرحمن خان متعهد گردیده که از دعوی افغانستان به تمام ولایات «سوات، باجور، چترال، ارنوی، ملك وزیری وداور» گذشته است. درماده پنجم امیر واگزاری علاقه «چمن» وحقابهٔ «سرکی تلری» را به انگلیسها قبول کرده است. در ماده هفتم گفته شده که نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب دراین گفتگو ومعامله (یعنی قبول معاهده دیورند) ظاهر ساخته‌اند، دولت عالیه هند بروجه عطیهٔ سالانه یك ملیون ودو صد هزار روپیه که الان بجناب ممدوح (امیر) داده میشود، ششصد هزار روپیه سالیانه مزید نموده شود.

اما معاهده‌ئی که رهبران ملت افغانستان (۱۲ نفر) درزمان جنگ اول افغان و انگلیس وهنگامیکه اردوی انگلیس هنوز درکابل وجلال آباد وقندهار مستولی بودند، باانگلیسها عقد کردند، (۱٦ ذالقعده الحرام ۱۲۵۷ قمری هجری مساوی ۱۱ دسمبر ۱۸٤۱) ازاین قرار است:

«قرار داد عهد ومیثاق که‌فیمابین عالیجاهان معلی جایگاهان حشمت و شوکت دستگاهان نواب مستطاب معلی القاب نواب عالی نواب محمدزمان خان، ونایب الثانی رفیع مکانی والاجاه نایب امین‌اله خان (لوگری) وباقی نوابان وسرداران و سرکرده‌گان کل جماعه مسلمین وصاحبان باوقار طایفهٔ انگلیسیه، بسته شده است که آینده نزاع ازمیان برطرف ودوستی ویگانگی مضبوط ومحکم باقی بماند، دراین خصوص شرط و شروط مقرر شده است که شرح وتفصیل آن بدینموجب است:

«شرط اول اینکه بنابر خواهش صاحبان (انگلیسها) که سرداران ازاین طرف مقرر شود که‌افواج صاحبان بطرف جلال آباد بروند که درعرض راه مزاحمت بانها نرسد، سرداران ذوی الاقتدار سردار محمد عثمان خان وسردار شاه دوله‌خان مقرر هستند که به همراه بروند.

«شرط دوم اینکه لشکر جلال آباد (قشون انگلیسی) پیشتر از رسیدن فوج‌کابل به‌جلال آباد (فوج انگلیس)، روانه پشاور شوند وبعد ازاین تعطیل جائز ندارند

«شرط سوم اینکه افواج غزنین (فوج انگلیس) بزودی وتعجیل تدارك خودها را دیده از راه کابل (نه از راه قندهار) به‌پشاور بروند وتامل نکنند.

«شرط چهارم اینکه افواج قندهار ودیگر ملك افغانستان که در او لشکر باشد (لشکر عنی انگلیس) بزودی مراجعت به ملك هندوستان نماید.

«شرط پنجم اینکه مال واسباب بندگان امیر دوست محمدخان ازتوپخانه وغیره که نزد صاحبان باشد، همه را واپس مسترد کنند.

«شرط ششم اینکه آنچه صاحبان ازتوپخانه وجبه‌خانه وباروت وتفنگ، علاوه دست پیش، وغیره اسبابیکه دراین جا از جهت‌عدم بارگیری بماند، لاکلام بنواب‌محمد زمان خان تملیك کنند.

«شرط هفتم اینکه آنچه از عیال شاه شجاع از جهت عدم بارگیری دراین جا بماند، دربالا حصار بخانه حاجی خان جای داده میشود، هروقت که بنده‌گان امیردوست محمد خان وغیره مردم افغان بااهل وعیال شان در پشاور رسیدند، مرخص میباشند که به ملك هندوستان بروند.

«شرط هشتم اینکه افواج صاحبان که به پشاور رسیدند، تدارك بندگان امیر دوست محمد خان وغیره مردم افغان را نمایند که بااهل وعیال بزودی بکابل برسند وبه خیریت روانه کنند.

«شرط نهم اینکه موازی شش نفر معتبر ومعتمد صاحبان انگلیس بطریق یرغمل درکابل باشند. هر ساعتیکه امیر دوست محمدخان وباقی افغانها معه‌اهل وعیال وارد پشاور شدند، بعد ازآن مرخص باشند.

«شرط دهم اینکه دومراتبه صاحبان انگلیس خواهش ملك افغانستان را به‌هیچ وجه نکنند ونسلا بعد نسل فیمابین رابطه‌دوستی واتحادمربوط ومضبوط‌باشد، وسرکار افغانیه هرگاه به‌جهت مدافعت اعدای بیرون امداد بخواهند، سرکار انگلیسیه د ر تبلیغ آن دریغ ومضایقه نکنند. دراین صورت سرکار افغانیه به‌سرکار غیر، بدون صلاح سرکار انگلیسیه، عهد نکنند. هرگاه ازآن طرف در امداد قصور بوقوع رسد، بعد از آن مخیر میباشند.

«شرط یازدهم اینکه اگر صاحبی از صاحبان انگلیس به جهت بعضی واقعات رفته نتواند ودراین جا بماند، بنابر خواهش صاحبان به همراه او رفتار وسلوك نیکی وخوبی شود.

«شرط دوازدهم اینکه ازکل توپخانه وخمپارهٔ که دارند، شش توپ اسپی وسه ضرب توپ قاطری که جمله نه‌ضرب شود، همراه برده وباقی‌رابگذارند وبنواب عالی تملیك‌کنند، وآینده خیر وشر دولتین را واحد ومتحد دانند، وهرگاه جماعه مسلمین وغیره‌طایفه صاحبان‌انگلیس در این شروط وشرائط، تفاوت وتخلف کنند، اهل‌اسلام دردین وآئین خود، وصاحبان انگلیس در طریقه وآئین خود، عهد شکن وکذاب خواهند بود، ودر عالم ملامت میباشند.

«این چند کلمه به‌طریق عهدنامه قلمی شد که سند طرفین باشد. تحریر ۱۶ ذی قعده الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری (مهر امضا کنندگان افغانی) : یاصاحب الزمان. نواب جبارخان. غلام محمدخان. خانگل خان. صوفی‌خان بایانی. محمدناصر خان. محمد عثمان خان. نایب امین اله خان. عبدالرسول خان. محمد یارخان. عبدالسلام‌خان پسر خواجه میرخان.» (۱)

این‌معاهده نمونه کامل شعور سیاسی وشجاعت اخلاقی مردم افغانستان است‌که دربرابر یك دولت بزرگ استعماری وقشون منظم انگلیسی، درنهایت سادگی وعاری ازهر گونه مجاملات درباری، بانوك شمشیر امضا وملت خودرا صادقانه تمثیل کرده دست. در حالیکه این امضا کنندگان نه‌دارای دولت وتشکیلات سیاسی ونظامی بودندو نه برای خود امارت ووزارت و سلطنتی میخواستند، بلکه وظایف ملی خودرا درراه حفظ وطن خویش درکمال ایثار ودلیری بدون هرگونه ریا وظاهر سازی انجام میدادند. مقایسه این‌عهدنامه ملی بامعاهدات سیاسی که امرای افغانستان پیش ازآن وبعدازآن باانگلیس عقد نموده، برتری واصالت فکری توده‌های مردم افغانستان را بحیث یك ملت فاتح وقهرمان آشکارا میسازد.

واما فعالیت جاسوسی انگلیس درافغانستان از عملیات نظامی او شدیدتر وموثر تربود. دولت‌های افغانستان دربرابر جاسوسی انگلیس بکلی خلع‌السلاح وعاجز از مدافعه بودند، زیرا در دولت های افغانستان ادارات منظم ضد جاسوسی وجود نداشت وآنچه‌هم بود فقطبرای نظارت وکنترول مردم داخلی افغانستان بود وبس. پس عمال جاسوسی انگلیس در افغانستان آنچه بطور سری کارمیکردند، برای همیشه مخفی

---

(۱) نقل از مجله مجموع عسکری کابل مورخ دلو ۱۳۰۰ شمسی بنقل ازنسخه اصلی معاهده محفوظ درموزه کابل

ومستور میماندند. واما آنانیکه علنا بنام‌سیاح، طبیب، تاجر، ترجمان، معلم، مستخدم، مهاجر وبناهند، سیاسی وغیره داخل افغانستان میشدند، نسبتاً آشکاراتر کارمیکردند وگاهی هم آفتابی میشدند. انگلیسها در آغاز آشنائی با افغانستا ن درانتخاب چنین موظفین خود، برعناصر خالص انگلیسی اعتماد میکردند. چنانیکه میجر ایلدرد پاتنجر (۱۸۱۱ـ۱۸۴۳) (۱) یکی از اجزای توپخانه بمبی وباز معاون ناظر سیاسی سند، در ۱۸۳۷ بشکل سوداگری درکابل آمد وبقیافت ملای هندی به‌هرات رفت و همینکه حمله‌ایرانی ها درهرات شروع شد، پاتنجر آشکارا گردید وفعالیت هائی نمود. اودر ۱۸۴۱ درکوهستان شمالی کابل مشغول فعالیت بوده ودر ۱۸۴۲ جزو گروگانان انگلیس دردست مبارزین افغانی افتاد. پاتنجر توسط جنرال پالك ازاسارت رهائی یافت. چون اودرطی فعالیت های خود در افغانستان دوملیون روپیه صرف نموده بود ،از طرف انگلیسها محاکمه وباز تبرئه شد، وبه دیدن کاکای خود گو رنرهانگ کانگ به‌چین رفت وبمرد .

مستر کیمپل (۲)آدم دیگری از این قیماش است که درحمله سال۱۸۳۳ شاه شجاع فراری درقندهار ، افسر یك کندك نظامی اوبود. اماشاه شجاع دراین جنگ منهزم شد. کیمپبل پس از زخمی شدن اسیر ومسلمان شد. امیر دوست محمد خان که مثل سایرمردم افغانستان تابع‌عاطفه‌مذهبی بود،این‌جدیدالاسلام رابه‌معاش‌ماهواره چهارصد روپیه قوماندان توپخانه اردوی کابل مقرر نمود. ولی همینکه انگلیس وشاه شجاع وسکهه در ۱۸۳۹ در افغانستان حمله کردند، وامیر دوست محمدخان کیمپبل (شیر محمدخان) رابدفاع مامور نمود، او ازکشیدن شمشیر بروی شاه شجاع‌وانگلیس انکار کرد. بعداز فرار امیر دوست محمدخان ، شیرمحمد مجدداً افسر یك قطعه گارد شاهی شاه شجاع شده ودر سرکوبی مبارزین کابل حصه فعال گرفت، اما قطعه مربوطه او تباه شد وخودش بنام اینکه مسلمان شده است زنده رهاگردید. بعد از تباهی انگلیس وشاه شجاع وبازگشت امیر دوست محمدخان بکابل، باتعجب دیده میشود که‌شیر محمد ازطرف امیر بقوماندانی اردوی پانزده هزارنفری بلخ مقرر میشود، و سردار محمد افضل خان والی بلخ، پسرك دوازده ساله خود سردار عبدالرحمن خان (بعدها پادشاه افغانستان) را بشاگردی او میدهد. کیمپبل شیرمحمد، سه‌سال این پسر بیسواد را صرف سوهانکاری وقسما جراحی در روز سه ساعت می‌آموخت . سردار در تحت تلقینات این شخص قرار گرفت تااینکه او در ۱۸۵۸ بمرد .

همکذا رابرت لیچ (۳) که‌قبل از ورود رسمی در افغانستان ، مدتها در ولایات شرقی افغانستان گشت وگذار کرده ومعلومات زیادی بدست آورده بود. حتی سر الکساندر برنس (۴)که‌حیثیت نماینده دولت انگلیس را دردربار کابل دا شت .

---

(۱) Eldered pottinger

(۲) Campbell

(۳) R. Leech نویسنده «تاریخ‌قلات»

(۴) A. Burnes که‌در هندشمالی وافغانستان وایران وبخارا سفر نمود وآثاری هم نوشت (از قبیل یادداشتهای کابل طبع ۱۸۴۲ لندن معهٔ تصاو یر ونقشه هاوکتاب «سفرنامه بخارا »)ودر کابل کشته شد . «یادداشتهای کابل » اوکه درلندن طبع‌شده دلجسپ‌است .

طوریکه فریزرتتلر مینویسد طبق‌مکتوبی‌که ازکلکته ازطرف مکناتن‌منشی‌گرفته‌بود، وظیفه نمایندگی او از مذاکرات تجارتی بوظیفه استخباراتی تبدیل‌گردید (صفحه ۹۲ کتاب تتلر) . همین روش انگلیس ها بود که امیرنصراله خان پادشاه بخارا درسال ۱۸٤۲ کلنل ستدارت نماینده انگلیس بدربار خود را بامستر کنولی یکجا اعدام‌نمود. زیرا مکاتیب آنها بدست امیر افتاد که‌به‌عنوان انگلیسهای افغانستان وایران (مکنیل سفیر انگلیس درتهران بود) نوشته وانگلیس رابه حمله دربخارا ترغیب نموده بودند ستدارت ازطرف مکنیل بدربار بخارا مامور شده بود، ووزیر یارمحمدخان از هرات کتبا به‌امیر بخارا اطلاع داد که این‌شخص جاسوس است. کنولی هم به‌خوقند وخیوه گشت وگذار کرده وبه بخارا رسیده بود.

مگر این گونه عمال خالص انگلیس در افغانستان دچار مشکلات زیادی‌میشدند، از جهتیکه بازبان ومذهب وعادت مردم افغانستان بسیار بیگانه بودند. پس انگلیسها به‌عمال شرقی خودبیشتر متوجه شدند، چنانیکه درعهد زمانشاه بواسطه میان غلام محمد هندی بتشکیل جمعیت ضد شاه وتحریك خانهای محلی پرداخته بودند. یکی از این گونه اشخاص موهن لال بودکه زبان دری وانگلیسی را دردهلی فرا گرفته وداخل شعبه جاسوسی گردیده بود. این آدم درایران بنام «آغا حسن کشمیری» ودرافغانستان بنام «میرزا قلی کشمیری» معرفی شده بود. موهن‌لال درسند وبلوچستان خدمات‌زیادی برای انگلیسها انجام داد ودر جنگ اول افغان وانگلیس در افغانستان بتاسیس و توسعه شعبه جاسوسی انگلیس پرداخت. مکاتیب سری سرداران قندهار را به‌عنوان میر مهراب خان والی بلوچستان همین شخص کشف کرد وبه انگلیس ها سپرد. در این مکاتیب نوشته شده بودکه بایستی بلوچها ازحمله انگلیس در افغانستان جلوگیری نمایند. همچنین موهن‌لال یکعده اشخاص مهم را درافغانستان برضد مصالح ملی و بنفع انگلیسها استعمال کرد از قبیل : محمدطاهر ، حاجی خان کاکری، عبدالمجیدخان، اخندزاده غلام‌وملانصوح کارگذار سرداران را درقندهار، سردار عبدالشید خان‌خواهر زاده امیر دوست‌محمدخان را درغزني وغیره . موهن‌لال دربامیان برای رهائی اسرای انگلیسی بسیار جان‌کند وهنگام‌شکست انگلیس درکابل ، حوادث مهم شهر ومجاهدین ملی را از خفاگاه خود به اطلاع صاحبان خود میرساند. باوجود آن چون موهن یکنفر هندوستانی بود نه اروپائی، بعد از آنکه حاجت انگلیس از او رواشد، اورا درکوچه های هند سرداد که باالقاب «آر دراف دی امپایر ، نایت اف دی پرشین لاین»هرسو میدوید وخدمات خودرا شفا ها وکتبا بررخ انگلیس میکشید تاسودی برد، مگرنبردو بمرد. موهن لال دوجلد کتاب بنام «زندگي امیر دوست محمدخان» تالیف کرده است که بایستی باقید احتیاط مطالعه شود. زیرا نوشته های انگلیسها ومستخدمین آنها در مورد افغانستان بیشتر برمبنی تولید نفاق داخلی واتهام به‌اشخاص پاك دامن قرار دارد. اوزن فاصله ومسلمانی هم داشت (حیدری بیگم) که روزنامچه انقلاب دهلی رادر ۱۸۵۷ نوشت وبعدها از طرف حکومت انگلیسی ضبط شد.

انگلیسها هرقدر به‌افغانستان نزدیکتر میشدند، همانقدر باخوی وبوی مردم و

خواسته های طبقه حاکمه آن بلدتر میگردیدند، واندازهٔ احساسات مذهبی ملت واطاعت آنهارا ازامر ونهی پادشاه اسلامی، خوبتر درك میکردند، پس برای سوء استفاده ازاین خصایص ملی، عوض عمال انگلیسی بهاستخدام عناصر مسلمان ومنحرف هندوستانی پرداختند، تانوبت بهسواحل سند ورخنه در داخل افغانستان رسید. زیرا انگلیسها درجنگهای اول ودوم افغانستان بیشتر متوجه اهمیت فیودالها و نفوذ معنوی روحانیون در بین تودههای مردم این کشور شده بودند، همچنان بعد از جنگ سوم افغان وانگلیس، ملتفت نقش فعال روشنفکران افغانستان درسیاست خارجی وداخلی مملکت گردیده بودند. پس انگلیسها سعی داشتند بهر وسیلهئی که ممکن باشد، افکار عمومی این دستهها را از موافقت باجریانهای مترقی اجتماعی منحرف سازند. مستخدمین مسلمان انگلیسی همینکه رودبارسند راعبور میکردند، هریك عنوان ملاومولوی وموالاناوشاه وسید — میگرفتند، وروی همرفته پرچم «انتی برتش» را جهت اغفال مردم بهشانه میکشیدند وسنگ اتحاد اسلام وآزادی خواهی هندوستان بهسینه میکوفتند. لهذا این ها درنزد مردم افغانستان ودولت های افغانی باشفقت واعتماد قبول میشدند وقسما جز مامورین عالی رتبه نظامی وملکی افغانستان قرار میگرفتند، آنگاه بنفع خارجی مشغول فعالیت میشدند.

از آغاز قرن نزدهم تااواسط قرن بیستم این دسته مردم دردوره هر دولت از افغانستان موجود بودند. مثلا درعهد امیر دوست محمدخان در لشکر قطغن (تخارستان) قوماندان سواره نظام افغانی باقر علیشاه هندوستانی، ودر عهد امیرشیر علیخان در قشون هرات جنرال پیاده نظام کریم بخش خان هندوستانی بودند. در دوره جنرالی همین شخص بودکه سپهسالار فرامرز خان در توطئه سری کشته شد وکریم بخش خود کفیل سپهسالار گردید. مگر جنرال جدید داود شاه خان این کفیل مشکوك وخارجی رامغلو لا بکابل فرستاد. امیرشیرعلی خان همان رویه را کهپدرش باجنرال شیر محمد (کیمپبل) نموده بود، باکریم بخش خان نمود، یعنی او را ازحبس رها وبرتبه جنرالی در اردوی کابل پذیرفت (۱). اگر این قبیل اشخاص در دربار وقشون افغانی نفوذ نمیگردند، نهامیر دوست محمدخان ونهامیر شیرعلی خان، بهآسانی از مقابل هجوم انگلیسها جنگ ناکرده فرار میکردند، زیرا هر یك ملت دلیر و سپاهی فداکار درعقب خود استاده داشتند.

دولت انگلیس از مستخدمین مسلمان خود در افغانستان چنان استفاده سوئی مینمودند که از عناصر انگلیسیمیسر نبود. لهذا تاجنگ سوم افغان وانگلیس (۱۹۱۹) تمام نمایندگان دائمی انگلیس در کابل مسلمانان بودند. بعد از آنکه وزرای مختار انگلیسی نژاد هم درکابل مقیم شدند، معاونین آنهم مسلمان بودند. چنانیکه درعهد دولت امانیه درسرحدات شرقی افغانستان، شیخ محبوب علیخان پنجابی پولتیکل اجنت «باره چنار» ومعاون اوسکندر خان اپت آبادی بود. بعدهاکه سَر همفری پولتیکل اجنت خیبر بحیث وزیر مختار انگلیس در کابل آمد، شیخ محبوب علیخان به صفت سکرتر شرقی، همکار نزدیك او درکابل بود وفعالیت های بیشترین سری وعلنی سفارت انگلیس رابرذمه داشت، تاتوانست اغتشاش خونین وارتجاعی افغانستان را بهچشم سر ورضائیت خاطر تماشا کند. محبوب علی بعد از بازگشت بههند متقاعد گردید

---

(۱) مرز. یعقوب علی پادشاهان ساحر جلد ۲ ص ۱۳۸ طبع کابل ص ۱۳۰ — ۱۳۸

وبامرگ شبیه ناکی درخاك سپرده شد. گفته میشد که او هنگام پیری وتقاعد خود بعضی سخنانی را بیرون میداد که نباید افشا میگردید. پس از اغتشاش افغانستان هنگامیکه آقای میکانیکی پولتیکل اجنت باره چنار بدربار کابل وزیر مختار انگلیس گردید، باز سکندرخان سابق الذکر سکرتر شرقی اوبود، که بعدها در پنجاب متقاعد شد وبمرد. پولتیکل اجنت پشاور خان بهادر قلیخان ختك بود ودر کویته خان بهادر یارمحمد خان بریخ وخان بهادر عین الدین خان بامیزائی، معاونین رئیس انتلجنت سرویس (مستر دیو) درمقابل افغانستان قرار داشتند. شاید درچنین مواردتوان گفت که مقیاس ظلم دول استعماری اروپائی درمشرق زمین، تنها استثمار وبهره برداری از مستعمرات آنان نیست ،بلکه آنچه را میتوان جنایت استعمار نامیداینست‌که آنان فرزندان یك مستعمره راطوری تربیت میکنند که‌آنان خیانت بوطن خود وخدمت‌بدشمن وطن خودرا، مایهٔ افتخار ودرعین حال یك کار شایسته وطبیعی میدانند ! ...

داستان یك عامل مسلمان انگلیسی در افغانستان بیشتر مایه عبرت است :یك خاندان قضات درپشاور از زمان احمدشاه ابدالی زندگی میکردند. یکی از این هاقاضی محمدحسن بودکه در موضع لعل پوره دهنه تنگی خیبر باسر الکزاندر برنس مقابل شد و بموافقه سری رسید . این قاضی در دربار شاه شجاع ابدالی عنوان «خان‌العلماء» گرفته ودختری از خاندان خود بوزیر فتح‌خان داد. در فرارشاه شجاع به‌هند، قاضی ندیم وملاامام اوبود وهم درمذاکرات باحکام سند ورنجیت سنگ ازجانب شاه‌شجاع نمایندگی میکرد. معاهده مثلث لاهور را نیز همین قاضی به نمایندگی شاه شجاع امضا گذاشت وتمامیت ارضی واستقلال ملی افغانستان را به انگلیسهای متبوع خود سودا کرد. ازآن بعد مرده وزنده قاضی معلوم نشد. خلف الصدق این قاضی، «قاضی غلام قادر» یکی از درباریان سردار سلطان محمدخان والی پشاور است که بعدها درانقلاب هندوستان خدمات زیادی برای انگلیسها انجام داد. انگلیسها این شخص را درمسایل سرحدی افغانستان ودر امور کابل وهم دراقتصادیات‌پشاور وارد ونافذ میشمردند. پسران او قاضی محمدجان وقاضی نصراله درعوض خدماتی که‌به انگلیسها نمودند، تصادیق خدمت از کارگذاران انگلیسی بدست آوردند .

از شاخه های این شجره یکی قاضی طلا محمد پسر قاضی حسن است که شعر می سرود وباسردار غلام محمدخان طرزی مکاتبه داشت وهمینکه طرزی در پشاور اورا ملاقات کرد، نه‌پسندید وهجو نمود. اما «قهرمان» خاندان قاضیان، قاضی‌عبدالقادر مشهور به «قاضی قادرو» پسر قاضی فضل قادر پسر قاضی حسن مشهور است . او با قاضی محمدجان یکجا بدربار امیر شیر علیخان توسل جست وبه‌آسانی پذیرفته شد. قاضی دری وپشتو وپنجابی وانگلیسی میدانست ومردی خطیب ونویسنده بود. او خودرا در دسترس امیر شیر علیخان که مخالف نفوذ انگلیسها بود گذاشت و در انتشار اولین جریده افغانستان «شمس النهار» وتحریر مقالات ومواعظ وتعلیمنامه های نظامی حصه گرفت. قاضی به‌این وسیله آنقدر در دربار امیر نزدیك شدکه احیانا خودش را سکرتری نظامی وامور خارجی او میخواند. او یکبار به‌امر امیر شیر علیخان بغرض استطلاع ازامور قلمرو روسیه زاری هم‌سفرنمود. درمذاکرات جنرال‌استولیتوف نماینده روسیه بادربار کابل ، قاضی یکی ازاعضای هیئت افغانی بود واو تسوید معاهده ۱۸۷۸ روس وافغانرا به‌چشم دید. همچنین تمام مکاتباتی که بین امیر شیر علیخان وکافمان والی روسی آسیای مرکزی (٥٤ مکتوب) مبادله شده بود، همه در

دسترس قاضی بود، گرچه انگلیسها وانمودند که این مکاتیب هنگام تخریب بالاحصار کابل از دفتر شاهی افغانستان بدست شان افتاده است (۱) .بعداز آنکه امیر شیر علیخان جنگ ناکرده باانگلیس از کابل به‌مزار فرار کرد، قاضی که موکل اوبود معیت اورا داشت. امیر شیر علیخان از مزار هیئتی بغرض مذاکره بادولت روس در آسیای مرکزی فرستاد وباز قاضی عضو این‌هیئت بود. اما قاضی عوض مذاکره باروسیه بنفع امیر، در بیداکردن سردار عبدالرحمن خان (پادشاه آینده افغانستان) که در قلمرو روسیه پناهنده بود، بسیار تر کوشش کرد تااو را برضد امیر برای اشغال تاج و تخت افغانستان تشویق نماید. قاضی این‌بار تنها نبود ورفیق هم مسلک دیگری چون سردار شیر علیخان قندهاری داشت که عضو هیئت وطرفدار جدی انگلیسها بود، چنانچه بعدها انگلیسها خواستند قندهار را بدست او تجزیه واز افغانستان جدا نمایند. دراین هیئت صرف یکنفر مرزا شاه محمدخان بودکه صادقانه وظیفه خودش را انجام میداد. امیر شیر علیخان درمزار بامرگ مرموزی بمرد وهیئت افغانی از روسیه برگشت .

قاضی روزی درجامع پل خشتی کابل ـ هنگامیکه انگلیسها در کابل مسلط بودند ـ در ضمن یکوعظ شرعی مردم را به‌طرفداری سردار عبدالرحمن خان تشویق نمود. مگر مردم که طرفدار سلطنت سردار محمد ایوب خان بوده وبرعکس سردار عبدالرحمن خان اورا یکمرد غازی ودشمن انگلیس میدانستند، برقاضی هجوم نموده اورا بکوفتند. قاضی توانست خودش را زنده نجات دهد واز کابل ناپدید گردد. او در خانه یکی از سیدهای کنر رفته‌مسکن گزید وازهمان جاحوادث کابل‌راگرفته وبه‌عنوان واتر فلد کمشنر پشاور را پور میداد .وقتیکه لیپل گریفن بکابل آمد، بازقاضی بشکل سر بوشیده همراه اوبود. بعداز جلوس امیر عبدالرحمن خان به‌پادشاهی، قاضی‌بطور خفیه درمعیت امیرباقی ماند تاآنکه انگلیسها درسایه معاونت امیر عبدالرحمن خان از افغانستان زنده به هندوستان رسیدند. آنگاه نماینده انگلیس محمد افضل خان وارد ومقیم کابل شد وقاضی قادر وازکابل به‌پشاور رفت.

محمدافضل خان از سدوزائی های فراری در هندوستان وتربیت یافته دست انگلیس بود. برادر این شخص عباس خان مامور سرویس پولتیکل اجنت شالکوت بلوچستان بود . پسر عباس خان، عظیم الهخان بحیث «اکسترا اسستنت‌کمشنر» در پنجاب وبلوچستان خدمت میکرده وبعد ها در ۱۸۹۲ کتبا داخل خدمت سری امیر عبدالرحمن خان در پشاور گردید. گذارشهای مخفی او توسط مرزاامیر محمد علیخان آمر پوسته خانه افغانی پشاور، درکابل میرسید . (۲) . بعد ها این شخص دردربار کابل جاگرفت واز ترجمانی تاوزارت وسفارت رسید. اوهنگام اغتشاش سقوی والی قطغن وبدخشان بود ، که به شورشیان بیعت کرد وولایت قطغن را در دسترس آنان گذاشت .

---

(۱) مرزا سیدمهدی فرخ وزیر مختار ایران بدربار کابل این مکاتیب را درکتاب خود بنام نظری بمشرق ، جلد اول تاریخ سیاسی افغانستان ، طبع ایران سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) نقل کرده است .

(۲) سراج التواریخ فیض محمد جلد سوم طبع کابل سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۴) صفحه ۱۱۹۲ .

قاضی قادرو که به‌پشاور رفت برای «تطهیر» خود ازگناهان بزرگ اجتماعی که کرده بود بخانه کعبه رفت وبه‌بمبی برگشت وبعد از چندی در حالت گمنامی سر در نقاب خاك کشید. مدت‌ها بعداز آنکه قضا متوجه قاضی شده بود، رساله‌ئی بنام «نسخ تصادیق در اوصاف خانواده قاضی »به انگلیسی درمطبعه البرت کویته به‌طبع رسید، این رساله شامل ده قطعه‌تصدیق نامهای مامورین انگلیسی است که از ۱۸۶۹ تا ۱۸۸۲ ازطرف گریفن نماینده حکومت مرکزی هند، کوردیری‌کمشنر پشاور، واترفلد کمشنر هزاره ، ایچیسن ازسمله ، ادوارد ازپشاور ، برنس ازبمبی وادوارد ازپشاور تحریر شده است. این مکاتیب شارح خدمات «صادقانه» قاضی قادر ودر افغانستان برای حکومت انگلیس است. قاضی که دارائی خودرا در خدمت انگلیس صرف کرده بود، فقط ماهانه سه‌صد روپیه کلدار معاش میگرفت ودر اواخر زندگی خود به‌عسرت میزیست. اینست یکی از مکاتیب رساله مذکور :

«نمایندگی اندور —۱۵ دسمبر ۱۸۸٤— به‌امضای لیپل گریفن نماینده حکومت مرکزی هند. بنابر قابلیت ومعلومات درستی که‌قاضی قادرو درسیاست افغانستان داشت، من اورا بحیث یکی از معاونینُ خود تعیین کردم. در دفاتر پشاور راجع به‌او سخنان ناخوبی گفته‌میشد، من مایل به‌امتحان اوشدم، من چیزیکه راجع به‌اشخاص میگویم فی‌الواقع همانطور هستند. کار قاضی برای‌من بسیار قیمت‌دار بود، ومشوره های او بکلی درست ومناسب . من اورا آنقدر شخص بلند میدانستم که در عودتم از افغانستان ، اورا بحیث مشاور معتمد والاحضرت امیر (امیر عبدالرحمن خان) گذاشتم، تابرای او خدمات مهمی انجام داد وفقط وقتی به‌هندوستان برگشت که‌محمد افضل خان سر دربار کابل بحیث نماینده انگلیس منتخب گردید. بنابر سپارش جدی من حکومت یك مشاهرهٔ سه‌صد کلدار برای قاضی مقرر نمود، ولی اوهنوز نسبتا آدم جوان وبسیار فعال است وتردیدی ندارم که‌بسیار فرصت هائی پیدا خواهد شدکه برای منافع بزرگ حکومت، قاضی استعمال گردد. اگرمن دوباره در افغانستان مامور میشدم البته ازقاضی استفاده میکردم، زیرا تاجائیکه میدانم هیچ‌یك افسر وطنی در هندوستان بیشتر از قاضی معلومات راجع به‌افغانستان ندارد. وچون افغانستان‌میگویم مطلب من‌تنها کابل نیست، بلکه هرات وقندهار وبدخشان را در بر دارد.»

این بود نمونه یك جاسوس علنی انگلیس در افغانستان که مدیر جریده، مشاور نظامی وسیاسی شخص پادشاه ، عضو هیئت های سیاسی دولت افغانستان درمذاکره بادولت روس، ودر لباس یك قاضی مسلمان ونقاب ضد انگلیسی درآمده بود. امثال این در هره دورهٔ ازدولت های افغانستان دیده میشود . مثلا در دوره کوتاه سلطنت متزلزل امیر محمد یعقوب خان دیده میشود که‌یکنفر هندی بنام «منشی بختیار خان» (که دروقت امیر شیر علیخان بحیث سفیر انگلیس درکابل مقیم بود) در پهلوی او قرار دارد وعامل عمده امضای معاهده ننگین گندمك است. امیرمحمد یعقوب خان‌بعداز مکاتبه این شخص بودکه خواهی نخواهی بتصویب مسوده قرار داد گندمك حاضر شد وباداو یکجا به‌گندمك رفت وبر معاهده مذکور امضا گذاشت .

درقیام هزاره جات دونفر جاسوس انگلیس داخل فعالیت ویکی آن مردی بنام محمدعلی بود که‌دربین قیام کنندگان وهم دربین قشون اعزامی امیر، فعالیت دوجانبهٔ اشتعالی مینمود ودر زبانهای دری وپشتو وارد وسخن میگفت. دیگر آن زن پخته سال

هندی بود که خودش راگیاه شناس معرفی ودر هزاره‌جات گشت و گذار میکرد. همچنین درهرات دونفر جاسوس دیگرنیز بنام رحمت‌اله مشهدی وملا رمضان توخی آشکارا شدند که‌امیر عبدالرحمن خان ایشان را صحیح وسالم ازراه کابل به‌هند اخراج نمود.

درحین حد بخشی افغانستان وتغیین خط دیورندهم یکنفر بنام «صاحبزاده عبداللطیف »درولایت پکتیا روئید وبزودی حیث پیشکار سردار شریندل خان والی پاکتیا درآمد. نفوذ این‌شخص بجائی رسیدکه درهمه امور سرحدی وحد بخشی سهیم گردید. مذهبا هم «قادیانی» بود. مذهب قادیانی درهند انگلیسی خلق وتقویه شد. بانی این مذهب مرزا غلام احمد قادیان (منسوب به‌قریهٔ قادیان پنجاب ومدعی تجدد در مذهب) در ۱۹۰۶ طی نطقی اعلام کردکه استیلای دولت انگلیس درهند یك عطیهٔ خداوندی است. همچنین او جهاد باشمشیر مسلمین را دربرابر استعمار فرنگ، تحریم نمود وگفت که‌جهاد فقط درمعنی تبلیغ شفاهی است. روش مسالمت آمیز این مذهب نسبت به‌استعمار فرنگ مانند روش بهائی هابود که درخود ایران سرکوب شد، اما درداخل امپراتوری استعماری روس زمینه مساعد نشو ونما یافت. این‌مذاهب بنام ریفورم دینی، عصبیت دینی مستعمره شده‌گان شرقی، مخصوصا مسلمانان را در برابر استیلای استعمارگران عیسوی ، تضعیف مینمود. البته هیچ‌کدام ازاین مذاهب نمیتوانست در اجتماع سخت‌سر افغانستان تاثیرنمایند. چنانیکه صاحبزاده‌عبداللطیف قادیانی بجرم تبلیغ این مذهب فرمایشی در افغانستان اعدام شد .

بعدها مبلغ دیگر قادیانی ملا نعمت اله (در ۱۳۰۳ شمسی) درکابل محاکمه و کشته شد. همچنین وقتیکه سپهسالار مشهور غلام حیدرخان چرخی در جلال آباد نشسته وباسیاست پیشروی انگلیس مقابله وهم ولایت نورستان را الحاق مینمود، یکنفر هندی بنام احمدجان خان حکیم بادو نفر شورشی (ملك موسی وملك‌جافت) از طرف مهمندی های طرفدار دولت درجلال آباد رسید. ازآن بعد این شخص باعنوان طبیب سپهسالار را ترك نکرد وحتی درموقیات نورستان هم بحیث قوماندان مفرزهٔ تسخیر کامدیش شرکت نمود. او دربدل فعالیت درنورستان اول کلنل شد وبازبرتبهٔ بریگید یروناییب عضدالدوله در تخارستان ، وسنز کرده دفتر «سان‌وچهره» در کابل گردید . مولوی غلام رسول خان مرد دیگری بود که از دیره غازی‌خان به‌هرات رفته وچهار سال درشهر هرات به‌تدریس طلبه افغانی پرداخت. مگر چون بسیار علنی فعالیت مینمود مکشوف شد وامیر عبدالرحمن خان اورا اعدام نی‌بلکه تنها ازافغانستان اخراج نمود .

از دوره امیر حبیب اله خان تعداد این قبیل اشخاص مشکوك ،روز افزون‌شدو درمعارف وصحیه افغانستان نفوذ نمودند. حتی صحت وجان شخص امیر حبیب اله خان در دست اله جویاخان داکتر هندی بود، که رتبه نظامی غندمشری افغانستان را داشت. یکی از اطبای وطن پرست هندی (داکتر عبیداله در فراه) توضیح میکرد که چسان اله جویا ادویه مقویه غیرصحی به‌امیر خوراند‌ه رفت تا او از حالت طبیعی برآمده واز رسیدگی به‌امور کشور بازماند. بعضا این‌قبیل هندی ها همینکه دستی می یافتند، در افغانستان وضعی دربرابر مردم میگرفتند که انگلیسها دربرابر خود هندی ها داشتند. درهمین دوره بود که از یکطرف جنگ جهانی اول مشتعل شد وازطرف دیگر هندوستان جوان مبارزه آزادی را برضد انگلیس شروع کرد وبار دیگر افغانستان

مهجر وپناه‌گاه جوانان هندوستان قرار گرفت. چنانیکه مدتها پیشتر مبارز مشهور هند سید احمد بریلوی بکابل وقندهار آمده بود، گرچه او دردربار امیر دوست محمدخان وسرداران قندهار وپشاور ناکام شد، معهذا توانست که در سایهٔ قدرت افغانهای سواحل سنتهٔ جنگ های ضد استیلای دولت سکهه‌پنجاب‌را براه اندازد. دراین‌مراجعه دوم هندی ها دولت وملت افغانستان ایشانرا پذیرفتند. هنگامیکه در ۱۹۱٤ جنگ بین المللی شروع شد، درولایات سرحدی وآزاد افغانستان فعالیت های سیاسی و نظامی ـ ضد انگلیس ـ مشتعل بود. ازیکطرف رهبران ملی افغان چون اخندزاده فضل محمود وحاجی ترنگزائی (پسر این شخص آخری پاچاگل است که‌بعد ازاغتشاش افغانستان درکابل خواسته شد وبخشش زیاد نقدی واراضی مزروعی بسیاری در کوهستان گرفت) واز طرف دیگر خیرالدین پاشای ارکان حرب ترکی مستخدم افغانستان درمکتب حربی کابل واحمد عرب درسرحدات آزاد، مشغول فعالیت بودند. این‌همه امداد مالی وهدایت ازمرکز دست‌چپ حکومت افغانستان حاصل میکردند. این دست چپ حکومت ازطرف سردار نصراله خان نایب السلطنه برادر امیر حبیب اله خان ومامورین اورهبری میشد. یکبار اینها مقداری طلا وهفتاد هزار روپیه برای مصرف مبارزین سرحد، توسط پاچا صاحب کنر واستاد صاحب هده (که مثل اخند زاده مرحوم سوات عبدالغفور وملانجم الدین صاحب هده عالم باعمل بودند) فرستادند. نایب السلطنه درامور سرحد بدستیاری ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات رسیدگی میکرد. درطول سرحد روحانیون ومتنفذین بزرگ داخل فعالیت میبودند، چون ملا صاحب چکنور (عالم باعمل)، حبیب‌الرحمن کاموی، استاد هده وغیره . در حالیکه امیر حبیب اله‌خان نظریات نایب السلطنه را رد وطرفداران اورا توسط مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالك ویکعده درباریان بزرگ خودنظارت مینمود ، یعنی کسانیکه از سیاست سازشی باانگلیس پشتیبانی میکردند، یکی ازاین جمله «ضیا معصوم صاحب» بودکه نفوذ معنوی در درباریان بزرگ داشت .

امیر حبیب اله‌خان مبلغ هنگفتی سالانه به متنفذین سرحدات آزاد توسط حاجی عبدالرزاق خان اندری میپرداخت وسعی میکرد دربدل آن مردم سرحد را معتقد سازد که جهاد آنها در مقابل انگلیس بدون اجازه امیرالمومنین (خودش) شرعا نارروا است. اما مردم آزادی خواه زیراین بار نرفتند ویکبار مردم لوگر وکوهستان وکابل هم طبق فتوی ملانجم الدین صاحب رهبر سرحد آزاد، برای امداد آنها حاضر شدند. امیر حبیب اله‌خان متغیر شد، ناظر محمد صفر خان معزول ومحبوس گردید، ملا محمدجان اخندزاده صاحب موسهی در کابل نظربند شد، وریش حاجی عبدالرزاق خان‌را امرکرد تا بکنندند. معهذا وقتیکه هیئت سیاسی المان ترکی (ندر مایر وکاظم بیك) درسال ۱۹۱٦ به افغانستان آمده و حمله افغانستان را به‌هند انگلیسی خواهان شدند، امیر مجلس مشوره‌ئی تشکیل وقضیه را طرح کرد. نایب السلطنه مقدم برهمه استاده شد وگفت : «باانگلیس جنگ اعلان شود، من درقندهار ومعین السلطنه درمحاذ خیبراعزام گردیم، تاباشمشیر استقلال واراضی از دست رفتهٔ افغانستان را مسترد کنیم ، امیر صاحب درکابل قوت الظهر ماباشند .» اکثریت مجلس از رای نایب السلطنه‌طرفداری کردند ولی شخص امیر حبیب اله‌خان اعلان جنگ باانگلیس متعاهد را ردکرد ومعین سلطنه قول پدر را تائید نمود. امیر حبیب‌اله‌خان گرچه یك قرارداد مشروطی با هیئت

المان تورك عقد نمود، اما معنا هیئت از افغانستان ناکام برگشت .
دراین هیئت دونفر هندی (راجه مهندر پرتاپ ومولوی برکت الله) هم شامل بودند. زیرا هنگام جنگ عمومی اول آزادی خواهان هند بیشتر در اروپا بوده ودر برلین جمع شدند وبه حمایت وزارت خارجه جرمنی «حزب ملی هند» (اندین نیشنل پارتی) را تشکیل نمود . این مولوی برکت الله مثل «هردیال» عضو این حزب بود. حزب سعی کرد که مهندر پرتاپ وبرکت الله جزء اعضای هیئت المان ترك بهافغانستان آمدند. این نماینده های هندی درکابل کوشش داشتند که پادشاه افغانستان در اتحادیه ترك وآلمان شامل شده وهم راجای نیپال را داخل این اتحادیه بسازد. در حالیکه بین خود نمایندگان هند هم اختلاف نظر موجود بود، زیرا هندو بنام هند اکثریت حرف میزد و مسلمانان بحیث اقلیت بایستی از اکثریت متابعت میکردند .
درهر حال نایب السلطنه فعالیت اشتعالی خودرا در سرحدات آزاد ادامه داد. در همین وقت بود که درهند رهبر آزادی خواهان «شیخ الهند محمود الحسن» که خودش را خلف سیاسی سید احمد بریلوی ومولوی اسمعیل همکار او میدانست ، فیصلهکرد کهانگلیس فقط بواسطه اسلحه باید از هند اخراج گردد. همچنین بهاین مقصد یکعده آزادی خواهان هندرا درسال ۱۹۱۵ درکابل وسرحدات آزاد افغانی بغرض استمداد و فعالیت اعزام نمود. از آنجمله بودند مولوی عبیداله سندی (جدید الاسلام)، عبداله، فتح محمد ومحمدعلی که در کابل آمدند. شیخ الهند که خود به عربستان رفته وباترك ها داخل مذاکره شده بود، اعلان جهادی بنام مسلمین ـ برضد استعمار اروپائیها ـ بهامضای غالب پاشای ترکی نشر نمود ویك تعداد آنرا همدست مولوی منصور (نام اصلیش محمد میان) بکابل فرستاد. همدرین زمان کابل مرکز فعالیت آزادی خواهان هندگردیده و «حکومتموقتیهند» وحزب «جنوداله» وجمعیت مجاهدینهندیدر همین جا باتائید نایب السلطنه بمیان آمد. حکومت موقتهند در ابتداء متشکل ازسه نفر بود: راجه مهندر پرتاپ «رئیس حکومت»، مولوی برکت الله «صدراعظم» وعبیدالله سندی «وزیر داخله» . بعدها افراد ترکی وآلمانی هم درآن شامل شدند. مراکز سه گانه این حکومت در اوایل کابل ونیپال وبنگال بود وبعد از جنگ استقلال افغانستان اعضای آن زیادتر شد . مگر دولتافغانستان فعالیت این حکومت را در افغانستان مجاز نشناخت وروسای آنبه ممالك دیگر عزیمت کردند. حزب جنود اللههم دراول مرکب از مجاهدین هندی بودوبعدها یکعده افغانهایپیرو حاجی ترنگزائی در کابل آمده ودر این حزب شامل شدند .
از طرف دیگر یکدسته پانزده نفری از متعلمین کالجهای لاهور هم بهعنوان مهاجرین وفرار کنندگان ازهند، وارد کابل گردیدند ،چون مولوی الله نوازخانملتانی وشهنواز خان برادرش، عبدالمجید خان دیره اسمعیلی رفیقش وعبدالحق جدیدالاسلام تعلقدارش، مولوی ظفر حسن خان کرنالی، مولوی رحمت علی گجرانواله، عبدالحمید لودهیانهئی ، عبدالخان وعبدالرحمن (برادران لاهوری)، عبدالقادر خان لاهوری ، عبدالباری خان لاهوری، داکتر شجاع الله ، مولوی احمدحسن (نام اصلی او خوشی محمد جالندری، بعدها عضو جمعیت اشتراکی انقلابی) ، مولوی یعقوب حسن (نام اصلش محمدحسن خان) وعبدالرشید لاهوری ، این ها تنها نبودند، قبل ازاین هاو بعد ازاینها یك تعداد زیاد افغانهای هندی وهندیها وارد کابل شدند که از آنجمله

بودند: قاضی عبدالولی خان، مولوی سیف الرحمن خان دیوبندی (اصلا قندهاری) ، داکتر فقیر محمد خان‌بنوئی، مولوی عبداللطیف خان کوهاتی، حکیم اسلم‌خان وقاضی محمودخان سنجری، صاحبزاده زکریا خان ، فقیر احمدخان ، غلام رضا خان، ذوالفقار خان، میر محمد صدیق خان، تولیمشر علی دوست خان (قبلا منصبدار نظامی‌انگلیس)، مولوی محمدعلی خان (بعدها پروفیسر تاریخ)، مولوی محمد صدیق‌خان، محمد یعقوب خان سکاوت (پسر خان بهادر عین الدین خان بامیزائی، معاون شعبه انتلیجنت‌سرویس کویته)، فضل قادرخان پشاوری، شیر علي خان ومحمدنعیم‌خان ومیربخش خان‌کوهاتی، میرصاحب خان وبرادرش وچندنفر سرداران سدوزائی پنجاب وسرداران کویته و غیره .

همچنین شیخ محمدابراهیم خان سندی، مولوی محمد علیخان قصوری ، علی عباس خان بخاری، مولوی فضل ربی‌خان دیوبندی پنجابی، عبدالرزاق خان، مولوی محمد اکبرخان، داکتر نورمحمد خان (خواهر زاده اچاریه کرپلانی) ، سید عبداله خان (معروف به شاه جی نام اصلش قربان حسین خان) ، مولوی جمال الدین خان، داکتر قریشی، داکتر سید عبدالغنی شاه‌خان ، داکتر سید رشید الدین خان، داکتر عبدالروف خان، داکتر احمدعلی خان، داکتر عبدالمجید خان، داکتر محمدعلی‌خان، داکترجواهری، داکتر عبیداله خان، داکتر عباداله خان، داکتر دلاورعلی‌خان، داکترهاشمی ، عبدالخالق خان، بابوخان، حاجی عبدالغفور خان، حاجی عباس خان وامثالهم .

این ورود هندی ها درافغانستان تا آزاد شدن هند و پاکستان ، روزافزون بود، ودر طی این هجوم رشته شناسائی آزادی خواهان وانقلابیون حقیقی هندی باشخاص بیطرف ویامنفی، چون موی مجعد درهم بپیچید . درهر حال این ها در افغانستان و خارج آن سر گذشت های مخصوص وجداگانه در پیش داشتند . مثلا یکعده ازقبیل مولوی عبیداله سندی، مولوی ظفر حسن، رحمت علی، خوشی احمد، متراسنگه (بعد بدست انگلیس افتاد وکشته شد) ،مولوی برکت‌اله ، مهندر پرتاپ وغیره در کشور های خارجه چون روسیه، ترکیه، اروپا وجاپان وغیره مشغول فعالیت های سیاسی بنام بردم هندوستان گردیدند. اما البته کار مهمی ازآنان ساخته نشد، وباز مرکز ثقل ایشان افغانستان وسر حدات آزاد باقیماند. تنها عده‌ئی از این‌ها درماسکو بریاست بندرانات جمعیت «اشتراکی هندی» را تشکیل کردند، ومهندر پرتاب بنام هند آزادی خواه روابطی با دولت روسیه بهم رساند .

واما یکعده درسرحدات‌آزاد افغانی‌مصروف فعالیت‌های‌سیاسی شدندمانندمولوی محمدبشیر شهید (نام اصلش عبدالرحیم لاهوری) ووکیل مجاهدین ورفقایش در چمرکند (باجور) ، ویا مولوی یعقوب حسن‌خان ، عبدالرشید خان ونعمت اله‌خان با تقریبا هشتاد نفر هندی دیگر در باجور وتیرا ووزیر ستان وغیره. یکعده هم درکابل مصروف فعالیت بودند، که ازطرف مقامات افغانی حمایت میشدند. از آنجمله قسمتی مردند چون عبدالمجید دیره اسمیعلی، عبدالرحمن (این شخص زیر اشتباه قرارگرفته بود)، شیخ محمد ابراهیم سندی، عبداله وغیره . وبعضی از دولت اراضی مزروعی زیادی بخشش گرفتند، مانند مولوی منصور ومولوی سیف الرحمن ومولوی فضل‌ربی. حتی مولوی سیف الرحمن خان ومولوی منصور جزء اعضای نمایندگان فوق العاده افغانستان در اتحاد شوروی هم قرار گرفتند. مولوی عبیداله سندی وزیر داخله‌حکومت

موقت هند راجع به آنها دریاد داشتهای کابل خود نوشت که :

بعد از یادداشت‌انگلیس بکابل، بایستی مولوی منصور ومولوی سیف الرحمن ازکابل اخراج میشدند، چنانچه مولوی منصور به سرحدات آزاد افغانستان برفت، ولی مولوی سیف الرحمن خان به‌حمایت بعضی‌ها بحیث مهمان درخانه مستوفی الممالک رزا محمد حسین خان) نگهداشته شد. مولوی در امور مربوط به سیاست انگلیس ، ستوفی کمك مینمود، چنانیکه یك تحصیل کرده دیوبند را به‌هند فرستادند تا مکتوب انور پاشا را که‌توسط شیخ الهند بطور سری در مدرسه دیوبند محفوظ وطرف جستجوی انگلیسها بود، بنام پادشاه افغانستان (امیر حبیب اله خان) بدست آرد، گرچه این اقدام ناکام واصل مکتوب ازطرف مرد موظف دیوبند احراق شد. همچنین هنکامیکه عبیداله ورفقایش در کابل نظر بند شدند، به مستوفی تحویل گردیدند و مولوی سیف الرحمن این‌هارا نظارت وکنترول مینمودند .

وبعضی دیگر بعداز ختم اغتشاشات سقوی محبوس گردیدند چون حکیم اسلم خان، قاضی محمود سنجری، غلام محمدخان ومته‌سنگ ودلبرخان هوتلی، غلام رضا خان وغیره. چندنفری هم اعدام شدند چون امیرالدین خان، فقیر احمدخان ، دوران خان ومولوی عبداللطیف خان . یك قسمت دیگر اعم از افغان وهندی جزء مامورین عالی رتبه دولت افغانستان قرار گرفتند ازقبیل : ذوالفقار خان سفیر افغانی در جاپان ومعین وزارت خارجه، علی دوست خان حایز رتبه نظامی «جنرالی» در افغانستان ، الله نواز خان وزیر دربار سلطنتی وسفیر افغانستان در آلمان وسید عبداله‌شاه جی بارتبهٔ نایب سالاری رئیس فابریکات حربی وبوت دوزی افغانستان . این شخص در هجرت درافغانستان در معیت‌اله‌نواز خان مهاجر که‌مامور یك شرکت حمل‌ونقل افغان وواگنر جرمنی بود، داخل خدمت‌شد .او درپنجاب به اتهام ضر ب سکـه قلـب تحـت تعقیـب پو لیس ا نگلیس قـر ار گر فتـه بو د ، لـهـذا بـه پشاور گریخت وچون تعقیب اودوام داشهت بـه افغانستان پـنا هـنـد ه شد. وگفت که:اوبرای‌آن سکه قلب‌میزد که‌برای آزادی خواهان هندکمك مـا لـی نماید. درهر حال او در افغانستان‌به‌سیاست مداخله ودرتجارت اشتغال ورزید تا جائیکه مانند رستم‌جی (اهل بمبی) وحکیم جان هندی ، تاجر بسیار متمولی در کابل گردید . اودر دلو١٣٤١ (١٩٦٣) چشم ازدنیا پوشید وبامراسم نظامی درقبرستان «شهدای صالحین» کابل دفن گردید .

البته احصای تمام هندی هائی که در افغانستان ازنیم قرن به‌اینطرف مشغول‌کار بودند، از حوصلهٔ این‌کتاب خارج است. روی همرفته درطی ورود واقامت این هندی ها در افغانستان ، ازبعضی این‌ها کارهای عجیبی سرزد. مثلا یکنفر هندی بنام «ملا عمادالدین خان» در کابل توانست چند نفری را تحریك کند تایك انجمن سری‌تروریستی بمقصد کشتن شاه (امان اله خان) تشکیل نمایند . گرچه این جمعیت درحین اجرای عمل گرفتار وعده‌ئی معدوم شدند، اما خود ملا عماد الدین که رکن عمده جمعیت بود ازبین پرید. همچنین مولوی محمد اکبر خان هندی ترجمان وزارت تجارت که بادوحلقه مهم سیاسی جوانان آنروز افغانستان ارتباط داشت، در نهایت مهارت هردو حلقه رابگردن هم می‌انداخت وهم ازراه ارتباطی که بادائره جاسوسی دولت داشت، شخص پادشاه را بر روشنفکران کابلی مشتبه وبدبین ساخت. در راپورهائی که این شخص برضد منورین بشاه میداد، یکی هم برضد فیضی محمدخان ناصری عضو شورای‌دولت

بود. شاه امان‌الله‌خان این راپور را علنی وامر تحقیق صادرکرد. مولوی بمجردگرفتن این اطلاع باگلوله تفنگ انتحار نمود .

یکی ازعنه‌دی های دیگر که سالها بنام تجدد ومشروطه خواهی در افغانستان زندگی کرده وحتی جزومشروطه خواهان اول افغانستان چندسال محبوس مانده بود وبعد ازاعلان استقلال افغانستان رها ومجدداً درخدمت معارف گماشته شد، همینکه دولت جوان وپیشرو افغانستان درطی‌یك اغتشاش‌ارتجاعی ازبین‌رفت،این‌مرد (مولوی نجف‌علی خان) فرصت آن یافت که نیات نهانی خودش را آشکارا وبیك پروپاگند مضری اقدام کند، واین درست همان وقتی بودکه ازطرف‌یك منبع‌خارجی‌باصرف‌پول گزافی درتمام سرحدات آزاد و داخل افغانستان یك سلسله تبلیغاتی برضد تحول وتجدد ومعارف وپیشرفت افغانستان‌بعمل می‌آمد، وهزارها تصاویر جعلی‌ومستهجنی نسبت به شاه امان‌الله خان وملکه ثریا- بحیث سمبول تجددوترقی- منتشر میگردید تااذهان توده های مردم‌را درمورد هرتحول وپیشرفت وتجددی بدبین‌ومتنفر سازد. چون مولوی مرد تحصیل کرده ودرعین زمان شاعر درزبان دری بود، مطالب خودش‌را دریك دو رساله یی بنام «پندنامه وتبریك نامه» (طبع لاهور) اظهار و درافغانستان منتشر نمود. مولوی برای پی‌گم کردن دیگران، دراین رساله های‌خود یکعده اشخاص راذم ویکعده دیگررا مدح مینماید، ولی هدف اصلی اوریختن زهر در ذهن حا کم ومحکوم افغانستان بود، مثلا در قسمت مدحیه رساله پندنامه (ص ٧-٨) چنین گوید:

من محمد گل وزیر داخله ، دانم بنام لیك میگویم دعا در حق آن نیکو سیر
مظهر فیض‌محمد (١)، نورچشم ارجمند کز زمان طفلیش میدانم این نیکو پسر
هم عزیز من‌که موسوم است باالله‌نواز پیکر صدق و صفا در حق شاه تا جور
هم رئیس فابریکات سید نیکو شیم اسمش عبدالله‌وعرفش‌شاه‌جی‌شدمشتهر

واما مولوی درقسمت هجویه خود دررسالهٔ تبریك نامه (از صفحه ٩) چنین گوید :
گر مخنث‌را بپوشانی سلاح کار زار روز میدان کی تواند با عدو آویختن
باالباس فیشن افواج امان الله چه کرد؟ کس نشد زیشان جلوگیراز بغات‌راهزن

....

دختران بودند درعهدامانی شوخ‌وشنگ هرطرف خیزك زنان‌چون‌آهوی‌دشت‌تتار
ساقهای شان نمایان بود مابین جراب پیرس ولندن بوضع فیشن ایشان نثار
دست‌شسته‌ازحیاونتگ وناموس‌وشرف! ملت افغان زشو خیهای‌ایشان شرمسار
از جرائیم تفرنج اکثری گشته مریض دُرنواح شهر کابل بدهوا بس ناگوار
خیلی‌ازدوشیزگان‌رخت‌سفربربست‌وشد(٢) عزم یوروپ کرده بر کالسکه آهن‌سوار
هرمسلمانی‌که دید این منظر عبرت‌فروز شد بدین بیدانشی شاه افغان اشکبار
زیر دندان کرده انگشت تاسف آه کرد بوالعجب از غیرت اسلام شاه کوهسار
هندوان شادان‌وخندان هرطرف‌نعره‌زنان مصلح ملت پدید آمد جوانی تا جدار
نو جوانان را بود ورد زبان لفظ وطن زآنکه بااسلام‌ودین‌چندان‌نمیدارندکار(!)
شاه امان‌الله غازی‌خواب غفلت‌رفته بود بیخبر ازگردش ایام د ر لیل و نهار

---

(١) سردار فیض محمدخان زکریا وزیر خارجه ووزیر معارف افغانستان.

(٢) بغرض تحصیل بخارج میرفتند .

از بی تدمیر شان احکام صادرگشته بو درازل ازحضرت‌سبحان‌خدای‌کردگار(۱)
جنت الفردوس آمد زیـر پـای مادران عاق مادر(۲) بامصائب دائما گردددوچار
صحبت‌سامی‌وطرزی(۳)آخرش‌ازراه‌کشید راه گم کرد وبسوی ۰اه‌کج شد رهسپار
ملحدان‌ودهریون‌چون‌مجلس‌آرایی‌کنند(!) «سوویت»برپاکنند ایزمنکران‌کردگار(٤)

همچنین مولوی محمدحسین‌خان هندی‌که تقریباً‌ده سال جزء مشروطه‌خواهان افغانی درکابل زندانی ماند، بعدازجلوس‌امیرامان‌الله خان‌رها ومدیر لیسه‌حبیبیه‌کابل مقرر شد وحتی یکبار ازطرف دولت افغانستان ـ بـه اتفاق‌صلاح الدیـن سلجوقـی (بعدها رئیس مستقل مطبوعات افغانستان)ـ درماسکـو هم اعزام شد. ایـن شخص باروشنفکران‌کابل درتماس‌آمد وخودش‌را یکنفررادیکال معرفی نمود. اماهمینکه‌به‌هند بزگشت ودولت امانیه سقوط کرده وجایش‌رایك‌حکومت ارتجاعی ومخرب‌گرفت،اولین کسیکه درهند کتابی برضددولت انقلابی امانیه تالیف ومنتشرنمود، اوبود. البته‌باید درنظر داشت‌که درآنوقت حکومت هندمایل بود که آزادی خواهان هند درافغانستان هرطوری است، نیك نام نباشند واز جـذب توجه وهمکاری مردم افغانستان محروم گردند .

این‌گونه هندی‌هاکه باپاره‌یی ازاعمال خود، حتی ارزش های اجتماعی‌مبارزین جوان هندی‌را دراین‌کشور زیرسایه قرار دادند، نه تنها برضد منافع افغانستان‌بلکه برضد مصالح ملی هندوستان هم عمل میکردند. مثلا بعد ازجنگ استقلال، مـولوی ظفرحسن خان مهاجر ازاعضای جمعیت انقلابی هند درکابل، درولایت پکتیا فرستاده شد که مثل داکتر فقیرمحمد خان بیطار، درمعیت سپهسالار افغانی خـدمت نماید . ظفر حسن خان اسناد حزبی که نزد اوبود به معاون خود مولوی الله‌نواز خان درکابل سپرد. اما بعدها معلوم شد که این اسناد بدست حکومت‌انگلیس رسیده است. گرچه گفته شد که این اسناد دراغتشاش «بچه سقو» درکابل تلف شده است، ولی مولوی عبیدالله سندی دریاد داشتهای کابل خود نوشت که ماازبعضی قراین درك نمودیم‌که اسناد مذکور بدست حکومت انگلیس رسیده است. (۵)

همچنین هندی‌های کابل بغرض‌توسعه حزب وارتباط بادولت‌ترکیه وتاسیس نمایندگی‌ها درممالك اسلامی، نقشهٔ مفصل طرح کردند، واین گذارشات سیاسی را مولوی عبیدالله سندی توسط «ابریشم‌زرد» روی «کیره» نوشت‌وبانامه‌جداگانه‌مولوی منصور، درلفافه مخصوصی به آدرس شیخ عبدالرحیم بـرادر اچاریه کر پلانی ، در

---

(۱) اصلا مطلب او استعمار بوده .

(۲) مطلوب او امان‌الله خان است .

(۳) مطلوب اومحمود طرزی مدیر سراج‌الاخبار است‌که بعدها دراسلامبول فوت شد .

(٤) مطلب او ازقشر روشنفکران افغانستان است .

(۵) یادداشت های‌مولوی عبیدالله سندی‌وزیرداخله حکومت‌موقت‌هندمندرج دررساله «کابل مین‌سات سال (۱۹۱۵ـ۱۹۲۲)»طبع لاهور سال ۱۹۵۵» ص ۸٦ـ۸۷

حیدر آبادسند ، عنوان زدوتوسط ،شیخ‌عبدالحق مهاجر بفرستاد،تاشیخ عبدالرحیم آنرا شخصاً ویا توسط معتمدی درعربستان‌به شیخ‌الهند محمودالحسن‌برساند، اما این لفافه درعوض‌شیخ‌عبدالرحیم‌برای «خان بهادر حق‌نوازخان ملتانی» دامشدو بدون درنگ به «سرمیکل‌ادوایر» تسلیم گردید (۱). خاندان «نواز»سابقهٔ طولانی‌در

خدمت حکومت انگلیس داشتند ، هنگامیکه انگلیس‌ها درصدد اشغال‌ولایات شرقی افغانستان برآمدند ، در۱۸۷۹ نخست یك نماینده بنام «میارحیم‌شاه هندوستانی» در چترال‌فرستادند معمولا این‌شخص‌ملبس به‌عباوردای مذهبی و تقوی بود،ودرزیر این نقاب توانست در چترال‌مردم راجلب‌کند وخودبه‌فعالیت تخریبی بپردازد،این

است که‌آتش نفاق درخاندان مهتر چترال روشن‌شد وبعد از مسموم شدن‌امان‌الملك کار خانوادهٔ حکمران بجائی کشیدکه بالاخره عسکر انگلیس به‌چترال سوق‌گردیدو حلقهٔ‌اطاعت درگوش مهتر دست نشانده انداخته‌شد .نمایندهٔ انگلیس«محمد نواز خان»دفعدار ملتانی در چترال ازخدمت درراه انگلستان‌مضایقه نکرد،وبا ز پسرش

«رب نوازخان»به‌نمایندگی حکومت انگلیسی در چترال فرستاده شد ، که مثل پدر جان فشانی کرد و درجنگها شرکت نمود . پس‌از طرف انگلیس به‌ایشان« لقب اعزازی»ومعاش مستمری واراضی مزروعه بسیاری بخشش‌در ملتان داده‌شد.در هر حال درنتیجه این عمل حق‌نوازخان، شیخ‌الهند محمودالحسن بارفقای خـود : عزیز

گل کاکاخیل‌حسین احمدمدنی، وحیداحمدوحکیم‌نصرت حسین‌درسال ۱۹۱٦— ازطرف انگلیسها اسیر و بحیث «مجرمین جنگ»درمالتا محبوس گردیدند .کتاب« اسیر مالتا»درهمین وقت از طرف حسین احمد مدنی نوشته‌شد .سایر آزادی خواهان هندهم‌تحت فشار حکومت انگلیس قرار گرفتند، حتی انگلیسها به غرض تسلیم

گرفتن مهاجرین به‌افغانستان مراجعه کرده ونوته‌دادند ،ولی ازطرف‌امیرحبیب‌الله‌خان ردشد. یعنی امیر آنانرا به‌حکومت انگلیس نسپرد .اما آزاددرمسافرت‌به مما لك خارجه گذاشت وکسانیکه درکابل ماندند تحت نظارت قرار گرفتند. از جمله‌کسانیکه به سرحدات‌آزا افغانی رفتند یکی‌مولوی‌محمدابراهیم ودیگری‌مولوی محمد عـلی

قصوری معلمین مدرسهٔ حبیبیهٔ کابل‌بودند . حاجی‌ترنگزایی مجاهدمعروف افغا نی آنانرا پذیرفت . ولی محمد علی انحراف کرد و توسط صاحبزاده عبدالقیوم خائن مشهور صوبهٔ سرحد ، به حکومت انگلیس تسلیم‌شد وآنچه میدانست افشا نمود . در حالیکه مولوی‌محمد ابراهیم به‌قصد روسیه حرکت‌کرد ودرحین‌سفرطوراسرار

آمیزی‌بمرد .بعداز مرگ‌شیخ‌الهند محمود الحسن باز امیر امان‌الله خان مجلس‌تعزیهٔ بزرگی در کابل تشکیل کرد و خودگفت : کاری راکه شیخ‌الهند آغاز کرده بود ، من انجام خواهم داد .

درهمین سال ۱۹۱٦راجه‌مهندرپرتاب رئیس حکومت موقتی هند در کابل ، مکتوبی به‌عنوان‌نیکلای‌دوم امپراطور روسیه —بغرض استمداد وجلب‌همکاری‌او برای

آزادی هندوستان —نوشت وفرستاد .این مکتوب درروی «لوحه‌یی‌ازطلا» نو شته‌شده بود ولی‌این نامه طلائی هم مثل‌نامهٔ ابریشمین در عوض دست روس به‌دست‌انگلیس رسیدوتصویرآن درهند دیده شد . و مجلهٔ «پشتـون» پشاور در فـروری۱۹٤۷

شرحی درآن مورد منتشر ساخت . این تنها نبود ، بعضی‌از مهاجرین هندی مثلا شهنواز خان ملتانی و غیره از کابل به هند انگلیسی بر گشتند وما مون ومصؤن بسر بردند ، در حالیکه آزادی خواهان حقیقی در زندانهای انگلیس افتاده بودند . داکتر شجاع‌الله وعبدالباری و عبدالقادر خان مهاجر ،هنگامیکه از راه ایران به‌ترکیه میرفتند در دست انگلیسها افتادند . عبدالباری تمام اسرار حزبی را فاش کردو رها شد . عبدالقادر که مرد صادقی بود باااندوه بسیاری بمرد . در وزیرستان‌هنگامیکه یك جمعیت هشاد نفری مجاهدین هندی مشغول فعالیت بودند ، عبدالرشید مها جر نعمت‌الله مهاجر رابه همین سبب کشت که‌اوبا انگلیسها رابطه داشت ، گر چه سایرین خود اورا درقصاص کشتند ، همچنین درچمرکند مولوی محمد بشیر مجاهد و ناشر جریده‌المجاهد که رهبری مهاجرین هندی را در دست داشت از طرف یکنفر رفیق خائن خود بنام مولوی فضل الهی مهاجر به نفع دشمنان آزادی هندو ستان کشته شد .

البته این روش های منفی بعضی هندی های مسلمان نسبت به افغانستان‌و نسبت به‌هندوستان ، نمی توانست در اذهان روشنفکران افغانستان بی تاثیربماند ویا احساس عدم اعتماد تولید نکند . نظیر این حادثه در کشور ترکیه نیز تو سط یك‌نفر مدعی مبارزهٔ آزادی هندبعمل آمد، وآن اینکه مردی تحصیل کرده به نام «مصطفی صغیر» بادعوی نمایندگی «کمیتهٔ خلافت هند» در انقره رفت ،وهنگامیکه ملیون ترك باجدیت مشغول احیای تورکیه از دست رفته بودند گفت که : عنقریب چند ملیون پوند اعانه ازطرف کمیتهٔ خلافت هند در دسترس ملیون تر کیه گذاشته خواهد شد . اما ترکها به‌زودی متوجه شدند که‌او آدم‌مشکوکی است . مکاتیب اورا سرأ سانسور کرده ومتیقن شد ند که‌این نماینده کمیتهٔ خلافت اسلامی با شعبهٔ جاسوسی انگلیسی در اسلامبول ارتباط دارد. یکنفر فون جرمنی کـه کتابی به نـام «مصطفی کمال » نوشته شرح جالبی دراین موضوع می‌نویسد و میگوید که‌مصطفی صغیر را بامهارت استنطاق ومحاکمه و معترف نمودند که‌او منسوب به‌یکی‌ازخانواده های ثروت مند بنارس بوده وبه‌مصرف انگلیس برای جاسوسی تربیه‌شده‌است . (چنانکه رودیارد کپلنگ این طرزرا در رومان مشهور خـود «کم» شرح داده است) مصطفی در کودکی (ده سالگی) ازهند به لندن برده‌شده تحت تعلیم «جنتلمینی» قرار گرفت واکسفوردراختم نمود و به‌قرآن‌ووجدان سوگندوفاداری درراه خدمت‌به انگلستان برداشت .آنگاه‌به‌سفردنیا فرستاده‌شد وسندداکتری‌از «هایدل‌برگ»‌المان حاصل‌کرد،درحالیکه محصلین هندی رادرآنجا سرأ نظارت مینمود ،بعدها مصطفی درافغانستان ومصرماموریت مخفی‌گرفت ودرایران‌به حیث‌قونسل انگلیس‌خدمت‌نمود. در جنگ جهانی‌اول اودرسویس مرکز جاسوسی بین‌المللی مشغول‌بودوبعد ازجنگ به‌حیث نماینده کمیتهٔ خلافت وارد ترکیه شد . عنوان نمایندگی در اول اورا مورد اعتماد واعتبار ترکها قرار داد ، خصوصاً که او فهرست ترکهای خائن و جا سوس انگلیس را (معلوم نیست چه اندازه این اطلاع اورا ست‌یا دروغ بوده است) به‌رژیم مصطفی کمال پاشا تقدیم کرد . نام سلطان و حیدالدین وداماد فرید صدراعظم‌ترکیه نیز جزء این فهرست بود .

مصطفی صغیر اعتراف کرد که وظیفه او کشف روابط ملیون ترکیه باروسیه انقلابی و هم اجرای سوء قصدی به‌جان مصطفی کمال بوده است ودربدل این‌خدمت

صدهزار پوند جایزه درانتظار اوست. قضات علت ترجیح اورا در انتخاب چنین وظیفه‌ئی پرسان کردند . صغیر جواب داد: به‌جهتیکه من‌قبلا چنین سوء قصدی را کامیا بانه درکشتن پادشاه افغانستان (مقصدش از امیر حبیب الله خان است) انجام داده ام. او این رابرای آن میگفت که امیرحبیب الله خان مجبور بود بعدا از ختم جنگ اول‌جهانی بحکومت انگلیس رسماً یادداشت بدهد وتقاضا کند که «کانفرانس صلح» استقلال افغانستان رابشناسد ـ چونکه امیر باهمین شرط بیطرفی افغانستان را درجنگ اعلان کرده بود. یاد داشت امیر حبیب الله‌خان دراین موضوع دراوایل فروری ۱۹۱۹ بحکومت انگلیس داده‌شد ولی امیر دراواخر همین‌ماه درجلال آباد کشته گردید . لهـذا وانمود ند که‌گویا سیاست انگلیس مو جب کشته شدن امیر گردیده است، تادیگری در افغانستان جرئت دعوی استقلال کشور را نداشته باشد. انگلیسها عادت دارند که بعضا کارهای عمده‌یی راکه دیگران انجام میدهند ، بپای خود ختم میکنند ، وبرعکس کارها پیراکه خود انجام میدهند وناکام میشوند ، بار ملامتی ناکامی آنرا بردوش دیگران می‌اندازند . درهرحال درمورد کشته شد ن امیر حبیب الله خان تاریخ افغانستان ادعای مصطفی صغیر را ردمیکند. زیرا کشته شدن امیر حبیب الله خان یك‌قضیهٔ ناشی ازسیاست داخلی‌کشور بود، وحتی د ر محیط جلال آباد وکابل ، کشندهٔ شاه هم‌بنام شجاع الدو له خان غوربندی (فراشباشی حضورشاه) شناخته شده بود .

بهر صورت صغیر درانقره بدارزده شد وطبق وصیتش نام خانواده او افشا نه‌گردید صغیر دربالای تخته چوبه دار عوض استادن، نشست. جلاد اورا متوجه این اشتباه نمود. صغیر بر خاست‌وبا تادب گفت ببخشیدمن باراول در عمرم‌چنین‌جائیرا میبینم . (۱) او وصیتی دیگری کرده بود که‌بکس خالی او بنمایندگی انگلیس د ر اسلامبو ل داده‌شود . ترکها ازآن نوشتهٔ کشف کردند که‌صغیر گفته بود: من درراه خدمت بدولت قوی شوکت‌انگلستان در شهر ی کشته میشوم که‌براز گل ولای است. جراید آنوقته هند نیز قضیه صغیر را نشر کردند . وقتی مصطفی کمال از اعتراف صغیر نسبت به‌کشتن خود وجائزه هنگفت صدهزار پوند شنید، انگشت به‌کلهٔ‌خود نهاده گفت من نمیدانستم کله من اینقدر قیمت‌دارد . فون مینویسد که‌اگر طر ح این سوء قصد نسبت به مصطفی کمال واقعیت داشته باشد هم طرح حکومت‌انگلیس نیست، بلکه نقشه اداره جاسوسی انگلستان است .

و اما روش ادبی وتبلیغاتی انگلیس نسبت به افغانستان :

تادوره قرون جدیده بین کشورهای آسیایی دورافتاده وممالك اروپائی‌شناسائی ومعرفت یا هیچ نبود ویابسیار کم ومحدود وناقص‌بود. امابعد ازبازشدن پای‌استعمار غرب درشرق وتوسعه روابط تجارتی ، این شناسائی ها بیشتر شده رفت، دول استعما ری بهرجائیکه رسیدند کتب وآثاری راجع به‌آن نوشتند ودر اروپا منتشر ساختند. البته این کتب وآثار تاجائیکه بمنافع استعمار خدمت مینمود، بابندی به حقایق وو اقعیات کمتر داشت .انگلیسها یکی ازمردمان اروپا هستند که زودتر از

---

(۱) کتاب « غازی مصطفی کمال »تالیف داگوبرت فون میکش ((Dagobert von mikusch طبع لایبزیك سال ۱۹۲۹

دیگران ازراه هندوستان باافغانستان آشنا گردیدند وبیشتر از دیگران آثاری در مورد افغانستان نوشتند . همین آثار ایشان بود که مدرك و ماخذ مهم شناسائی سایر ممالك‌جهان باافغانستان گردید، وهنوز مرجع ومنبع اغلب مورخین ونویسندگان درباره افغانستان محسوب است، در حالیکه آثار انگلیس بیشتر برمبنای اغراض سیاسی در برابر افغانستان قرار داشت . زیرا ازهمان قرن هژدهم انگلیسها افغانستان را رقیب خود در سر تصرف هندوستان تشخیص کرده و درقرن نزدهم مکررا بامردم افغانستان داخل جنگ گردیده بودند، پس در تحریر تاریخ مردم و کشور افغانستان ـ مخصوصاً تاریخ سیاسی آن ـ اسیر اغراض سیاسی وعاطفه و احساس شخصی خود بودند .

این آثار انگلیسی در مورد افغانستان بیشتر گرداین محورمیچرخد : (چون کشوری بنام افغانستان در گذشته وجود خارجی نداشت، طبعاً ملتی هم موجودنبود. پس این مملکت حصهٔ ازهندوستان وحصهٔ از ایران است. اگردرقرن هجدهم دولتی هم درافغانستان بوجود آمده یك امر اتفاقی است نه‌یك واقعیت تاریخی. این دولت اتفاقی نیز بوسیله قبیلهٔ بنام «افغان» تشکیل گردیده که مرکبی از دزدی، آدم کشی غداری ، دروغ گوئی وفریب‌کاری هستند واساسا ازچند صد سالی بیشتر درتاریخ ملل‌جهان ، عمر ندارند . واگر بااین بی اصالتی هنوز دردنیا دولتی بنام‌افغانستان وجود دارد، جزاین نیست که‌توازن قوای دولت تازه وارد روس وانگلیس ، این دولت رابشکل یك «بفرستیت» زنده گذاشته است) .یکنفر مورخ ودیپلومات انگلیس در تازه ترین کتاب که در مورد افغانستان نوشته وادعاکرده که حاوی تمام نوشته های قبلی (البته نوشته های انگلیس) راجع به‌افغانستان است، درباره افغانها چنین میگوید : «لودیها وابراهیم لودی از افغانهای شمال، در تاریخ (؟) به حیث دزدان کوهی ذکر گردیده‌اند... پشتون هارا همسایه گان شان همیشه‌بحیث مردم وحشی نگریسته‌اند ... تاجیکها مردم محیل وحریص بوده، درشرافت ودرست کاری شان نقصان موجود است....از بکها فاقد صفات لیدرشپی وفاقد اراده وتصمیم میباشند، یعنی دو صفتیکه نژادهای فاتح (؟) رامشخص میسازند ... ممالك متمدن (انگلیسها) باید ممالك غیرمتمدن سرحدات خودرا (افغانها) اشغال ، تحت سیطرهٔ خویش قرار دهند، ورنه خود مضمحل خواهند گشت .» (۱)

انگلیسها که تاثیر نفوذ تاریخی ومعنوی افغانستان را درهند انگلیسی اندازه کرده بودند ،برای انهدام این روحیه درهند، اطفال هندوستانی رادر مدارس هند چنین تلقین میکردند: «... افغانستان تاعهد احمدشاه ابدالی یکی از ولایات امپراتوری مغل (بابری‌ها) بود که توسط شهزادگان خود اداره میشد وبازحصهٔ ازایران گردید ... احمد شاه ابدالی برای کشتار وتاراج داخل هند شد وشش بار هرحصه‌هندوستان را کشتار کرد وآتش زده بسوخت وتاراج کرد. در هرکجا معابد هند ورا بربادوتباه نمود ، گاوهارا بکشت ومعابد راملوث ساخت ، طفلها وزنها ومرد های هندی رابه

---

(۱) کتاب افغانستان تالیف‌فریزر تتلر وزیر مختار انگلیس در ۱۹٤۱ بدربار کابل ،طبع لندن سال ۱۹۵۰، صفحات ۲۷ـ۵۵ـ۷٦

بردگی واسارت برد .» (۱)

انگلیسها درمودر رجال افغانستان هم ازواقعیت وحقیقت انحراف کرده وهرکه را بامنافع واغراض خود منطبق ویامستعمل یافتند، اورابه نیکو ئی ستوده ونمونه مثال درتاریخ قرار دادند ، وآنکه را مخالف اغراض خود وموافق منافع ملی افغانستان دیدند ، در پرده‌های توهین وافترا پیچیده ، به‌بدی تبلیغ کردند. بطور مثال : درمورد رحمت‌الله وفادار خان (وزیر زمانشاه)که استحکام دولت رادرداخل و تخلیص هندوستان را درخارج میخواست ، نوشتند که اویك پوپلزائی گمنام وفاسد » بود. درمورد یارمحمدخان وزیر شهزاده کامران که‌پاتنجرنماینده انگلیس را با آنهمه مصارفی که‌برای تحکیم هرات کرده بود ، ازهرات اخراج کرده‌بود ، گفتند که : یارمحمد خان یکمرد «بدذات وبسیار بیمایه» بود . زیرا بقول مو هن لال، وزیر یارمحمدخان درهرات میجر تاد انگلیسي (۳) وموهن لال هندی رادر مجلس گفته‌بود که :شما سگهای بی عقیده هستید . قبل ازتاد، پوتنجر که‌نماینده انگلیس درهرات بود بوزیر پیشنهاد کرده بود که با انگلیس عهدی ببندد وبگذارد دو فوج هرات تحت قوماندہ افسران انگلیسی گذ اشته شود، ونماینده های انگلیس در انتظا م امور خدمت نمایند وهم قلعه غوریان از ایران مسترد گردد. وزیر یارمحمد خان این پیشنهاد را رد کرد . عوض پوتنجر ، میجر تاد در ۱۸۳۹ درهرات رسید وبغرض استحکام شهر هرات مصرف بسیاری کرد ، معهـذا وزیر نگذاشت که ریشه انگلیس درهرات قایم شود. تاد توانست که با دسیسه کامران را برضد وزیر تحریك کند، همچنان دین محمدخان کاکا زاده وزیر را مخالف اوساخت تاجائیکه کامران ودین‌محمد خان درصدد قتل وزیر برآمدند. وزیرمطلع شده دین محمد را محبوس کرد وکامران رابجایش نشاند . تاد متوجه خود وزیر شده سعی کرد اورا موافق باانگلیس نماید. ولی وزیر پیشنهاد اورا تردید کرد وموافقین اورادر هرات (چون شهزاده یو سف نواسه فیروز الدین،ومحمد حسن قاضی‌هرات) محبوس ومصادره نمود. این است‌که انگلیسهادشمن خونی وزیر یارمحمد خان گردیدند، واین دشمنی خودرا در تاریخ نیز گنجانیدند .

لهذامیجر دارسی تاد ناکام راجع بوزیر نوشت که :«همراه ساختن وزیر بـا انگلیس ممکن نیست ومثال اعمال اورا نمیتوان درتاریخ شیطنت بشر یافت .» زیرا وزیر یارمحمدخان برای استحکام هرات وترمیم خرابی های وارده از جنگ ایرا ن ماهانه ۲۵ هزار پوند از نماینده انگلیسی میگرفت وبرای اینکار مجموعا در حدود سه ملیون روپیه از انگلیسها گرفت، اما نگذاشت که انگلیس ها در امور هـرات مداخله کنند و یا از حدود معاهدات مورخ جون وجولای ۱۸۳۹ منعقده بین هرات و انگلیس که استقلال هرات راتامین ومداخله انگلیس را درامور هرات تحریم نمود ه بود ،سر موئی انحراف‌نمایند. حتی «مت‌فورد » انگلیسی که ازهرات عبور کرد راجع

---

(۱) تاریخ هندوستان برای صنوف متوسطه تالیف ای مارسدن بی. ای. طبع لندن سال ۱۹۱۰ صفحات ۲۰۲ـ۱۳۵

(۲) E.D. Grey Totld این شخص زبان دری میدانست و در ایران‌سفر کرده ودرهرات نماینده شده‌بود مگر وزیر یارمحمد خان اورا طردکرد .

بوزیر چنین اعتراف نمودکه : « هیچ تردیدی نیست که‌یار محمد خان بسیارهوشیار وفهیم است اماهمین هوش وادراك اوست که اورادشمن خطرناك منافع انگلیس ساخته است، این شخص اطلاع دارد که انگلیس در هندوستان چه کرده‌است و میداند که نتیجه دوستی وحمایت انگلیس بطورکلی اشغال وتصرف است.» فریر که در ۱۸۴۵ درهرات باوزیر یارمحمد خان ودرقندهار باسردار کهندل خان ملاقات وصبحت کرده است راجع بوزیر یار محمد خان بیطرفانه مینویسد که :«یارمحمد خان مرد بلند قامت ودارای قیافت تندی است اما زننده نیست، ظاهرا بیشتر از ۵۰ سال معلوم نمیشود در حالیکه ۶۰ سال دارد ... او گفت‌که من‌گریبان خودرا از دست ایرانی ها خلاص کرده‌ام.. من ازنقشه های انگلیس هامسبوق ام ومیدانم تا چه اندازه در پیشرفت آن علاقه مندند ... من‌چنین وانمود میکردم که بدام آنها افتاده‌ام ولی دردام آنها نبودم... دریار محمد خان بیش ازان میزان استعدادوهوش است که برای یك مرد بزرگ لازم میباشد ...» (۱)

انگلیس هانسبت به این سیاست مدار وطن پرست که درافغانستان وبخارا و خیوه نیز برضد ارتباط ونفوذانگلیس ها میکوشید آنقدر غضبی شده‌بودند که‌مکناتن از کابل به اکلند پیشنهاد کرد تاسپاهی بنام شاه شجاع درهرات سوق شود. ولی این تصمیم درخیال باقیماند زیرا انگلیس ها روزبروز در بحر مبارزات ملی‌افغانستان فرو تر میرفت تابکلی نابود گردیدند ووزیر یارمحمد خان مفاد عهدنامه ها باانگلیس رایك جانبه باطل کرد، نمایندگان آنانرا ازهرات اخراج نمود وتمام روابط خود را با انگلیس قطع‌کرد. پس اومورد تنفر واتهام نویسندگان قرار گرفت .

درمورد امیر شیرعلی خان، که مستقلانه ارتباط بامالك خارجی برقرار ودر داخله به‌تشکیل کابینه و قشون وتاسیس کار خانه وجریده پرداخت ، لارد لیتن وایسرای هند (بقول تتلر)چنین قضاوت نمود: امیر شیرعلی یك «وحشی نیمه‌دیوانه» است. سپهسالار غلام حیدر خان چرخی که درددفاع از وطن برروی انگلیس شمشیر زده ودر برابر تحمیلات انگلیس و«خط سرحدی دیورند» ، مقاومت مینمود ، از طرف مورخ وسیاست مدار انگلیس (تتلر) عنوان «فامیلی شریر چر خی »گرفت.

هنگامیکه امیر دوست محمدخان در صدد استرداد پشاور برآمد وهم بادولت روس تماس سیاسی گرفت، آقای «سرجان کی» درمورد اوچنین نوشت:«دوست‌محمد یك سپاهی هرزه وبی‌تعلیم وبیسواد ودایم الخمر بود» (۲) دیگری نوشت‌که«دوست محمدخان دریك مکتب خیانت وتوطئه وفریب بزرگ شده بود.» امابعد ازآنکه امیر دوست محمدخان سرنوشت استقلال ملی وسلطنت خودرا باپشاور بترحم دشمن سپرد ، انگلیسها راجع به‌اوچنین گفتند : امیردوست محمدخان مردزحمت کش،خوش خلق ، محبوب مردم وپابند به عهد بود، او ازشراب دست کشیده وقرآن مطالعه میکرد (۳). فریزر تتلر هم نوشت : «امیر دوست محمدخان یك لیدر خوب سواره نظام ومثل سایر اعضای خاندان خود دارای نبوغ یك اداره کنندهٔ مادر زاد بود ...

---

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس اثر محمود محمود جلد دو مصفحه ۳۳۷_۳۴۲

(۲) قاضی عطاء الله جلد اول صفحه ۲۵۹

(۳) قاضی عطاء الله جلد اول صفحه ۲۶۰ _ بنقل ازقول سرجان کی .

محمد زائی ها برعکس سدوزائی ها توانسته‌اند یك‌سلسله فرمان‌روایان لایقی‌بوجود آورند ،که‌بتواند مملکت‌را نگهداری‌کند...انگلیسها مردم‌افغان‌را به حیث‌یك خائن ودروغ‌گو و بدقول شناختند ، درحالیکه دربین فرمان روایان‌آنها مخصوصاًدرنسل پاینده خان و بارکزائی ها ما یك معیار شرافت و صداقت می یابیم که اکثر آنها

را قابل اعتماد واطمینان می سازد...دوست محمد خان اولین فرمان روای افغانستان بودکه ثابت کرد: درزیر کلیه ظواهر نااستوار و کـرکتر ضعیف ، هسته صداقـت وثبات هدف دربین‌رهبران بزرگ بارگزئی موجود است ...زندگی‌دوست‌محمد خان نشان میدهد که‌اویك اداره چی لایق ویك جنتلمن بزرگ بود » (۱)

چرا نویسندگان انگلیس در مورد یك فرد اینقدر متناقض ومتضاد قضاوت می‌کردند؟ برای آنکه این فردرایك روز مخالف خود میافتند وروز دیگر موافق.راجع به‌امیر دوست محمد خان نیز چنین‌بود ، مثلابعدازآنکه انگلیسها معاهده۱۸۵۵پشاور را با نماینده وپسر امیر (غـلام حیدرخان) بسته ودوست ودشمن انگلیس رادوست ودشمن امیر «قرار دادند» و بعد ها در ۱۸۵۷در پشاور با خود امیردوست محمد خان معاهدهٔ باصطلاح انگلیس «دوستانه»عقد نمودند وامیر بعد از امضاء معا هدهـ گفت : «اینك‌من باحکومت‌انگلیس متحد شدم واین اتحاد راتادم مرگ حفظ خوا هم

نمود و لو هر چه پیش‌آید.» پس قضاوت انگلیسها هم دربارهٔ او خوبتر شد.فریزر تتلر دراین موضوع چنین مینویسد: «امیر به قولیـکه بعد ازعقد معاهده پشاور داده بود، وفاکرد واین وفای او بودکه درتابستان نحس ۱۸۵۷ (انقلاب ملی هندوستان) هند را از بزرگترین بحرانی نجات داد، درهنگامیکه لارنس آخرین‌افراد قوای‌خودرا به

دهلی سوق می‌نمود ، وادواردز سرحدات را تنها بقوه کرکتر ولیه‌رشپی خودحفظ می‌کرد، تنها و تنها یك کمله دوست محمد می‌توانست که‌تمام قبایل افغانی‌راباموجی از هیجان و تعصب ، درسرتاسر دره‌های ثروتمندپشاور ودیره جات سرازیرساخته ومجدداً تمام‌آنولایات‌را متصرف گردد ، ولـی این کلمه را امیر هر گز بر زبـان نراند ـ »

انگلیسها در قضاوت نسبت به امیر عبدالرحمن‌خان مترددد بودند ، زیرا ا ز یکطرف سازش و بمدارای اورا با انگلیسها میدیدند ، تاجا ییکه از استقلال کشور گذشت ، وخط دیورند راقبول وولایات شرقی افغانستان را از چترال تا بلوچستان به انگلیسها گذاشت . چنانکه تتلر در همین مورد گفت : « امیر عـبدالرحمـن‌خان رول خود را خوب بازی کرد و نقشی را که میباید درمذاکرات نازك ومشکل‌میباخت

بخوبی درك‌کرد تامنتج بموازنه نهائی ـدرتعیین تمام خط طویل سرحدی از پامیر تا ایران گردید . وحتی امیر یکبار هم مانع اقدامات حکومت انگلیس ـجهت حـل عادلانه مسئله (!) نشد . ولی امیرمصمم بود کـه نگـذارد واقعیت تسلط انـگلیس بصورت آشکارا دربرابر دیدگان مردمش قرار گـیرد ».اما از طـرف دیـگر امیـر عبدالرحمن خـان دو لت مرکزی افغانستان را تحـکیم نمود و برای حفظ مقام خـود

درنظر ملت ،علنا بر ضد انگلیس سخن زد و روح جهاد را دربرابر انگلستان د ر افغانستان و سرحدات آزاد زنده نگهداشت وهم درامور داخلی انگلیس را فرصت مداخله نداده واستقلال داخلی را حفظ نمود . چنانکه هنگام حد بخشی با دولت روس ، همینکه کلنل رجوی انگلیسی ، قاضی سعدالدین خان والی هرات راازدادن

---

(۱) افغانستان تتلر صفحه ۷۲ـ۱۲۵ ـ۱۲۷

....

جراب بیك مکتوب کمشنر روسی منع کرد واخطار داد که بایستی در جواب ا و بنویسد که آینده مکتوب به عنوان مامورین افغانی ـ طبق‌امر امیر ـ ننویسد .امیر

عبدالرحمن خان فرمان مطولی به قاضی ارسال وامر کرد که برجوی داده شود ،تا بداند وهم بدولت انگلیس اطلاع بدهد . امیر دراین فرمان خود چنین گفت :

«....از راه رجوی حیرت دست داد ، رجوی عاری از تجربه و آداب‌بین‌الدولی است ، باید اورا آگاه نمایم‌که آینده این نوع رفتار حقارت آمیز نکند ، ورنه حقارت به حقارت جواب داده میشود ، رجوی باید مقدار خود و دولت خودرا بشناسد ، باید صاف گفته شوذ که‌دولت‌افغانستان رجوی را در امرحد بخشی(بین‌افغا نستان

و روس) ممیز قرار داده ، نه صاحب اختیار هنوز کار این قوم (افغانستان)ودوکرور (بیست مایون) نفوس آن بجائی نرسیده‌که از ننگ ونام دولت و ملت خودبگذرند ودولتی را (انگلیس) که‌بعد ازدشمنی ـ بواسطهٔ امیر خود ـ دوست گرفته اند ، می خواهند با او به مساوات رفتار نمایند ، نه اینکه بخواهند او را صاحب اختیار

خود قرار دهند . اگر نایب السلطنه هند تذکرات مرا در اولین مجلس (در هند) به دولت خود اطلاع نداده است ، پس فواید این ملاقات برای هردو دولت هیچ‌است من صریح گفته ام که اگر مردم افغانستان خیر و فایدهٔ خودرا در دوستی روس می دیدند هر گز با شما دوستی نمی کردند . حالا که با شما دوستی کرده ایم

برای منافع خود ماست، نه اینکه مامقهور ومجبور بوده ایم، ماکسی را آقا وصاحب اختیار خود قرارنمیدهیم وگر جهانی برهم خورد، ماشان ووقار خودرا برهم‌نمیزنیم مکاتبات سرحدی بین همسایه ها معمول و معقول است . ما همین قدر برخود لازم

گرفته ایم که اعاظم امور خارجه را بی قید صلاح دولت انگلیس حل‌و فصل ننمائیم دیگر قید و تکلیفی بر ما نیست و ما خود را حکمران مستقل مملکت درامور خود

میدانیم ، ما هنوز مملوك دولت هند نشده و افغانستان را قباله نداده ونفروخته‌ایم که شعار راجگان هندوستان را اختیار نمائیم . ندانستیم که دیده تمیز کرنیل‌رجوی را چه چیزی فروبسته . مردم افغانستان قبل از دوستی انگلیس ، دشمنی خود را نشان دادند واز جبروت و مکنت انگلیس نترسیدند ، وبا دولت روس قبل‌از

مصالحه ، گریبان به گریبان جنگ نموده شمشیر زدند و کشتند و کشته شدند واز بزرگی سامان آندولت باك و هراس نکردند ، و گر چنانچه صلح واقع نمی شد تا حال هزاران خون دیگرریخته می شد (مطلب از جنگ سرحدی آق تیپه و پنجده و پل خشتی بین روس وافغانستان است) . پس امروز کجا آنقدر زبون و ذلیل

شده ایم که به گفتهٔ رجوی به کمشنر روسی نوشته و سجل بدهیم که ما مملوك دولت هند ودرکار خود بی‌اختیار ومثل صوبه‌داری ازصوبه داران کشور هندمیباشیم. دولت روس خوب میداندکه دولت افغانستان اقتدار واختیار ذاتی‌را درنفس خودداره، مردم افغانستان هم خوب میدانند که مصالحهٔ روس را اعتبار نیست ... » (۱)

این است که انگلیسها در قضاوت نسبت به امیر عبدالرحمن خان و معرفی‌او به مردم انگلیس ، فورمول تازه و مر کبی ایجاد کردند . از آنجمله لارد کر ز ن مشهور که خود به دربار امیر عبدالرحمن خان آمده بود . چنین گفت : «امیر

---

(۱) جلد سوم سراج التواریخ فیض محمد صفحه ۴۸۸

عبدالرحمن خان یك معجون مرکبی از سیاست مداری و ظرافت ووحشی گری بود، گرچه امیر این اتهام (وحشی گری) را ردمیکرد وادعا می نمود که این روش(وحشی گری) طریق یگانه معامله باچنین یك نژاد غدار و خیانت کار (!) (مطلوب او مردم افغانستان می باشد) است » .همچنین کرزن با رضایت خاطر از قول یك نفر

انگلیس مقیم کابل می گویدکه امیر عبدالرحمن‌خان خود گفته است که او ۱۲۰هزار نفر از مردم خودرا کشته است ... کرزن میگوید که «این پادشاه درآن واحد یك شخص بزرگ ، یك وطن پرست ، یك عفریت و یك شریر بود ... با مزاج متغیر وزبان درشتی که داشت عموما یك دوست پایدار و متحد دولت انگلیس بودومستحق

این است که در تاریخ افغانستان و تاریخ امپراطوری هند نام او در درجه عالی ثبت و قید گردد .» (۱) بههمین سبب بود که تتلر نوشت :«صفات‌امیرعبدالرحمن خان بهحیث یك اداره کننده بزرگ ، پس از تعیین سر حدات شمالی افغانستان با روسیه ارزش عظیمی برای دولت انگلیس داشت .»(۲)

انگلیسها چنانیکه بوسیلهٔ فعالیت های مخفی خود دربین ملت هموطن افغانستان نفاق و شقاق واختلافات نژادی و لسانی و سمتی و قبیلوی را تولید

و توسیع کرده میرفت ، تا از نظر مذهب سنی و شیعه ، از نظر زبان دری‌وپشتو از نظر نژاد ازبك وهزاره ، از نظر قبیلهٔ غلجائی و درانی واز نظر منطقه قندهاری

و هراتی وامثال آن مخالف و بدبین همدیگرگردیده ، آنقدر به جان خود مشغول گردند که مصالح عمومی کشور و مخا طرات دشمن خارجی فراموش شان گردد ـ همچنان انگلیسها توسط مطبوعات خود «ایما به شکل غیر مستقیم پاد شا ها ن افغانستان را به وارد کردن فشار بالای ملت افغانستان رهنمونی می کردند، مردم

افغانستان زانوهین کرده وسزاوار مجازات به قلم میدادند . چنانکه در زمان‌سلطنت امیر عبدالرحمن خا ن پادشاه خشمناك افغانستان می نوشتند که یك ملت آهنین (یعنی افغانستان) پادشاه آهنینی (یعنی امیر عبدالرحمن خان) به کار دارد (!) همچنین هنگامیکه مردم منگل پاکتیا از فشار حواله جات غله و علوفه دولت ،بجان

رسیده ودر مقابل حکومت قیام مسلح کردند (۱۲۹۱ شمسی ـ۱۹۱۳)امیر حبیب‌الله خان برعکس‌رویهٔ پدرش،دربرابراین‌قیام‌زارعین‌درآخرکار ازمداراکارگرفت‌وبدون‌اعدام رهبران قیام، برای پسران شان یك مکتب عسکری در کابل تاسیس کرد . چون این روش مخالف تمایلات دولت انگلیس بود ، فوراً «تایمزاف اندیا» در اگست‌سال

مذکور مضمونی تحریك آمیز نشر کرد ؟؟ درآن گفته شده بود : امیر بازیچهٔ ملاها واطرافیان خود قرار گرفته ودر برابر سورشیان منگل ، ضعف دولت را نشان‌داده است ، زیرا بر عسکر خود بی اعتماد ست واین روش (نرمی امیر) در سرتا سر

افغانستان سوء تفاهم ایجاد کرده است ، در حالیکه اتحاد بین اقوام افغانستا ن بر ضد منافع امیر است (!) . مترجمین هندی دربار افغانستان نیز منتظر چنین مضامینی بودند تا فوراً ترجمه کرده ودر برابر چشم شاه بگذارند . انگلیسها

---

(۱) Tales of Travel تالیف لاردکرزن‌چاپ‌لندن۱۹۲۳ص ۵۱ ـ۵۳

در نشر چنین مضامین دو فاخته را بیك تیر میزدند ، یکی آنکه ملت افغانستان در زیر شکنجه و فشار پادشاهان خود خسته ودل شکسته و بجان خود مشغول گردند . دیگر آنکه شاهان ترسنده از ملت خو د شان ، در برابر انگلیسها نرمش وسازش بیشتری اختیار نمایند .

ازدیگر ط ف انگلیسها برای اغفال دیگران ، ازادارهٔ دولت تحت الحمایهٔ افغانستان بهشکل مبلغ فصیح آنقدر حرف میزدند تاهر شخصی بهتمنای تحت‌الحمایه گی دولت انگلیس درافتد (!) مثلا درسال ۱۹۱۳ یك نفر عضو جمعیت آسیایی‌لندن آقای داکتر والتر سایز سیاحت درافغانستان نموده ودر کانفرانسی که در جمعیت مذکور داد چنین گفت :

افغانستان یك مملکت شرقی نیست ، زیرا امیر عبدالرحمن خان خو رد و خواب بر خود حرام کرده بود تا تهداب ترقی افغانستان را گذاشت واز « مدنیت حقیقی» اروپا استفاده نمود . امیر حبیب الله خان در مملکت فابریکه های اسلحه سازی ، عسکر منظم ، شوسه های بسیار ، مکاتب ابتدائی کثیر چند مکتب اعدادی

دو یو نیورستی تاسیس نموده و معلمین اروپایی را مورد استفاده قرار داده است یك دارالترجمه در کلکته تاسیس کرده که کتب را به فارسی ترجمه و به کابل‌جلب می نماید . امیر به‌اینصورت نا م خودرا «ابدی» ابقا کرده است . ماشینها ی سیستم نو زراعتی خواسته وبه قسط میان دهقان ها توزیع کرده است . در کابل فابریکه

های الکتریك پشمینه بافی ، سان بافی ، کاغذ سازی و آلات جارحه دیدم و خودرا در سویتزرلند گمان کردم (!) بعد از ده سال افغانستان در مدنیت و عمران ، هندوستان را عقب خواهد گذاشت ، امیر ادبا و فضلا را قدر و باز دید می کند ودر تمام ولایات افغانستان نیز هر چیز نو شده میرود و مردم منور می گردند، با این فعالیت غزنی فردوسی دوباره و قت گذشته خود خواهد یافت (!!!) (۱)

بر عکس انگلیسها و قتیکه در مورد مردم افغانستان حرف میزنند ، کلمات موهن ومحقر استعمال می کنند مثلا اندازه ترس و تنفر انگلیسها از ملت افغانستان از نطق یکی از وایسرا های انگلیسی هند در جنگ جهانی اول بخو بی آشکا را میشود . این‌وایسرا در اپریل ۱۹۱۸ در مجلس جنگی هند (نمایندگان و شهزادگان

هند) چنین گفت : «... بعد از انقلاب روسیه ، خطر بزرگ دیگری از جرمنی برای هندوستان پیش شده وآن اینکه جرمنی می خواهد از جنوب روسیه و شرق ایران افغانستان را عبور وبه هند هجوم نماید واینست خطره مشرق ، فعالیت نماینده های جرمنی هم در آسیای وسطی آغاز گردیده است . اما در شمال هند دوست

حقیقی ما امیر صاحب افغانستان (امیر حبیب‌الله خان) به مثابهٔ یك دیوار آهن در برابر سازشهای دشمنان ما قرار دارد و نمی گذارد که فعا لیت های جرمنی در کشور او تاثیر کند . ولی مردم افغانستان یك ملت عجیب الخواصی بوده و به علت جنون مذهبی که در سرشت خویش دارند فورا در صف دشمنان ما شامل خوا هند شد ، آنگاه قوت شخصی امیر صاحب مانع حرکات مردم افغانستان شده نمی تواند سپس بلیستی ما خود آماده باشیم . تادر صورت حرکات خصمانه در سرحدات هند با پیسه و سپاه وسامان جنگ به‌امیر صاحب کمک‌کنیم واو از دشمن ما جلو گیری کند ...»

---

(۱) شماره اول سال دوم سراج الاخبار طبع کابل .

روبهمرفته انگلیسها میل داشتند هیچگونه افتخاری دست ناخورده برای مردم افغانستان باقی نماند، لهذا هر کارنامه آنهارا بنوع دیگری تعبیر میکردندمثلا: وقتیکه مردم افغنستان درجنگ اول اردوی انگلیس رامعدوم کرده وسر مشق آزادی خواهان مشرق زمین قرار گرفتند ، انگلیسها چنین وانمود کردند : قیام مردم افغانستان برضد انگلیس تنها از جهتی بعمل آمدکه انگلیسها بر زنان تجاوز کرده بودند. متاسفانه نویسندگان ومورخین افغانی از قبیل فیض محمدکاتب و قاضی عطاء الله خان وغیره همه بعضا درزیر تاثیر این سخنان جعلی انگلیسهاومو هن لال وغیره قرار گرفته ویکی از دیگری بنقل روایات کاذبانه نی راجع بهفلانه زن وفرار فلانه کنیز وامثال آن پرداخته اند. این جاست کهبایستی خواننده گان باکمال احتیاط دقت وتمیز نمایند. زیرا انگلیسها درنهایت احتیاط ودقت اوضاع خودرا دربرابر ملت افغانستان مراقبت وکانترول میکردند. اینها لباس افغانی میپوشیدندودستارمیبستند وظاهرا تقوی نشان میدادند وهمچلم میکشیدند .

همچنین انگلیسها درمورد رهبران ملی افغانستان کهجان خودرا درراه حفظ آزادی کشور نثار کردند، گفتند این فداکاری ازجهتی بودکه شاه شجاع ومکناتن امر تبعید آنهارا در هندوستان صادر کرده بودند .وقتیکه مردم افغانستان درجنگ دوم قشون انگلیس رامغلوب ساختند، انگلیسها گفتند که این محض يك جنو ن مذهبی بود. هنگامیکه قشون انگلیس درمیوند ازبین برده شد، باز انگلیس هاگفتند که سردار محمد ایوب خان ازهرات برای انگلیسها نوشته بودکه اگر قندهاررا انگلیسها به اوببخشند ، سردار درخدمت انگلیس باقی خواهد ماند ، چون انگلیس این کاررا نکرد ، عسکر کشی برضد انگلیس بعمل آمدو واقعه میوند رخ داد. درحالیکه این سردار درهند وقتیکه بهدست دادن باانگلیسها مجبور میشد، بعداً دست خودش را میشست وبهافغانها میگفت : دستی که بهدشمن داده شده بایست پاك كرده شود.

همچنین وقتی که استقلال افغانستان باجنگ سوم اعلان شد، انگلیسها گفتند کهاین اعلان استقلال ازجهتی شد کهامیرامان اللهخان (باوجود نائب السطنه کاکا ومعین السطنه برادر بزرگ خود)مستحق پادشاهی افغانستان نبود ، لهذابرای آنکه فکر مردم واردوی افغا نستانرا ازعدم استحقاق خود بهنقطه دیگری متوجه سازد، اعلان استقلال وجنگ باانگلیس رابمیان آورد. یعنی بفکر انگلیسها اگرامان اللهخان کاکاوبرادر بزرگتری ازخود نمیداشت ،اساسا ملت افغانستان استقلال نمیخواست (!).امابرعکس استالین مشهور این واقعیت تاریخی راچنین تعبیر میکند :ـ

«...لازمهٔ جنبهٔ انقلابی نهضت ملی درشرایط فشار امپیریالیزم به هیچو جه آن نیست که عناصر پرو لتاریائی درنهضت وجود داشته ونهضت دارای برنامهانقلابی وجمهوری خواهانه ویامتکی بردیمو کراسی باشد. مبارزه امیر افغان (امان اللهخان) برای استقلال افغانستان باوجود نظریه سلطنت طلبی او واعوان وانصارش ، ازنظر عینی مبارزه انقلابی بود، زیرا این مبارزه امپر یالیزم راضعیف وقوایش راتجزیه کرده وآنرا ازریشهمتزلزل میسازد، درصورتیکه مبارزه دیموکرات ها و «سوسیالست ها» «انقلابیها» وجمهوری طلبان «با حرارتی» از قبیل مثلا کرنسکی وتسر تلی ، رنودل وشیدمان ، چرنوف ودان، هندرسن وکلاینس ،هنگام جنگ امپریالستی ،مبارزه ارتجاعی بود، زیرا بالنتیجه باعث رنگ وروبافتن وغلبه وتحکیم وپیروز مندی

امپر یالیزم میگشت .مبارزه بازرگا نان وروشنفکران بورژ وازیٔ مصر برای استقلال مصر به همین جهت از نظر عینی مبارزه انقلابی است، باوجود اینکه لیدرهای نهضت ملی مصر ازطبقهٔ بورژوازی ودارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف سوسیالیزم هستند. درحالیکه مبارزه حکومت «کارگری» انگلستان درراه حفظ وضع غیرمستقل مصر بهمین علت بالا مبارزه ارتجاعی است، بااینکه اعضای این حکومت دارای اصل و نسب پـر و لتـا ریا ئـی ونام پـرو لتـاریا ئی بوده و « طر فدار »سو سیا لیـز م میباشند . » (١)

در هرحال انگلیسها بااین ترس ونفرت از مردم افغانستان ، در طی بیشتر ازصد سال به هجومهای نظامی وسیاسی وپروپاگندی خود علیه افغانستان دوام داد. تاثیر این هجومها طوری بود که افغانستان تاکنون نتوانسته چهره حقیقی خودرا از ورای پرده ضخیم این تبلیغات انگلیسی بدنیا نشان دهد . حتی اکثر نو یسندگان همسایه های دربدیوار افغانستان که تاریخ مشترك دوسه هزارساله باهمی دارند ، هم تحت تاثیر تبلیغات انگلیسی ، اصالت تصور وابتکار ، تفکر وتحقیق خود را باخته بشکل مقلدی درآمدند واز عینك استعماری انگلیس افغانستان را تما شاکردند، وبعضاً نویسندگان آنها بزبان اجنبی وبرخـلاف حقـایق تاریخی سخن زد ند ، بطـور مثال :

یکنفر نویسنده وسیاست مدار ایرانی (مرزا سیدمهدی فر خ) که خودسمت وزارت مختاری ایران را در افغانستان (دراواخر سلطنت شاه امان‌الله خان) داشت ، به‌تقلید انگلیسها کتابی بنام «تاریخ سیاسی افغانستان » نوشت ودراین اثر خود چنین گفت : «...مملکت افغانستان قبل ازنادرشاه (خراسانی) دارای تاریخ‌مستقلی نیست زیرا تاریخ این قسمت ضمن سلطنت سلاطین ایران ویاجز ءسلسله‌سلاطین هندوستان ذکرشده است . تاریخ مستقل این مملکت ازسال ١١٦٠ هجری (١٧٤٧) که‌احمدخان درانی بدواً قندهار را متصرف وحکومت مستقل تشکیل داد، شرو ع میشود... مخصوصا نقض عهدیکی ازصفات عمومی افاغنه است واصولا موضوع دو روئی وحیله ودرو غ گفتن وخیانت بیك دیگر در تمام تاریخ افغانستان یکی از صفات ممیزه افغانها بشمار میرود... چیزیکه دراین تاریخ برای ما ایرانی‌ها سرمشق وتجربه باید باشد، فراموش نکردن این روحیهٔ افاغنه است که‌بانهایت اطمینان و قوت قلب باید متیقن باشیم که دولت وملت افغان عموما وافراد افاغنه بدون استثنا هرچه میگویند دروغ است، به هیچ قسم وعهد وسوگند وتعهد وقران مهر کرد ن و بالاخره به‌هیچصورت به‌آنها نمیتوان اطمینان نمود، افاغنه فقط باید بترسند.» (٢).

بیگمان آقای مهدی فرخ آثار نویسندگان استعماری اروپا را جع به‌ایران‌را مطالعه کرده ومتاثر گردیده است واین تاثر رابصورت غیر شعوری‌ومعکوس درمورد افغانستان بـروز داده است. مثلا لارد کرزن انگلیس ایران را چنین تعـر یـف نموده است :

---

(١) کتاب «مسایل لیننیزم» اثر استالین چاپ ماسکو سال ١٩٤٩ صفحات ٨٩ـ٩٠

(٢) کتاب «نظری‌بمشرق» جلداول « تاریخ سیاسی‌افغانستان » نوشته سید مهدی فر خ‌چاپ ایران سال ١٣١٤ شمسی .

«...سرشت ایرانی صورت های مختلف نشان داده است که درسایر نقاط کمتر است ، ایرانی هاملت محجوب ونژاد مؤدب است ... ازدیگر طرف ریاکار وبیوفا هستند ، جرئت واستقامت ندارند ، این‌ها دراخـلاق وصفات هیچ شباهتی بمللی که آنانرا احاطه کرده اسبت ندارند، هرگز مانند کردهای ظالم وخون خوار ، وافغانها ی عبوس وپرکینه، وترکهای مغرور وخود خواه، وهندی های سست ولاابالی نیستند... ایرانی صفات واخـلاق ممتاز دارد وبطور جمع ازصفات نیك وبزرگی عاری هستند . فقط بایك صفت میتوان آنهارا متصف دانست وآن دروغ‌گوئی است ... برمن یقین حاصل‌است که‌ایرانی صحیح الاصل به دروغ گفتن متمایل است تابه راست گفتن، هرگاه اتفاقاً یك حرف‌راستی اززبان اوخارج شده‌است، احساسات اوبرای مدتی اورا سرزنش کرده معذب خواهد داشت ...» (۱)

شك نیست اگر لارد انگلیسی این قضاوت خودرا درمورد طبقه حاکمه ایران مینمود، نه درمورد ملت شریف ایران، قضاوت او بی عیب‌تر میبود .

در هرحال مطالعه تاریخ قرن نزدهم ایران که ضمنا پر از شکست و فساد طبقه حاکمه ایران است درعده از نویسندگان ایرانی عقده هائی تولیدنمود که برای گشودن آن ازابراز هرگونه عکس العمل ناگزیر گردیدند . آسانترین یك مفر رو حی هم غوطه ور شدن در دریای تخیل وپندار بود که بعضا امثال آقای مهد ی فر خ‌به‌آن ، توسل ورزیدند ودرعالم رو یابه فتوحات قلمی پرداخته یك جهان سیاسی غیرواقعی برای ایران ایجاد کردند. دراین‌ایجاد نظری‌عجیب، دیگر ملل‌وتواریخ‌ملل‌آسیای وسطی حتی از لحاظ سیاسی معدوم پنداشته شده ودرعوض همه یك‌کشور ویك تـاریـخ سیاسی رادرنظر دارند که‌عبارت ازایران کنونی است. درحالیکه مردم کشور ها ی مختلف آسیای وسطی مشترکا تاریخ‌این سرزمین را ایجاد کرده اندواختصا ص چنین تمدن و تاریخ بیـك کشور ، نـه اینکـه تنـها غلـط است بلکـه مضحـك هم میباشد ، ولو برروی این مغلطه پرده‌ئی از اشتراك نـژاد وفلات وزبان ونام‌کشیده شده ومولود جدیدی به عنوان «ایران صغیر وایران کبیر» به‌صحنه آورده شود .

البته این عصبیت نویسنده وسیاست مدار ایرانی آقای مهدی فرخ(که‌میخواهد به‌غلط ازملت ایران نمایندگی کند)ناشی ازقلت‌معلومات تاریخی وبیشتر نا شی از یك تعصب کاذب ملی اوست .درحالیکه او قادربه تمیز بین تاریخ سیاسی وتاریخ تمدن وفرهنگ یك‌کشور نیست، وهمچنان ازتفریق بین رجال محدود یك حکومت ، وتوده عظیم ملت عاجزاست. چون اوتاریخ ایران رابشکل محلی ومجزا از تار یـخ تلفیقی و جریانهای تاریخی همسایگان مطالعه میکند، ایران را محور تاریخ آسیای پهناور میشمارد .پس نظر اودرتاریخ سرتاسر آسیای وسطی بشکل یك مغلطه و سفسطه درمی آید. فی المثل اگر استیلای کشوری به‌کشور دیگر به‌غلط در معنی تمحای تاریخ کشور استیلاشده گرفته شود ، بازدیده میشود که درضمن استیلا ی ملل همسایه بیهمدیگر ، افغانستان از عهد یفتلی تاعهد دولتهای طاهری، صفار ی، غزنوی، تیموری وهوتکی در طول قرون برکشور ایران ویاقسمتی ازآن مستو لی

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تالیف‌مورخ ایرانی‌آقای‌محمود محمود طبع تهران جلد پنج صفحه ۱۴۷۶

بوده‌اند. اما این حوادث درمعنی امحای تاریخ ایران نمیباشد، چنانچه استیلای دولت های هخامنشی وساسانی یامغل وصفوی در افغانستان در معنی امحای تاریخ افغانستان نیست .

تقریبا همزمان بامهدی فرخ‌سفیر ایران درکابل، یک نفر سفیر خارجی دیگر(۱) نیز کتابی درمورد افغانستان بنام «بحیث سفیرالمان درافغانستان» (طبع‌برلین) نوشت ، واما اوراجع به‌ملت افغانستان چنین گفت: «..افغانان باما المانیان شبیه هستند و بهمان اوصاف که‌مادار‌یم‌متصف میباشند... عشق وعلاقه مردم افغانستان به آزادی وشئون ملی، استقلال کشورشانرا تامین کرده است . سرحدات آزاد افغانستان تا هنوز برضد استعمار میجنگد واین خود نماینده شهامت ورشادت ملت افغانستان است... (راجع به‌کشته شدن کیوناری نماینده سیاسی انگلیس در کابل میگوید) : در سپتمبر ۱۸۷۹ سپاه افغانی ، کیوناری واعضای سفارت اورا درکابل بکشتند، برای آنکه او میخواست معاهده ننگینی را (معاهده گندمك) برملت دلیر وآزادی پرست افغان تحمیل کند، پس انگلیس عکس العمل توسعه طلبی خودرا درافغانستان بافجیع ترین شکل آن‌مشاهده کرد... انگلیس دانست که‌غلبه برملت آهنین افغانستان کارآسانی نیست وهر اقدام اودر این مورد باناکامی وتجارب تلخی مواجه است ... درحالیکه افغانان در صورت روابط مسالمت آمیز بادول خارجی پابند قوانین بین‌المللی واحترام متقابل بوده ، دسپلین وانتظام خودرا ثابت میسازند. حتی در هنگام اغتشاش داخلی خود (قیام بچه‌سقا) افغانها احترام به‌قوانین بین المللی را رعایت کرده وبه نمایندگان انگلیس هم مزاحمتی بعمل نیاوردند.»

تاثیر تبلیغ وتلقین آثار انگلیسی درهمسایه‌گی افغانستان بقدری موثر بود که‌نه تنها امثال مهدی فرخ ایرانی بلکه رجال دانشمند ومجرب هندوستان رانیز زیرتاثیر خود قرار داد واین تاثرات آنان گاه‌وناگاه بصورت غیر شعوری فوران مینمود . از آنجمله بود جواهر لال نیرو که درکتاب خود موسوم به «نگاهی به‌تاریخ جهان -جلد سوم » درمورد افغانستان چنین نوشت : «... تاریخ افغانستان تقریبا قسمتی از تاریخ هنداست ، زیرا عملا افغانستان مدتی درازی قسمتی از هندوستان بود... »

البته کسانیکه اغراض خاصی نسبت به افغانستان نداشته اند ویا ماهیت‌علمی وجهان بینی شان درمرتبه‌عالی‌تر ازنوشته‌های تبلیغی انگلیسی قرار داشت، افغانستان رابهتر وخوبتر از مقلدین انگلیسی شناختند ، چنانیکه همزمان باآقای جواهر لال نیرو یکنفر دانشمند باستان شناس فرانسوی (پروفیسر شلوم برژه) که‌نسبت بیك شخص سیاست مدار صلاحیت بهتر قضاوت واظهار نظر درچنین موضوعات تاریخی دارد، در کانفرانس سال ۱۹۶۱ خود (در میزان ۱۳۴۰ شمسی) راجع به‌تاریخ‌افغانستان چنین گفت « ...درعصر هخامنشی افغانستان دارای تشکیلات سیاسی وتقسیمات ملکی گردید چنانیکه فرانسه گول درعهد استیلای رومیها دارای تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی شده‌بود... یونانی هادر افغانستان تحت تاثیر ثقافت وعقاید ومذهب

---

(۱)هر سیمکه کورت ZIMKE CORT وزیر مختار جرمنی در کابل‌از سال ۱۹۳۳

مردم افغانستان قرار گرفته ازیونان متمایز شدند... از عصر هلنستیك به بعد افغانستان مثل فارس وترکستان چینی بالای راه عمده تجارتی جهان (راه ابریشم) قرار داشت .. .تخریب مغل (قرن سیزده)این مملکت را (افغانستان)راکه درذروهٔ کمال مدنیت اسلامی بود،نامهای البرونی وابن سینا وفردوسی یادگار آنست،بکلی از هستی ساقط نمود... رنسانس تیموری که درقرن پانزده مجددا ارامشی بر قرار نمود، بازهرات باآرت وهنرخود مشهور شد. . بعداز دوره تیموریه ،بابریها و صفوی ها افغانستان راتجزیه وتقسیم کردند، امااافغانستان از اینها سوای‌استحکامات نظامی ووسایل سوق الجیشی حاصلی نکرد... استاده شدن افغانستان بپای خوددر قرن هژده شایسته احترام واز اعاظم امور است. » شلم‌برژه راجع به‌تاثیر ونفوذ دولت های افغانستان در هندوستان چنین گفت: — ... یونانیهای باختر تمام قسمت شمال غربی هندوستان را تسخیر کردند . دولت کوشانی افغانستان تاهندوستا ن مرکزی پیش رفته وحتی وادی گنگارا مسخر نمودند.دولت غزنوی افغانستان خاکهای هندوستان را ضمیمه قلمرو خودساخت ولاهور درپنجاب آخرین پایتخت غزنویان بود. دولت غوری افغانستان قطب مینار را دردهلی بر افراشت. یعنی دولتهای یونانو باختری، کوشانی ، غزنوی وغوری افغانستان همه هندوستان را بدست آورد ند (۱) . بعلاوه ازعهد دولت غوری افغانستان تا استقرار دولت بابری در هند وستان بیشتر ازسه صدسال دیگر دولتهای افغانی غوری ،خلجی ،تغلقی ،سوری ،لود ی وغیره در هندوستان تسلط داشتند. همچنین ازعهد غـزنوی هندوستان تحت‌تاثیر تمدن وفرهنگ افغانستان اسلامی قرار داشت .

همچنین فریدرك انگلس مشهور در اگست ۱۸۵۷ درمقاله‌ئی بنام «افغانستان» چنین نوشت : افغانستان کشور پهناوری درآسیا ،درشمال غرب هند ، بین هنـد وایران وبحر هند وهندوکش افتاده است. در قدیم منطقه خراسان ایرانی وکوهستا ن یکجا باهرات وبلو چستان وکشمیر وسند وقسمت عمده پنجاب شا مل افغانستان بود ... «افغانها مردم شجاع وباانرژی وآزادی دوستند » ...افغانها بزر گـوا ر اند، چنانچه اگر دشمن خو نی مهمان اوشود، دشمن راباجان ومال خود دربرابر خطر های دیگر حفظ میکنند ... انگلس راجع به احمدشاه ابدالی گوید که از خراسان تا دهلی زیر فرمان اوبود ، معهـذا ازروش صلح‌آمیز عاری نبود ،اویك شاعر ومورخ هم‌بود... راجع به حمله انگلیس درافغانستان گوید : پس از جنگ زیاد انگلیس درجنوری ۱۸۴۲ معاهده تسلیم راباافغانها امضا کرد وبه اساس آن تمام پول‌وتمام توپخانه خودرا به افغانها تحویل داد... مشکلات اردوی انگلیس در کابل ما نـنـد مشکلات ناپلیون درماسکو بود... بالاخره تنها یکنفر از آنها داکتر برایدن به جلال آبادرسید ... (۲)

کارل مارکس نیز این حادثه رادر «یادداشتها راجع بتاریخ هند» خود چنیـن تصویر میکند : «محافظین ازبالای دیوار جلال‌آباد شخصی رادیدند که باالباس رسمی

---

(۱) ترجمه این کانفرانس پروفیسر شلوم برژه درشماره های ۱۰ـ۱۱مجلـه آریانا درسال ۱۳۴۰ شمسی در کابل طبع‌شده‌است .

انگلیسی اماپاره پاره براسپ لاغری سوار بود. سوار واسپ هردو سخت مجروح بودند . این داکتر برایدن بود واو یگانه آدمی بودکه از جمله پانزده هزار نفر (عسکر انگلیسی) که‌سه هفته پیشتر از کابل حرکت کرده بود ند ، به جلال آباد ، رسید .»

در هر حال سیاست تعرضی انگلستان که ازاواخر قرن هژده هم تااواسط قرن بیستم دربرابر افغانستان باشکال متنوعی ادامه یافته ومانع درراه سیر تکا مل افغانستان میگردید، نمیتوانست از خود اثری شدید دردل ودماغ مردم افغانستان برای قرنها نگذارد . زیرا حافظه ملل ومجامع بشری خود تاریخی است که‌هیچگونه خیانتي را فراموش وعفو نمیکند، چنانیکه هیچ کمك واحساني را هم ازیاد نمیبرد . سیدجمال الدین افغان شدت تاثیر روش انگلیس را درواذهان مردم افغانستان چنین خلاصه میکند : «دشمني با انگلیس بطور عام درعروق وشرائین‌ملت افغانستان‌ساری و جاري‌بوده ودرخون آنها مزج وخلط گردیده است.» آیا مسئول تولید این‌کینه ودشمنی بین ملت افغان وانگلیس کیست ؟ فریزر تتلر چنین جواب میدهد: «بعداز آنکه عساکر انگلیسی درخزان ۱۸۴۲ از افغانستان مراجعت کردند، چنان جراحتی درعقب‌خویش گذاشتند که‌برای پنجاه سال دیگر تازه ماند وهرگز این زخم التیام کامل‌نیافت ... یك‌حادثه بزرگ مانند جنگ اول افغان وانگلیس نمیتوانست بدون آنکه اثـر ی گـذاشته باشد، محو گردد . این‌حادثه چنان تاثیر وسیعی نمودکه فرد فردافغانستان بدبینی وبدگمانی نسبت به اروپایی ها (باید میگفت : انگلیسها) پیدا کردند ،واین تاثیر بود که در داخل هندهم نفوذ کرد. حتی سپاهیان بنگال نیز برای بار اول درك کردندکه بادار های انگلیسی شان شکست ناپذیر نیستند . » اما تتلر نگفت که انگلیسها نه اینکه برای التیام این زخم سعی نکردند بلکه چهل سال بعدترمجددا توسط جنگ دوم افغان وانگلیس آنرا شگافتند ،واز آن بعد در هرچند سا لی توسط فعالیتهای سیاسي وتخریبي خود برآن زخم‌دیرینه نمك پاشیدند . درحالیکه پیروی از یك سیاست صادقانه وخیرخواهانه میتوانست باگذشت زمان ایـن جر ا حـا ت را التیـام بخشد .

بالاخره درخا تمه جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) که «تعادل‌قوا » درجهان تغیر نمود ،سیاست تعرضی انگلیس هم درافغانستان پایان یافت ، زیرا اکثرمما لك مستعمره ونیمه مستعمره از زنجیر استعمار غرب رها گردیده بود، وا ز آنجمله بر صغیر هندوستان با دو دولت هندوپاکستان بود. استقلال این دوکشور ثقا لت‌عظیم «سیاسي منفی » انگلستان را ازشانه افغانستان برداشت ، تاجائیکه میتوان گفت این سیاست یکنیم قرنه انگلیس درافغانستان قسما تعدیل وقسما تبدیل گردیدوسنگ توقف وتعطیل ازسرراه تکامل طبیعی ولو تدریجی افغانستان برکنار شد. ممکن‌است بعداز این توسط انگلیسها دیگر بجای یك‌جامعه «وحشی »یك ملت شجاع نامیده شویم و هم‌تاریخ ما اقـلا تاعهد غزنوی وکوشانی کشیده شود. البته این سیاست جدید انگلیس بمفهومی نمیتواند باشد که دلچسپی آنـدو لت ازافغانستا ن منقطع